

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3361

سودان معلوم گردیده و دیده شده محتاج تشریح
و ایضاح است . لیکن این شرح و ایضاح را
مأخذی معتبر و منبعی موثوق میباشد . این نیز
پوشیده نیست که چون طایفه افرنج از میان
سایر طوایف باهالی سایر ممالک نزدیک و دور
بواسطه سودا کری و داد و ستد بیشتر خلطه
و آمیزش دارند اطلاع کامل بر رسوم و عادات
هرجا و هر قوم بتحقیق و تدقیق بهرسانیده اند
و کتب و رسائل کونا کون در چگونگی آنها
پرداخته . پس ما را درین باب مراجعت یا
بایشان خود و یا بتالیفهای ایشان ناگزیر است .
بنابرین بنده کین حبیب اصفهانی کتابی
از تالیفات ایشان را که پیش ازین بدستگیری
مرحوم رفاعة بک مصری بزبان عربی نیز
ترجمه شده است دست آویز نمودم و مانند
مترجم مذکور از استحسان و استقباح عادات
که مؤلف اصلی جایجا بدان پرداخته
است در گذشته بمجرد نقل عواید و روایات
رسوم اکتفا کردم . بطعن و تشنیع
بدین و بدان قطع نظر کنان بذکر مطالبی
نیز که ثمری بدان مرتب نیست نرداختم .

غرائب و عجایب
مسنف و حبیب اصفهانی

یادکار دوستان را رساله در باب غرائب مادات
مال ترجمه ساختم . امید وارم که طالبان
معرفت عجائب و غرائب مخلوقات و راغبان
رسوم و آیین کونا کون مردم از آن بهره مند
کردند . و کتاب را بطرز مؤلف اصلی آن
بدو مقاله قسمت نمودم و بغرائب عوائد ملل
موسوم ساختم . در آخر کتاب نیز برای
حل الفاظ بیکانه فرهنگی افزودم تا احتیاج
بمراجعه ~~کتاب~~ لغات و جغرافیا نیفتد
و اه الموفق لاتمامه .

مقاله اول در ضروریات انسان و طریق
زندگانی او با اهل و عشیرت خود و در آن
یازده فصل است .

فصل اول در انواع سکن و اختلاف عوائد
مردم در آن باب .

فصل دوم در چگونگی اطعمه و خورش .

فصل سیم در چگونگی پوشش و پیرایه

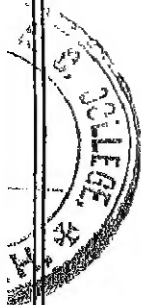
فصل چهارم در نظافت و پاکیزگی .

فصل پنجم در زناشوئی و تزویج

فصل ششم در احوال زنان

فصل هفتم در نسل و نژاد

فصل هشتم	در پیری
فصل نهم	در جنائز
فصل دهم	در شکار دریائی و صحرائی
فصل یازدهم	در سوداگری و نقود
✽ مقاله دوم	در اخلاق و مواظبت با اختلاف ✽
✽ اتم و عقول ایشان	و دران پانزده فصل است ✽
فصل اول	در ورزش
فصل دوم	در شعر و موسیقی
فصل سیم	در نوشتن
فصل چهارم	در بازی
فصل پنجم	در تماشاخانه
فصل ششم	در جشنها و بازارگاهها
فصل هفتم	در آداب و قوانین
فصل هشتم	در مهمانداری
فصل نهم	در بندگی و آزادی
فصل دهم	در اوهام و عقاید و بدعتها
فصل یازدهم	در مادات مردمخواری و جنگ
و سلیج جنگ	
فصل سیزدهم	در اشراف ناس و بزرگان
طوائف و قبائل	
فصل چهاردهم	در پادشاهان



فصل پانزدهم در عوائد متفرقه مختلفه

❀ مقاله اول ❀

(فصل اول در انواع سکنا و اختلاف عوائد)

(مردم در آن باب)

در زمان پیشین اهالی سودان از شکافهای کوه
و مغارها خانه می ساختند این مادت در میان
مصریان هم مستمر بوده است چنانچه بلکازمان هم
بجای از بادیه نشینان اعراب خاصه آنان را که
با اهرام قرب جوار است در مطهورهای انباشته
از مومیائی قدمای مصرین ساکنند . بلکه
در بعضی از آن اطراف گذران و معاش آن
طایفه خود ازین رهگذر است . چون طالبان
آثار قدیم را از فرنگان و سایرین درمی یابند
آن استخوانهای پوسیده را که در مغارها گردآورده اند
و خود را صاحب و مالک انها می شمارند بدیشان
می فروشند . این مطهوره نشینی امروزه
در بلاد (سبیر) و (لاپونیا) که در شمال
بلاد مسقواست نیز شیوع دارد . چنانچه
اهالی (سموید) هفتماه سال را بادواب و مواشی

(خود)

خود درز بر زمینهای پست و تنگ منزل میکزینند
و منازل ایشان سخت بی بند و بست و از هوای
کندیده و ناساز مملو است بجز چراغی از روشن
کاو در بانی روشنائی ندارند . زمین بالای سر
ایشان از برف آکنده است و بی راهرو . همینکه
برفها کداخت و آن تاریکی دائمی بر طرف شد
از سوراخها برمی آیند پس برخی از ایشان
تا آمدن موسم زمستان بروی زمین بسر
میرند و پاره درآشیانه و لانهها که فراخور
حال آدمیان ساخته اند روز کاری گذرانند .
از عجایب سکنا یکی آنست که ملاحان انگلیز
در اثنای استکشاف (بوغاز) یعنی آبائی که
در شمال غربی بلاد امریکاست مشاهده نمودند .
گویند که اهالی (اسقیو) همجوار خلیج
(بافین) بدلیل پست و تنگ مانند مار میخزند .
و بر زمین میمرند تا میرسند بسردابه مشتمل
بسه دست منزل مانند خانه زنبور بهم پیوسته
و هر یک نشین خانواری از ایشان در آن نشین
سراسر زمستان بی دود و دم محبوس میمانند
و روشنائی ایشان منحصراست بفروغ چراغی
که از روغن شکار بجزری و یابری خود میافروزند .

سكان پاره امكنه كوهها وسنگهای بزرگرا
سفته اند و خانه ساخته . سيما در امكنه كه سنگ
آسان سنب يافت می شود اهالی اينچنين جاها
علي الخصوص پايانيان ايشان باندبيرهای
كونا کون آن سنگهارا می سنبد و برای خود
مزل می سازند تا مانند اهل حضر از ساختن خانه
ولانه وارسته و آزاد شوند .

تا اکنون قومی دیده نشده است که از مسکن
و منزل بی نیاز باشد مگر اهل جزیره (فلنک
جدید) که در بحر محیط اکبر است که ايشان
مانند دودام هنوز بفطرت اصلی اند .
در هنگام شب در کنار دریا بروی کياهها
یادر بالای درختان بر آشیانها که فراخور حال
آدمی ساخته اند می بنسند . این خود محقق است
که در امر یکامشتی از اقوام جزایری که در دهنه
نهر (اونیورق) میباشند در بالای درختان
آشیان دارند و معذورند چه اکثر اوقات جزیره
ایشانرا آب فرو میکشد .

در بلاد چین و ماچین و نواحی آنجا در اکثر

محال مردم بجز کشتیها مسکنی دیگر ندارند .
 کشتیهای ایشان از نیهاست شکافته باسوراخها
 بهم پیوسته زفت اندوده و باختها پوشیده
 و هر يك مسكن خانواری میباشد .

خانهای امکنه کرمسیر را ساختمان آسان
 و کم خرج است چنانکه در بلاد (نوبه)
 هر کس در اطراف مأوای خود دیواری
 به بلندی شش یا هشت قدم میسازد تا از نظر
 آینده و رونده پوشیده باشد و از کزند مودی
 دور و مانند بادیه نشینان اعراب بمسکن حقیر
 و مختصری اکتفا می کنند و در یکروز مسکنی
 که ایشان را کافی باشد میتواند بنیاد کرد و بسر
 رسانید . طایفه (کلوك) تا قار بجز سیاه
 چادری بشمین نشینی نمی دانند . هم اینان و هم
 بادیه نشینان اعراب و اهل (خرخیز) و
 (یاقوت) و اکثری از اهل آسیا و افریقا
 نیز بامواشی و دواب خود جای کردانی میکنند
 و مقرر مخصوصی برای خود مقرر نمی سازند .
 بنابراین از اکثر علایق و عوائد سایرین وارسته
 و آزاده اند از پرک و ساز خانه بجز ظروف
 و اوانی بایستنی و بجز زیر انداز کمبزدنی

و یجز رو انداز پوشیدنی ندارند .
 گویند که قدمای اهل (هونا) که در شمال
 فرنکستان است عمر خود را بر روی گردونه ها
 میگذرانیدند هست و نیست ایشان در اربها
 همیشه آواره و سرگردان بودند .
 برز کران ممالک روسیه خانه از درختان
 ناتراشیده میسازند . چوبهای درشت ناتراشیده را
 بپهلوی یکدیگر می چینند و سوراخهای آنها را
 با جل وزغ و چغزواره و خس و خاشاک مسدود
 میسازند سبب آن اینست که گذشته بآسانی
 ساختن این گونه عمارت کرم و کم خرج تر است .
 دهقانان (سویس) خانه با تنهای درخت
 صنوبر میسازند استوار تر از آن روسیان
 و هم در انبیه خود کلاه فرنگیها و تماشا خانه ها
 و کوشکها و کاخها دارند و بسیاری را بیرون خانه
 با انواع پیرایه ها آراسته است .
 در بلاد فرنکستان طایفه ایست هرجایی بهر
 سوی میروند خاصه به پیشهای دور از آبادانی
 و ایشانرا نه بدستی کشتزار و نه جایگاهی بایداراست
 زندگانی این طایفه در غایت دشواری است .
 سقی یجز آسمان و یناهی یجز زیر درختان

خانهٔ یخ شکاف سنگها و کنار رودها و دره‌ها ندارند • ایشان در هر جا بنامی موسومند مانند (بوهین) (قبطی) (کابلی) (غربی) (لولی) (قراچی) و هنر ایشان نیز مانند غربال بندی و چلنکری و جانور بازی و اشتغال آلات طرب محصور و مقصور است •

اهالی فرانسه و نمسه و سایر فرنگان را پیش ازین محل و سکنای مطبوعی نبوده است • بنایی و معماری و ساختن قصور و هیا کل و معابد و عمارات بزرگرا از رومیان و یونانیان آموختند و پیرجهٔ قصوای کمال رسانیدند • یکی از دلایل پیشرفت معماری و چهره بدستی ایشان در بنایی اختراع ستونها و عمودهای مرغوب و پسندیده است که هیچ روی مشابهتی بستونهای ممالک هند و ایران ندارد که تا کنون بهمان تازاشیدگی و تاهمواری قدیمی باقی است و مشابه است بستونهای عمارات ممالک فرنگستان که پیش از انقراض دولت روم ساخته شده است • در بلاد روم عمارات بزرگرا دهلیزهای پاکیزه و باربدها و حیاطهای بیرونی و اندرونی

متعدد است . در میان خانه باغچه‌هاست اکثری
 مشتمل بر كوشك و كاخ . در اطراف حیاط
 اطاقها و رواقها و حجرها و خلوتهاست که
 نشین اصحاب خانه است . در پارهٔ عمارات
 کتابخانه مخصوص نیز یافت میشود .
 چون داخل حیاط میشوند دیوانخانه ایست
 بزرگ با کنبه سر پوشیده . در حیاط داخلی
 شربخانه و کرمابه است . در پشت تالار
 دیوانخانه باغچه و قهوه خانه میباشد که مسکن
 خدم و حشم است و شاید که فضائی وسیع باشد
 که میدان اسب‌تاز را هم شاید . مهمانخانه
 و غذاخانه ایشان اکثر در حیاط اول است که
 عبارت از بیرونی است . اما این تفصیلات
 در عمارات بزرگ و سرائیهای بزرگان و توانکرانست
 که در زمان دولت قیصره از معتبرین و سر
 جنبانان بوده‌اند ولی خانه‌های عوام ناس را
 فضا چنان است که در شهر (بمبا) دیده
 می‌شود و اکنون هم بر منوال سابق است
 و درین عهد جای حیرت و تعجب که مردم
 چگونه در آن فضاهاى تنگ بسر می‌بردند
 و می‌زند .

در اقالیم حاره در بیرون خانه بیشتر از درون
خانه زیست می کنند .

در بلاد جنوبی ایتالیا اکثر دکانها و کار خانها
در خارج خانه است و داخل خانه نمیشوند
مگر برای خوابیدن . (درناپلی) بیشتر ققرا
خانه بردوشند شبها بر مصططها و بر روی تخته
سنگها میخوابند . در بلاد جنوبی (اسپانیول)
در میان خانها حیاطی است سایه دار از درختان
که بجهت طراوت و خنکی روز تا شام آنجا
نشینند .

در بلاد هند و اکثر جایهای دیگر نیز
در میان حیاط درختستان است و درهای حجره ها
و اطافهای بیرونی و درونی و غرفها روی
بدان درختستان کشاده . در بلاد مصر و ترك
بجهره و غرفه روی بکوچه کم است و تنزه اهل
خانه بخارج نادر . این است که کوچها کم
زیست و کم ازدحام و خلوت است .

در بلاد غربی بجهت کثرت باران ناچارند که
پشت بامها را خرپشته و سراسیم سازند اما
در بلاد شرقی که باران کم میبارد بامها هموار
و مسطح است و صاحبان خانه اکثر شامگاهان

در پشت بامها جمع میشوند و در تابستان بایشه
بند یا بی پشه بند بر روی بامها میخوانند . در
حقیقت اگر آن بامها روی بدریا یا جوی آب و سبزه
زار باشد آن طراوت آن تضارت آن نسیم خوش
آن لطافت هوا آن صافی افق عجب ذوق
و صفایی دارد .

در بلاد چین و (ژاپونیا) خانه‌ها را خفیف
و مختصر و اکثر يك طبقه میسازند . در بلاد
چین اشکوب دومین را بکرایه دادن محل مروت
و غیرت صاحبخانه شمرده میشود . چه کرایه
نشین در بالای سر صاحبخانه واقع میشود و مشرف
بمحل گردش خانگیان . در جزیره (ژاپونیا)
گذشته ازین محظور برای کثرت زلزله خانه‌ها را
بسیار پست هم میسازند . در بلاد (امریکا)
نیز بجهت تواتر زلزله خانه‌ها را بیش از يك اشکوب
نیست . قاعده چینیان و اهل (ژاپونیا) آن
است که حجره‌ها را دور و از یکدیگر جدا میسازند
زمین حجره‌ها با فرشهای زیبا کسترده است و در
ودیوارهای درونی و بیرونی باوراق زر اندوده
و با نقشهای کونا کون منقش و مصور است .
طاقها و رفها مشحون با انواع ظروف چینی

و فغفوری و کلها و شکوفها و عطریات و ظرفهای
 پر از آب مشتمل بماهیان سرخ است . و پاره
 میان خانها را بانواع بازیچهها ملو میکنند و با
 اینها همه حجرهای ایشان بسیار پاک و پاکیزه
 و شسته و رفته است . خاقهای توانکرا را
 سوری است کلین چنانچه اینده و رونده
 بجز سقف خانه جای را نتوانند دید . در درون
 خانه باغچه ایست مکلف مشغون بشکوفه
 و ازهار و ریاحین و مشتمل بر سردابها
 و کوشکها و پلهای یا اندام و بار کعب .
 دیوارها مصور بتصاویر اما مخالف ذوق
 سلیم و طبع مستقیم چنانچه یش از این در بستانها
 و کاشکتهای بلاد فرنگ بوده است . اما اکنون
 آن بازیچهها در نزد فرنگیان باطل و ماطل شده است
 و بجای آنها آرایشهای دیگر اختراع گردیده
 که در نزد ایشان خیلی پسندیده و مطبوع
 طباع است .

(فصل دوم در چگونگی مؤنت و اطعمه)

(و اختلاف عوائد در آن باب)

گذران هر قومی از چیزی است که بدان دسترس
 دارد گروهی از ناداری بخوردن چیزهای

ناهموار و نا کوار ناچار و پاره را از روی قدرت
 و بسار از مطعوم و مشروب آنچه دل خواهد
 و دیده بپند مهیا و آماده است . در نواحی
 سرچشمه نهر (اورنیوک) (طایفه اوتماک)
 در زمان جوشش و طغیان نهر از ناداریء ماکول
 و نتوانستن جلب ذخیره کل را مانند لیو قرص
 میسازند و می بلعند . بدین سبب بدنه های
 ایشان در نهایت زبونی و زاری است . سگان
 جزایر سودان را میل غربی بکل خوردن
 است و همانا این میل نوعی از ناخوشی باشد
 نه میل طبیعی و ذوق . اهل (سموید)
 (واسقیو) روغن ماهی مایع را در کال کوارائی
 می نوشند و نهایت لذت از آن در می یابند . اکثر
 از وحشیان ماهی خام و احشا و امعای سایر
 جاتوران شکار کرده خود را میخورند . اهل
 جزیره (کشطا) که در جهه مسقواسست
 ماهی را فراهم آورده میکنند و میخورند .
 در بلاد شام بعضی از قبایل اعراب ملخی که
 بسبب نزول باران بزمین می افتد بجمع و خشک
 میکنند و از آن شور یا و مرق میسازند و اینرا
 شکفت و محطوری میسست چه بخوردن آن

اذن شرعی است . از وحشیان جمعی هستند که انواع
چاتوران از موش و کبک به وسک و مار و سوسمار
و شیر و مانند آن همه را میخورند . قبیله
از تاتار که (کیمایه) نامیده می شوند ازین
قبیلند اکل هر جانور را روا دانند . گویند
که (سیسا) و (هونا) که از قدمای قبائل
تاتارند گوشت را در زیر زین به پشت اسبان می
نهادند تا از تاثیر حرارت می پخت پس از آن
می خوردند و گویا این عادت هنوز در میان
ایشان مستمر است .

پیش از این طایفه بود (اخطو افاجه) نام
این کلمه مرکب است و یونانی (یعنی خوراک
من ماهی است) وجه تسمیه اینکه این طایفه
سراسر سال ماهی می خوردند . در بلاد
(نوروچ) ماهی را خشک می کنند و بجای
نان می خوردند چرا که حبوبات در آن دیار
کیاست . گاهی از روی ناچاری حبوبات را
بانیات و چوبه و بیا هست که در زمان قحط و غلا
بپوست درختان آمیخته می خوردند . گاهی نیز
بوست درخت صنوبر را خشکانیده و سائیده
در آسیا آرد می سازند و آن آرد را با اندک

گاه نرم یا پوسته خوشه کندم و جو و یا با سبزی
 که مانند طحلب یعنی جل وزغ است و بساق
 درختان می پیچد مخلوط نمایند و از خیر آن
 فطیری در فایف غلظت و کراهت طعم و خشونت
 می پزند . گذشته از اینکه این نان دشوار
 گذار است و راه اشتها و کرسکی را سد و بند
 می کند خورندگان آن گاهگاهی بقولنج و سده
 مهلك گرفتار میشوند .

خلاصه اگر کوارشی بدان افزایش که دفع کنند
 آن بتواند کرد اندکی سد جوع بدان میتوان
 نمود .

در شمال افریقا قومی بود (لوتو فاج) نام
 که (پیویانی یعنی خوراك من سدر است)
 که بجز میوه سدر یعنی کنار چیزی نمی خوردند
 اما معلوم نیست کدام کنار است که می خوردند .
 بعضی گویند که عبارت از عناب است که از سایر
 اقسام نبق غذا دار تر است چه نبق مصری چندان
 غذائیت ندارد . خوشا بحال اقالیم پر نعمت که
 از هر گونه نعمای الهی بی کلفت و تکلف
 بهره مندند . نعمت آلهی نوش جان آنان
 که بادستاری سوداگری و برزگری بهره

مطعموم و مشروب دست رس دارند .
 هندیان و چینیان و اغلب اهل جنوب بلاد
 آسیا بخوردن برنج مأ لوفند و باعتقاد ایشان
 برنج مناسب صحت بدن و کثیرالوجود است .
 اما عرب و ترك و فرس از برنج طعامی نفیس
 می سازند که عبارت از پلاواست و حقیقت غذای
 خوبی است . اما عرب بادیه را از برنج
 طبیعی است که کرد ساخته بادست مانند
 کوله بدهن می اندازند . گویند چینیان
 برنج را بامیل میخورند .

اصل درخوراك استعمال دست یعنی خوراك
 مبارکه است و از محسنات بدایع خوردن پاره
 اطعمه است باقاشوق . اما درین اوقات اهالی
 افرنج کارد و چنگال اختراع نموده اند و بسیاری
 از اهالی بتقلید ایشان برخواسته که خالی
 از نظافت نیست از محاسن آداب صرب آنکه
 گوشت را برای مهمان پارچه پارچه سازند
 و بدست ایشان دهند و صاحب خانه خود نیز
 پیروی مهمان کنند .

قوت اهالی مصر و بلاد افریقا معلوم است .
 از اهالی آنجا کسانی هستند که گذران ایشان

بازرت و تهر است و از تهر شراب نیز میسازند .
 در بلاد (امریکای) جنوبی ارزن و زرت
 شاهی اساس مأكولات است . در جزایر بحر
 جنوب مغز جوز نارجیل و شیر آن طعام
 و شراب ایشان میباشد . در بلاد (لاپونیا)
 شیر شتر و شیر گاو و وحشی را میخشانند و برای
 هنگام ضرورت نگاه میدارند . در بلاد تاتار
 ماست قوت غالب است . سکن کوه قاف یعنی
 قفقازیه گوشت نیزبدان می افزایند . اهل
 (جاوه) هیچ رغبت بماست ندارند .

از تباهی روزگار و فساد اخلاق زمان یکی هم
 میل نفسانی حضری و بدوی مردم است بنوشیدن
 مسکرات که عقلا مکدر و اعصاب را مخدر میسازد .
 در ساختن مسکرات طرزهای متعدد و اقسام
 مختلف دارند در بلاد (سیر) مسکرات
 از جوشنده دانه شاهدانه است . در بلاد تاتار
 شیر مادیان را تقطیر میکنند و چون مهمانی میرسد
 آنرا می جوشانند و با چیرنی مبرد مخلوط نموده
 بسر سفره می آورند . مثل این قناع در ماوراء
 النهر نیز مشروب متعارف است که آنرا کیز
 نامند . در بلادی که نارجیل بسیار است بوزه

قوی از او میسازند و آنرا (تدی) نامند اهل
ولایت (مکسیکا) مشروب میسازند
بنام (بلك) و خود میل بی نهایتی به او دارند
و باقراط از آن مست میکردند . چنانچه
در (مکسیکو) مست در شارع عام و در میکرده
می افتند تا ایشان را بادوش و ارا به بمنزل ایشان
می برند . در جزایر بلاد (امریکا) آب نیشکر را
بالوده شراب می کنند .

در بجزایرستان از آ لو و کیلاس بیابانی که در جنگها
و پیشهای آنجا بسیار است شراب میسازند .
امادر بلاد اسلام که شریعت مطهره اجدی نمی
شدیدی در استعمال مسکرات فرموده است
هر چه باشد و هر گونه باشد مردم از روی خباثت
نفس و میل بمنوع با استعمال چرس و بنك
پرداخته اند . پاره نیز در استعمال افیون
افراط نموده اند که این هر دو نیز زایل کننده عقل
است و آنچه عقل را زایل میکند حرمت اوبی
شبهه . در جانب جنوبی بلاد افرنج انکسور
خوب بهم میرسد و انواع شراب از آن میسازند
و در شراب سازی توغل و مهارتی عظیم دارند .
گویند که شراب ایشانرا با شراب اهل سیر بسیار

فرق است یعنی همان فرق عنب و کنب است .
و همچنین کویندکه در بلاد آسیای جنوبی شراب
کنبر اسخت نیک، میسازند .

پاره را اعتقاد این است که سبب ظهور شراب
کنب در آن نواحی شیخ حشاشین است یعنی حسن
سباح کو یا اتباع خود را باو مست نمودی و چون
دماغشان مختل شدی بایشان وعده دادی که
اگر باجرای فلان امر اقدام نمایی جنات عدن
و جنات فردوس پاداش یابی و این خود بافسانه می
ماند و الله اعلم .

در زمان قدیم یونانیان را در ساختن نپیدی طولی
بوده است شاهد این مدعا دیوان بعضی قدمای
شعراى ایشان است که مدح عشق و شراب میکنند
بلکه خدای نپیدی هم داشته اند . کویند
مستی اسکندر رومی ثانی نداشت .

در عراق عجم و عرب و در ایران زمین انکور
خوب بوده است و هست لهذا شرابهای خوب
در آنجاها میساختند . یونانیان در زمان
یسارشان چون کسیرا مهمان گردندی از شرابهای
قوی و از ما کولات نفیس هر نوع در مانده حاضر
ساختندی . حتی اینکه پاره از پادشاهان
ایشان در مانده خود همیشه زبان طاموس

وسرپستان خوك و ماهی افریقا و حیوانات
صدفی غریب خوردی . در وقت غذا
خوردن بر بسترهایی ~~که~~ با کیفیت
مخصوصی ترتیب نموده بودند و با انواع شکوفها
آراسته خفتندی . بسا بودی که بر سر ندیمان
وساقیان تاجهای ازهار و ریاحین نهادندی .
آری این حکایت بجا و مدح شعرای ایشان آنرا
از بجا که گفته اند در مهمانی میش یا بزی بریان
میکردند و در پیش مهمان می نهادند لا والله
این دأب دأب انبیای عظام علیهم السلام
بوده است که اکنون هم در نزد اعراب بادی متعارف
و معتاد است چه بریائی بز و میش برای مهمان
ازادات ایشان است چنانچه چون مهمانی
وارد شود دیار زیر خیمه ایشان آسودگی بخواد
نخست قهوه برای او میاورند که این نیز عادت
قدیم است .

در امریقای شمالی برای نوشیدن عرق
انجمنها میسازند و بهر قیمت که باشد آنرا بدست
می آورند و اکثر بهای پوست حیواناتی که شکار
میکند میخرند .

از شقاوت فرنگان یکی هم اینکه بطمع سود

و تجارت عقل این بد و یان بیچاره رادز دیده
ایشانرا بنوشیدن عرق واداشته اند که بدتر
از ماندن ایشان در وحشت است .

اهالی ممالک کرمسیر از ممالک سرد سیر کتری خورند
و گذران ایشان ساده تر و آسان تر می تواند بود
چه سرد سیر یان بواسطه قوت بدن و حسن هوای
مملکت بیشتر غذا را می توانند هضم نمود . در بلاد
عرب و عجم و هند بشتی برنج با آبی خالص قناعت
میکنند و حال آنکه در بلاد شمال گوشت را باروغن
ملو میکنند و اساس خورا کشان گوشت است .
تنوع اطعمه مخصوص فرانسویان است اما بقدر
انگلیزان گوشت نمیخورند . خوراک و آتش پزی
فرانسه در سائر بلاد مشهور و آتش پزان آنجا
در سائر جایها مرغوبند چنانچه سائر قرننگان
نام خورا کهای متداوله در فرانسه را از آنان
اخذ و بهمان لفظ استعمال می کنند .

در فرانسه پیشه آتش پزی از فنون و علوم
معدود است . معین و مدرسه بزرگی دارند علماء
طبخ در آنجا انجمن گفتگو میسازند اغلب کلام
شعرای آن طائفه بر روی اطعمه است . و در
روزنامه هر سال دفتری مخصوص بطبخ دارند .

طبخ در انجافتی از فنون ادب است و کسی نیست
که در طبخ یار بسیار فایده باشد از عجایب طباطخی
ایشان اینکه تخم مرغ را بسید صد گونه می پزند .
بالجمله در ترتیب و تنوع اطعمه بدرجه قصوی
واصل شده اند .

و بسبب شهرت ایشان اهل نمسه و انگلیزان دفاتر
و تصانیف ایشانرا جستجو و مطالعه مینمایند .
و از وضع لغات طبخ ایشان متعجب مینامند . تعیین
محل مخصوصی از برای خوراک که از مخترمات
فرانسویانست . در مهمانخانه های ایشان آدمی
هر چه بخواهد می یابد . اما اول جایی که میخانه
و میکده در انجا احداث شده معلوم نیست .

(فصل سیم در پوشش و آرایش و اختلاف)

(عوائد مردم در آئین)

پوشیده نماد که بدو یا از آنجا که زندگانی ایشان
مانند زندگانی بهائم است اعتنایی پوشش
ندارند . برودت هوا آنرا بستر و امیدارد
و کرنه برهنگی عورت در نزد ایشان امری
سهل است .

در جزایر جنوب دیده میشود که بدو یا
سرا با رهنه اند و پوشش ایشان منحصر است

بیارچه قاش که بر میان می بندند .
 بدویان امریکای جنوبی و سودان افریقیه مثل
 ایشانند . در زمان قدیم فرنگان نیز مانند
 بدویان اغلب برهنه و مریان می زیستند خصوصا
 در ایام کرما . اهل (میسا) قدماء تاتار و اهل
 (غلوا) قدماء فرانسه و (ژرمان) اسلاف
 نمسه و (بریتونیا) اسلاف انگلیزان و (بکت)
 یعنی سکنه (اسقوجیا) را وقتی که رومیان
 در یاقند همه برهنه بودند تکلیف پوشیدن
 حورت بدیشان از جانب رومیان شد . (بکت)
 بدن خود را مـصـور می ساختند . گویند
 که اطلاق این نام بدیشان بجهت آنست که این لفظ
 در زبان (لاتین) بمعنی قوم منقوش است .
 این عادت اکنون هم در نزد وحشیان بدوی و هندو
 (مکسیکا) جاری است . در امریکای شمالی
 مردان روی خود را بسیاه و سرخ و در بلاد
 کفر باپسی بکل سرخ آمیخته و همجواران هندو
 (کلونیا) بادو گونه علف که مانند حناست رنگ
 می کنند . در نزد ایشان کسی نیست که ازین
 زینت عاری باشد مگر فقیران . هندو این بلاد
 وقتی که مهمانی از جنس خود را ایشان وارد میشود

برای اعزاز و اکرام پس از شست و شوی بدن
وی بارنگی و رای رنگ پیش آن رنگ می کنند .
سایر هنود این بلاد اغلب برهنه اند .
در هندوستان لباس مردان پاره قاش است
و پس اما زنان اغلب بیشتر از مردان پوشش
دارند .

زنان اغنیا اگر چه لباس و تجملشان بسیار است
اما زنان فقیران مانند مردان ملبسند . ساکنان
اراضی جهة شمالی هندوستان و فرمای آن مملکت
بجهة حفظ بدن از سرما از پوست پاره حیوانات
آن بلاد پوستینها میسازند و پوستهایی می پوشند
که مانع نفوذ آب است همچنین اهل (استیمو)
(غروا نلد) در امر یکی شمالی پوست کاو
دریایی و سمور می پوشند و اهل (سموید) پوست
خرس می پوشند و (لاپونیان) لباس خود را
از پوست کاو کوهی میسازند . و در جزائر
(لاهوت) که در جهة بحر خجمد است چون
کذران اهالی از ماهی است پوست ماهی را
می کنند و لباس و پوشش سندی خود میسازند
و باین واسطه چاره نم و رطوبت میکنند که باین
پوستها نفوذ نمی تواند کرد . در بلاد کفرافریقا

توانکران عبایی از پوست حیوان زید و پوست
 کر به و حشی میپوشند چنانچه پوستهای کوچک را
 بهم میدوزند و دم آنها را مانند ریشه برای زینت
 از پایین آنها می آویزند . کفشهایشان از پوست
 زرافه است . در بلاد امریکای جنوبی جزو
 اصلی لباسشان (نیشو) است که پاره قاش خام
 یک تخته است و جای سر سوراخ . بدویان
 (اورقان) و اهل (شیلی) تنها او را بر سر می اندازند
 اعراب مغاربه و اهل (میبار) را لباس کم
 و خفیف است مگر در شهرستان که در آنجا بخصوص
 در نزد بزرگان اسباب تجمل بسیار است .

این نیز بدیهی است که میل بزینت میل طبیعی است
 حتی در نزد کسانی که مانند بهائمند باز بوی زینت
 از ایشان شنیده می شود اگر چه بدیشان برهنه باشد .
 در جزائر بحر جنوبی سر خود را با پر مرغان و کوش
 و کردن و سایر جایها را با کوش ماهی و اصداف
 و قطعه ها و حلقه های فلزات و مهرها و پولها و نقود
 می آرایند و کوش و لب و بینی را سوراخ میکنند
 و در او رشته نخل یا برقاز و حشی یا چوب یا پارچه
 از معدن می گذارند . پاره لب زیرین را می
 می شکافند و حلقه بزرگ و ستر از آن می آویزند .

اهل (پوئیقودوس) در (ابریزیه) برب
 چوبی بزرگ می گذارند . اهل (قایاجوس)
 آن بلاد بلههائی خود هل می گذارند . از زینت
 وحشیان بهایم سان اینکه کوشهائی خود را
 تابدوش کشیده دراز میکنند . هنوز امریکا
 کوشرا باکارد میشکافتند و در فرجه او
 مفتولی از مس سرخ می گذارند . مردان
 (موزنیق) دندان خود را با سوهان می سایند .
 زنان شان پستان را می کشند تا بسینه پیایزد و
 اینهارا از محسنات می دانند . در جزائر (سند
 ویش) پیشانی کودکان را می فشارند تا بکود افتد
 و چشمهاشان بر آمده و از صورت بیرون باشد
 و این عمل منظره را بسیار چرکین می نماید .

پاره دم بدن خود را بجای آنکه با مواد
 خارجی یارایند از نقش بدن چنان می آرایند
 که هرگز بیرون نمی رود و این آن وشم یعنی
 خالی است که فاعل و مفعول او هر دو ملعون
 شمرده شده است . بالینمه بسیار متداول است
 خصوصاً در جزائر بحر جنوب و جزیره (نوقا
 هیوی) در این جزیره ها خال کوبان و بدن
 آرایان مخصوص میباشند که از سر تا قدم بدن را

با خطوط و تصاویر موشم و موسم میکنند نوعی
 که هرگز زایل نمی شود . ولیکن این کار بسیار
 دراز و کراستها و دردناک است و بخش اغنیا .
 از چیزهایی که مدح کرده اند و ذکرش در این
 صفحات شایع است خال دستهای ملکه آخرین
 (تو قاهیوی) است که خالکوبان چربدستی
 غربی در خالکوبی دستهای آن خالدار بکار
 برده بودند . گویند که رنگ اصلی دستها نمایان
 نبود . در حدود (کلومبیا) که در شمال
 غربی امریکا است زنان تازبان را هم خال
 میگویند . و خال را با سوزن یا با دندان شانه بلند
 میگویند و بارنگهای سخت تدرنگ میکنند
 تا در جلد باقی بماند و هرگز بیرون نرود . این
 زینت در نزد ایشان زینت تمام ایام حیات است .
 و استخوان ولذت او در نزد وحشیان درد و الم
 آنرا متحمل و کوارا میسازد .

اکنون باید دانست که لباس پوشیدن تابع
 حضریّت بلاد است . این است که لباس مردم
 بحسب بعد ایشان است از وحشیکری یعنی
 هر چه دورتر از حالت وحشیت لباس نازکتر
 و متنوع تر است . مثلا (کلوک) که اکثر
 اوقات پاچار پایان و بهایم بسر میرند لباسشان

تماما از پشم و پوستهای دباغی کرده است و چکمه
پای میکنند و کلاه پایاغ می گذارند . (یاقوتیان)
مغول پوست تخمیر مانند سنجاب و سمور
می پوشند . ترك و عجم و چینی و ژاپونیان
لباسشان سراپایی است و شاید بسبب شدت سرما
پیش از عادت لباس پوشند . آری لباسشان
فراخ و مقبولست اما بچستی و چالاکی لباس
فرنگان نیست عادت این طوائف مانند عادت
شرقیانی است که تبدیل مکانرا دوست ندارند
بلکه میخواهند در یکجا مقیم باشند .

چینیان نین و قبا از حریر می پوشند و گاهی
از حریر بسیار نازک چنانچه میتوان چند دست
از آن بر روی هم پوشید بی آنکه زحمتی و
سنگینی بدهد . و اندکهی لباس لا بر لا پوشیدن
نشان توانگری و بشاراست .

در یکی از جزایر بحر جنوب چادر زنان
بور یاست و سایر لباس از پوست موش جنکلی .
زنان (قنواز) لباسی دارند بسیار درشت
و هنکفت مخطط با خطوط مختلف و مزرکش
بامشکولهای پشمین .

از قراریکه دیده می شود همه مردم دنیا

باراستن موی راغبند . وحشیان سر را بابر
 مرغ و مهرها و شکوفها و مانند اینها می آرایند .
 زنان وحشیان قبایل امریکای شمالی کیس و
 بنداز فلزات دارند با پرهای رنگارنگ مرغان .
 مردان سر را می تراشند و موی کا کرا در کلاه
 سر جمع کرده پیرایه بر آن می بندند . پاره
 سر را بابر کرکس می آرایند این است که پر
 کرکس دانه بهای اسپ است و این زینت
 نه حد هر کس بلکه مختص کسانی است که
 در جنگ دشمنی کشته باشند تا امتیاز فتح و
 نصرت داشته باشند . در یازیکاهها و جشنهای
 دولتی توانند باین زینت مزین شوند . هر
 جنگجو و مقاتل بشماره هرجنگی که حاضر
 شده و قتالی که کرده پری بهرهای خود میتواند
 افزود .

زنان طایفه ارناود خصوصاً دختر
 ایشان ترپوش خود را با نقود و مهرها می
 آرایند . اغلب نقود ایشان از نقود قدیم است
 و مهرها از مهرهای ایران . و بالاتفاق جهاز
 هر دختری ترپوش مگل است . زینت زنان
 (فواز) اینکه چیزی بر فراز موی سر

(می گذارند)

می گذارند و رسنها و کیسو بندهای پشیم بر آن
 می بندند . در بلاد خروات زنان موی را
 دوشاخه کرده از هر طرف کیسووی بزرگ
 می یافند و تا بقدم می آورند و حلقهای معدنی
 و غیره مانند جلاجل بدان می افزایند . هر چه
 توانگر باشند جرم زینت ایشان ثقیلتر است
 و از فلزات خصوصا زرین و سیمین و از اصداف .
 زنان (اسویین) را عرقچینی است از کتان
 و مخصوص زنان شوهر دار نه دوشیزکان
 چه دوشیزکان تا شوهر نکنند و یا بحکم شوهر
 کرده نشوند آن عرقچین را بر سر نمیتوانند نهاد .
 پس در هنگام زناشویی انجمنی بزرگ بر پا کرده
 با کیفیتی مخصوص آن عرقچین را باو می
 بخشند . اگر زنی از زنا بارور شود پیش
 از شوهر کردن واجب میدانند که این عرقچین را
 بدو تسلیم نمایند چنانچه زنان به پیرامون وی
 گرد آیند و او پنهان می شود و میکريد و ترپوشرا
 رد میکند ولی سودی نمی بخشد . او را بمجمع
 عام حاضر می نمایند و خواه و ناخواه آن ترپوشرا
 بر سرش می نهند تا نشان شوهر داران داشته
 باشد و از سلت دوشیزکان شمرده نشود .

این اکرام در حقیقت از قبیل تهکم و سرزنش است . چگونه نباشد که هتک ننگ و ناموس وی نموده عیب و طارشرایمیدان می گذارند . وقتی حکومت آنجا بر طرف کردن این عادت خواست تا این رسوایی از زانیات برخیزد ولی رعایا شوریدند و با استدامت این عادت اصرار نمودند تا حکومت ببقای آن جواز داد . در جبال (بر مات) در نزد (مورلاق) زی دوشیزکان تر پوشی است سرخ که پس از شوهر کردن بر میدارند و هرگاه پیش از زنا شویی حامل شوند بزور برایشان می پوشانند . این عادت برعکس هادت (اسطو بنیان) بلاد مسقواسست . پیرایه زنان مغربیان خلخال پاست و دست برنجن و پاره طوق و حلقهای زرین و سیمین و آرایش کیسوان با جواهر و زروسیم بسیار . اما پاره از زنان مغار به نیز گذشته از پیرایه قدرت لباس مادی هم ندارند .

محقق است که زنان چین را پایها خورد است و خوردی یا در نزد ایشان از قبیل حسن و جمال بخصوص در نزد زنان صاحب مال . کیفیت

خورد نمودن پا اینکه پارا می فشارند و به تنک
 میگذارند تا خورد گردد و اجزای او بدیگر منضم
 شود و تا پا در تنک است صاحب پا لنگ است .
 همچنین مادت زنان چینی اینکه موی سر را
 رها نمی کنند بلکه همرا در میان سر جمع
 می نمایند .

در بلاد (سیام) هندوستان زنان
 دندان خویش را سیاه میکنند و در سیاه کردن
 آن زحمت های کشند چنانچه فرنگان بسفید
 کردن آن میکوشند . زنان (ژاپون)
 بعد از شوهر کردن دندان را سیاه میکنند تا فرق
 باشد میان شوهر دار و دوشیزه . و در (ژاپون)
 سرخ کردن لب با سرخی تمام نیز از خواص
 زنان شوهر دار است . در مصر و سایر بلاد
 شرق زنان دست و ناخن را با حنا خضاب
 می بندند . زنان چین بلندی ناخن را جزو
 حسن و جمال میدانند حتی پاره را اعتقاد اینکه
 برای حفظ ناخن از سقوط ایشان را غلاف
 ناخن مخصوصی است . در بلاد ترك سبزی
 ران و سرین و فری بی بدن از محاسن زنان است .
 مادر دختر در مجلس عقد بفری بی دختر خود می نازد

وسری افرازد .

اکنون باید دانست که رنگ لباس در نزد ملل متحد المعنی نیست بلکه اختلاف آن دلالت باندوه و شادی و ترتب و پایه میتواند کرد .
 در فرنگستان رنگ سیاه دلیل سوگواری است .
 در (ژاپن) رنگ سفید دلیل ماتم است .
 در نزد مغول رنگ زرد مخصوص دانشمندان است .
 در بلاد آسیا نیز اکثر علما زرد پوشند .
 در بلاد مصر و عربستان تمیز علما و تشخیص طرق و سلسله درویشان برنگ دستار وابسته است .
 مانند تمیز اشراف و سادات بسبز و تشخیص سالکان مسلک رفائی بسمیه .
 در بلاد چین چون کلاه کلاه برنگ دیگر باشد دلیل رتبه عظیم است و نشانه درجه (مندرانی) یعنی پارسای چینی چنانکه نشان دوش در نزد فرنگان نشانه سپاهی کری است .

از عادات فرنگان یکی ریش تراشیدن است بخلاف عرب و عجم و ترك که بجهت نهی شریعت اسلام ریش را نمی تراشند .
 از یهود کسانی هستند که ریش نمی تراشند .
 و از اسلامیان کسانی هستند که ریش نمیکذارند .

خلاصه ریش در نزد مسلمانان حلیهٔ رجال
و دلیل کمال است و او را محاسن می نامند .
از رسوم سیاسات یکی هم تراشیدن ریش
مردان و کیسوی زنان است . گرفتن ریش
خارج از مزاج جزو ریشخندیست و کاری
نا بجا .

در بلاد روسیه تا زمان دولت پتر بزرگ
ریشهای دراز داشتند پس پتر بزرگ امر
به تراشیدن ریش نمود تا با فرنگان بیک
و تیره باشند .

فرنگان روز بروز با اختراع ملرزی جدید
در باب لباس میکوشند . اما سایرین اینگونه
نیستند بسیار از مردم درین باب هنوز پیرو قدما
میشوند و پارهٔ در باب لباس بحکم شرع و نوا میس
او قایلند . اما فرنگان بخلاف دیگران هر روز
رنجی دیگر و هر سال قاشی دیگر در می آورند .

هر اختراعی در اندک زمانی باطل میشود و دیگری
جای او را میگیرد یعنی عادت لاحق تا نسخ عادت
سابق می شود خدا میداند تا بکجا منتهی خواهد
شد . این را نیز باید دانست که اختراع و ابداع
عوائد جدید اولاً دریای تخته است و در نزد

مردم فراخ رو پس از آن بلاد و از آن اشخاص
 دیگران سرایت میکند . عجب است که شاید
 مادی هنوز بجای دیگر نرسیده در محل اختراع
 آن منسوخ شده باشد . همچنین عوائد مخترعه
 در لباس درزد فرنگان چیزی آسان
 و پیرارست مانند درازی و کوتاهی و فراخی
 و تنگی و پوشیدن کفشی که نوکش مدور یا مربع
 باشد و مانند اینها ؛ چون مادی مطبوع قومی
 میکرد دیگران اتباع آنرا واجب می شمردند
 و ترك آن موجب ریشخندی شدن در میان
 همکنان است . وقتی کشیشان بقاعده (بقاء
 الی علی ماکان) خواستند که عادات قدیمه را
 مرعی دارند اما کسی بقاعده ایشان عمل
 نکرد . اکنون هر روز را عادی است
 و هر عادی ناسخ دیگری در همه جا امر مادی
 بهمین گونه است مگر در قلیلی از بلاد مثلا
 بعضی از حکام را در تغییر لباس رعایا قانونی
 خاص است .

از عوائد فرنگان یکی نیز گذاشتن موی
 عاریتی است . و خلاصه کلام در این باب
 آن است که چون سرپاره مردم از مرد و زن

کل خود و پاره داغ سر و کوسه بودند برای
 پوشش این عیب از موی مرده آدمی مانند آن
 موی سر و موی ریش ساختن آغازیدند .
 در اول این امر کشتیشان بسیار کننده و برباد
 دادند و بحرمت این عمل فتواها و محضرها
 نوشتند . اما کلان و کوسکان برایشان غالب
 آمدند . و آنکه می در میان کشتیشان نیز کلی
 و کوسه کم نبود آنان نیز این فرصت را فوژی
 عظیم شمردند و با سر ریشی آراسته با باحت آن
 راضی شدند و کیف که باموی عاریتی علاوه بر سر
 عیب هنر جوانی نیز اظهار می توانستند کرد .
 بعضی را گمان اینکه موی عاریتی در زمان
 قیصره روم نیز بوده است . در زمان سلطنت
 (لوی) سیزده و چهارده این امر در فرانسه
 شهرتی عظیم یافت . آنکه مردم موی انبوه
 و دراز می نهادند و هم نشینان پادشاه انبوهی
 و کثافت آنرا موجب زیادتى احترام و تعظیم
 می شمردند . کار بجایی رسید که علما و فضلا
 نیز موی مستعار می نهادند . از کثرت
 مدح چنان شد که پادشاه نیز موی مستعار
 نهاد و تا وقت خواب بر نیداشت و کسیرا

بی او نمی پذیرفت . در آخر از آن بسته
آمدند و مختصرش کردند مردان دنباله اش را
بریدند و پیر و رومیان شدند تا آنکه موی
مستعار منحصر بکلان و بد مویان ماند
تا قیامت بعد از شورش اهل فرانسه و رفع تعصب
و تغلب در میان سایر فرنگان نیز متداول
شد .

(فصل چهارم در نظافت) پوشیده نیست
که نظافت از ایمان است و مراد از آن نظافت
کاملی که شارع مقدس بوجه مخصوص بنماز
بدان امر فرموده است و شریعت موسی نیز
بدان حکم فرموده . اکنون باید دانست که
در بلاد فرنگستان اعتنای کلی بپاکی و پاکیزگی
دارند . اهل (فلنک) را دقت از همه
بیشتر است . چنانچه در بلاد آنجا اکثر
راهکارها با سنک سفید سنک شده است و
پیوسته شست و شو میشود . خانها از بیرون
بغایت مرین است و حجره ها و نشیمنها را بلکه
زمین مساکن را همه روزه می شویند . سبب
این شست و شو بیشتر برای این است که اقلیم

(این است)

اینجا نمناک است و از نم چرک و کثافت میراید
 این است که درین باب مبالغه مینمایند . در اکثر
 بلاد انگریز و در ممالک مجتمعه (امریکا) نظافت
 بکمال است . امادر فرانسه و مانند آنها کست .
 قومی از وحشیان بغایت چرک آلودند
 چنانچه پاره را شیش از سر و صورت بالا میرود
 و پاره از ایشان شیش را میخورند . پاره بدراپه
 میالند و برخی بخوراکهای بدرویت و بدبو خوردن
 معتادند . در شمال فرنگستان و آسیا و آمریکا قومی
 هستند که اغلب ایام سال را در زیر زمینهای بد
 هوا ساکنند که بالذات متعفن است و بپوهای بد
 از خارج نیز مختلط مدت بسیار در آن امکان
 مییابد بی آنکه روی پاکیزگی بینند . حتی اینکه
 ظروف غذای ایشان از آب تر نمی شود .
 در زیر بالا پوش پیراهن ندارند . (کلموکیان)
 شیر را در ظرف ناشسته میخورند . (درزیان)
 تخم ماکیازا که قوت غالب ایشانست در تنهای
 سرکین کاو و ظرفهای کلین ناچخته می پزند .
 فرنگان اهل آسیا و آفریقا را بعدم استعمال
 کتچه و کارد و چنگال در سفره تعیب می نمایند که
 چرا گوشت را بادست لشکه لشکه کرده بدین

و آن می‌دهند و چرا بادست لقمه بدهان می‌گذارند .
در بعض جزایر بحر جنوب نیشکر و سایر نبات
آبدار را در دهان می‌خوانند و آب خائیده را
از دهان بقدر ریخته به مهمان می‌دهند

همچنین باید دانست که لطافت در اقالیم
بسیار گرم یا بسیار سرد کمتر از لطافت در اقالیم
معتدلت است . در بلاد غیر لطیف بسبب ناپاکی
بیماریها دیده میشود که در سایر جایها نیست .
معتدله فرنگان اینکه مرض جذام بعد از سلطنت
قسطنطین رومی از مشرق بسبب تردد فرنگان
بفرنگستان رفته است .

اعتقاد شان اینکه سلامت ازین مرض
بجز از اجتناب و پرهیز از مبتلایان بدان نمیتوان
این است که هرگز با مجذومین نمی‌آمیزند .
آنرا بجایهای دور دست میرانند . و در حقیقت
در ممالک ایشان بعد از انتشار پیراهن و زیرپوش در زیر
البسه که همیشه شسته میشود اینگونه امراض
بر طرف شده است .

زنان بلاد عجم و عرب و ترك روز را در حمام
بشب میرند . خود را شست و شو می‌دهند .
با بویهای خوش سرانرا معطر می‌سازند .

خستگی خانه نشینی را آنجا بدر میکنند . در بلاد
روس حمام رفتن کار همگانی است ؛ حتی فرومایگان
هم بدان مواظبت دارند . گرما بهای روس
بخارین است و آدمی در آنجا عرق بسیار میکند .
بعد از خروج از حمام اراذل و او باش در میان
برف میخوابند و از تعقیب برودت بحرارت
گزندی بوجودشان نمیرسد .

(فصل پنجم در زناشویی و اختلاف عوائد)
(در آنباب)

برای داد سخن دادن در باره نکاح
و چگونگی مادات و رسوم هر قوم در آن باب
بجلدی مخصوص بهر يك باید پرداخت . در اینجا
همین قدر میگوئیم که از کیفیات ازدواج و
احتفال و اجتماع در آن باره هست که در هر جا
و در هر بلد اگر چه بیکدیگر دور باشد يك
نسق و یکسانست . از جمله صور آن
در زمان قدیم برخی رمز و کنایات بوده است
که یا چیزی از آنها فهمیده نمی شد یا اینکه
در حقیقت بمعنی بود . مثلا مادت اسلاف
یونانیان این بود که کشیشان نوعی رفتار
میکردند که کو یا در نکاح با کینیتی مخصوص

برکت و سعادت می گذاشتند . داماد و عروس
شاخ گیاهی معینی بگیاه کشیش یا مهر گیاه
میدادند که اشاره بوصل ایشان بود . عروس
باداماد بخانه داماد میرسیدند در دم درمی
ایستادند و کشیش غربالی پر از میوه بقال میوه
بخت بر سرشان تار میکرد . چون در خانه
از رسوم عروسی فارغ میشدند و عروس بحرم سرا
میرفت ظرفی مخصوص بهر شاتاجو در پیش
روی وی مینهادند و غربالی پرستارش میدادند
و هاونی از بالای در میاویختند اشاره بدینکه
اینهمه خدمات خانه بدو وابسته است و منتظر
مقدم وی بوده . پس از آن زن و مرد را
میوه های شیرین میدادند تنبیه براینکه باید معاملت
ایشان شیرین و مصاحبت نوشین باشد . این
طادت یونانیان .

اما در نزد رومیان داماد و عروس هریک
صدقه میدادند و آن عبارت بود از حبوبات
برشته بامک . بقال عیش خوشکوار درهمه
عمر نان کندم بایشان میپشاندند . آداب عروس
اینکه دختر خطبه شده کردن بند زین که پیش
از نامزدی بکردن میداشت در میاورد . کربندی

که در دوشیرکی می بست به یکل ناهید که موکل
 جال است می بخشید . رخت سفید در بر میکرد .
 دو معجر بر سر می بست و اکلیل عروسان بر روی
 آنها مینهاد . پس کمری یابند ازاری از پشم سفید
 بپایان می بست از پیش روی کره دار و شوهر
 بادیست خویش آن کره را میکشود اشارت بدینکه
 بزودی اوست که نقاب از روی او خواهد
 کشود . بعد از آن عروس را از مادر زن میگرفت
 و بخانه میرد . دو غلام از غلامان دوستان
 پدر و مادر در پیش روی ایشان هر يك مشعلی
 در دست . غلامی دیگر صندوق پیرایه
 بردوش . در پشت سر ایشان کنیزان فاخرترین
 لباسهای عروس را با چرخ ریسمان ربمی می بردند .
 خویشان عروس جهازش را بر میداشتند . زفاف
 هجارت ازین بود . چون بخانه میرسیدند
 عروس را بدوش گرفته از در داخل میکردند .
 در آن هنگام فضایی خانه را از ساسلهها و دارهای
 شکوفه و ریاحین و ازهار و بندهای پشمین
 می آراستند . پس کلیدهای خانه را با آب و آتش
 به پیش عروس می آوردند . اشاره باینکه اینها
 همه در دست اوست و همه کار خانه بکردن

خود او . آنکاه مشعلهارا میکذاشتند تا سراپا
بسوزد . بعد از آداب ولیجه و انشاد اشعار
مناسب عروس غازه کر نوسر و سرا بجمله میرد .
آنوقت شروع میکردند بتقسیم نانی فطیر و ار
بر حضار . دختران نوباوه آغاز خفیاگری
شادمانه می نمودند . جوانان نوسر را مشها
و بازیهای هزل آمیز و خنده خیز میکردند .
این عادات در نزد اکثر قدمای هر مملکتی
بوده است و تا اکنون هم پاره از آنها
برجاست .

در بعضی از بلاد اکنون عاداتهای ناهموار
در باب زناشویی هست چنانچه امر نکاح
در نزد ایشان نوعی از تاراج و بیگماست . خواستار
دختری را که میخواهد میر باید و در خانه خود پنهان
میکند . پس با خویشانش در می سازد و در این عیبی
نمی یابند بلکه بعد از اتفاق جشنی و سوری هم بر پا
میکند . این امر در نزد سیاهان افریقه
و در نزد چرکسان شیوعی دارد . بسا هست که
امر از دواج در میان خواستاران بکشش و کوشش
و کشتار و خوریزش میکشد . در امر یکای
جنوبی در میان وحشیان (اورقان)

خواستار با پدر زن در باب نکاح همداستان
بادوستان خود در رهگذر مخطوبهٔ خود
پنهان میشود . در وقت عبور دختر از آنجا
برسم مادت او را میریاید و بزور براسب سوار
کرده مانند اسیر بخانهٔ که از آنجا رفته است
میرد و در آنجا در حضور خویشان طرفین
ولیمهٔ عروسی را بجای می آورد .

در نزد اهل (ملاق) و (کروات)
(سویس) و (برتانی) و غیر ایشان عروسی
در میان دهقانان از اعیاد و ایام شادیست . جم
غیری از مردم بعروسی گرد می آیند . در (برتانی)
خیلی با عنوان و کالت از جانب خا طب بخانهٔ
مخطوب میرود و با صیغهٔ خاصی خطبهٔ نکاح
میخواند . در میان (کروات) و (اسلویین)
یا (لیریا) نخست پسر دو کس از دوستان
خود را بخواستاری بنزد دختر میفرستد .
بعد از حضور هر دو خود بطلبکاری اقدام
مینماید . اگر همداستان شدند کسی میفرستد
و آنان را که باید در عروسی حاضر شوند
میطلبد . زفاف در نزد (کروات) و
(ملاق) با سواری اسبان و گردش داماد

و عروس و انداختن تفنگ و تپانچه بجای میآید .
 بعد از خروج عروس و داماد از کنیسه و رسیدن
 ایشان بخانه کوز و لوز و انجیر تار عامه مردم
 می نمایند . پس از آن ولیه بمیان میآید
 و داماد خود بمحضرین خدمت میکند .
 بعد از فراغت از اکل نان شب برامشکری و
 و خنیاگری می گذرد . آنگاه جوانی بیرون
 میآید و بانوک شمیر تاجی که در کنیسه بر سر
 عروس نهاده اند میر باید . پس نو داماد
 و نو عروس بحجله داخل میشوند . بعد از ازاله
 بکارت نشانه مهر یافتن عروس را داماد تفنگی
 کشاد می دهد . حضار بدن آواز بر سروی
 می زنند . بامدادان عروس بیرون میآید و ولیه
 ساخته بنفس خود در آن خدمت می کند .
 در بعض بلاد (سویس) پس از عودت عروس
 از کنیسه زنی که زرد کوش مینامند و گویا غازه کر
 و مشاطه است بهجراه او میرود و اکیل بکارت را
 از سر او برداشته با آتش میسوزاند . در بعضی
 از محال فرانسه عروس را ر بوده در جایی پنهان
 مینمایند و تا داماد انعام و بخششی ندهد نمیتواند
 گرفت . در بلاد (بوهیمیا) افتتاح ازدواج

از فرستادن جهیز می شود . برک و سازخانه را
 باارابه از پیش میفرستند . پس ازان دسته
 از مطربان با کمانچه و نی و سایر آلات ساز از پی
 میروند و در پشت سر سازندگان یکی پیوسته
 تفنک خالی می کنند . در پشت سر آنان وکیل
 عقد قضایی در دست سخن سرایان می رسد
 و سخنانش همه منظوم است . پس ازان کنیزی
 و غلامی میروند و از عقب آنان داماد و عروس
 و خویشان .

در بلاد شرق زنان روی نمی نمایند .
 از خانه بیرون نمی آیند مگر در وقت ضرورت .
 بجهت کرمی اقلیم دختران پیش از وقت بحد
 بلوغ میروند و در خورد سالکی آنان را بشوهر
 می دهند . بسا هست که در کودکی عقد
 بسته میشود و داماد و عروس هنوز نارسیده اند .
 اما سبب این نکاح شهوت و عشق نیست بلکه
 برای مصلحتی است . در نزد پاره از بجم و هند
 و چینان میشود که پسر دختر را نمی بیند مگر
 در روز عقد . آروز دختر را روی پوشیده
 بفرستد میفرستند اگر نیستند دید پیش از پای
 گذاشتن باستان خانه بخانه پدر بر میگرداند .

چنین دختر را در محفۀ در بسته میفرستند .
 پس در راهی کشاید . اگر دختر را نه ببیند
 محفۀ را بدانجا که آمده باز برمیگرداند . گاهی
 هم گفتگوی شرائط عقد و تحریر عقد نامه در همان
 در خانه واقع میشود . اگر اتفاق بحصول پیوست
 نعم المطلوب و کرانه دختر شرمسار بخانه پدر
 بر میگردد . در زدا بجام همینکه اتفاق بحصول
 پیوست دختر جهاز خود را از زیور و رخت
 و سایر ماملک بشتی بخانه پدر میفرستد
 و خود بچادری از پرند و یا از حریر سرخ
 پیچیده سوار اسبی بازیه های مکلف بغایت
 آراسته یا در تخت روانی بدوشتر بسته در روز
 زفاف بد آنجا میآید . توانگران تا آنکه هم
 مانند عجمان عروس را با حریر یا قاش نفیس
 سرخ مخدر میکنند . در مدت عقد و سایر
 رسوم آن عروس لب بسخن نمیکشاید بلکه
 اظهار اندوه مینماید چنانچه کو یا قربانی است که
 از برای ذبح آماده نموده اند . اندوه عروس را
 حزن و سوگواری یارا نش میافزاید که کو یا
 مر ایشان را حادثۀ بزرگ روی داده است .
 از روانه کردن آن ابا مینمایند . زنان شوهر دار

هر يك او را بطرفي ميكشند بنوعی كه متألم و
متأذى ميشود . پس از آن موی و ناخن و
انگشتان دست و پايش را خضاب بسته بمحفة
در بسته می گذارند و شبانه بخانه داماد كه پراز شادی
و اسباب سوراخست نهانی بمحله كاه میفرستند .
رختهای زربفت مطرز بطرازهای زرین
میپوشانند . داماد نیمشب بدو داخل میشود .
این خود اولین دیدار نوداماد است نوهروس را
بامدادان عروس درر كنی ازاركان خانه بی اظهار
اندوه می نشیند . یاران بدیدنش میآیند .
آنكاه مردان مشغول اسب تازی و نیزه بازی
میشوند .

وحشیان یکی دنیا كه مانند بهایمند عقد
نكاح نمی دانند . در میان (شیواس)
مادران پسر و دختر در باب زناشوی فرزندان
همداستان میشوند . بعد از سازش در وقتی
معین كه پسر در شكار باشد یا در بنگاه نباشد
عروس را به بنگاه وی در میآوردند . پسر
نیمشب داخل بنگاه میشود وزن غریبی
می بیند . اگر راضی شد دختر کدبانوی آن
بنگاه است و كرنه بخانه پدر بر میگردد

و سود و زیانی بر این مترتب نیست . اینقدر
 هست که در صورت رد کاهی مادران بالاح
 و ابرام کار را انجام می دهند و پسر را پذیرفتن
 دختر ناچار مینمایند . بیش از این در نزد ایشان
 نه عقیدی است و نه زفافی .

(غاروس) که گروهی از بربران
 هندند در باب زناشویی عادت خاصی دارند ،
 زن را از مرد روپوشی نیست . زنان را
 در مجلس میآورند مرد هر کدام را میخواهد
 میکزیند . اگر پدر و مادر یکی مخالفت کنند
 یاران طرفین بشفاعت و الحاح خشنودش می
 سازند . در صورت ابرام در مخالفت شاید
 کار بز دو خورد منجر شود تا راضی گردد .
 پس از اتفاق روز عروسی را معین می کنند تا
 همسایگان و دیگران را دعوت نمایند . در آن
 روز زنان دختر را بنهر آب برده بدنش را
 می شویند و بانیکوترین پیرایه وی او را می آرایند
 و بادف و نقاره و آواز مس در پیش روی وی
 افتاده بخانه شوهرش میرند . داماد میکزید .
 از هرسو جستجویش مینمایند . چون می یابند
 آواز شادی و نشاط بر می آورند . آنگاه

او را نیز بچوی برده غسلش میدهند و لباس
 لشکری بدو میپوشانند . پس بادف ورقص
 و شراب او را بخانه عروس میبرند . او با
 میثاید خویشانش فریادها بر میآورند .
 او میگریزد ایشان گرفتن میخواهند . بسا
 هست که گرفتن داماد بستیزه و درشتی منجر
 میشود . چون از خانه عروس بر میگردد
 شیخ ایشان خروس و مرغی میکشد بنوعی که
 خونشان زمین نریزد که شوم می شمارند .
 پس جشتی دیگر از نو بر پا میکنند . و آوازه
 در آن بزم منحصر است بلفظ (نومه) یعنی
 آری . آنکه با ساز و آواز پای کوبی و
 شراب نوشی بردارند تا شب . دخترایان
 گاهی در هشت یا هفت سالگی شوهر میکنند .
 در اطراف بلاد (اسقوجیا) و انگلتره
 نکاح با احتفال و تدارك وابسته نیست . بلکه
 در بلاد انگلیز ممکن است که عقد واقع شود
 بی رضاء والدین . یعنی دختر و پسر بطریقه
 غیر از طریقه شرع ازدواج می کنند . چنانچه
 بنهائی بیجایی غیر از محکمه شرع میروند و کسی
 اگر چه از عوام باشد با صیغه مخصوص عقد

ایشان می بندد و تزویج بدان ثابت می شود .
 پدر و مادر ایشان را واجبست که بدان عقد
 تن در دهند و شریعت ایشان را قدرت بحکم
 فساد و فسخ آن عقد نیست .
 (غجران) یعنی لولیان هند را در تناکح آیینی
 سخت آسانست . پسر و دختر کل مردار سنگ
 ذهبی بر روی یکدیگر می اند و انکشتان کوچک
 خود را یکدیگر می گذرانند عقد بسته می شود .
 در میان اکثری از اهل جهالت بزم سوز
 محل عقاید باطل و وسوسه شیطانست . چنانچه
 بزمکارا جای تطیرو تشأم میدانند . مثلاً
 (اسطوبین) در عروسی بکنیسه اسب
 سوار می روند . داماد بمادیان سوار نمیشود
 تا اولاد او دختر نزاید . در مراجعت از کنیسه
 داماد عنان اسب عروس را رها می کند
 تا وضع جلش آسان شود . در وصول بخانه
 باطراف آتش نکهبانان می گذارند تا کسی
 بخت یعنی عقد الرجال با آتش نیندازد . عروس را
 در ارکان خانه می گردانند و نقود و جواهر بر سر
 وی تار می کنند . در اول جلوس بخانه پسر
 بیغاش می دهند تا همه اولادش پسر زاید .

در پاره ممالک همینکه دختر از حیز بکارت
 بیرون میرود بر سر او نشانی خاص مینهند که
 علامت شوهر دار است . تفصیل عرقچین کتان
 که علامت ازالت بکارت است پیش ازین گذشت .
 همچنین فقرهٔ تریوش که در نزد (کروات) دلیل
 شوهر دار است ذکر کردید . در بلاد (بولونیا)
 زنان یهودی موی سر خود را بعد از زناشویی
 میسازند و سر را با پوششی که تا زیر گوش
 و پیشانی میرسد میپوشانند . توانگران ایشان
 این پوشش را با جواهر ولالی مکل می نمایند
 و ازدو سوی او سلسلهای کرانها می آویزند .
 ❖ فصل ششم در آنچه بزنان متعلق است ❖

احترام زن در نزد هر قومی هر چه بیشتر
 آداب و نازکی آن قوم بیشتر است . حقوق
 زنان را و قانمودن وایشان را از آزادیهای
 خاص خود یکبارگی محجور و محجور نمودن
 دلیل نامردمی و دسار است . این خود
 آشکار است که سخت گیری یا آسانگیری بر زنان
 از موجبات طبیعت اقلیم و اثر رشک و غیرت
 و نتیجهٔ شرع و مادتست . در زمان پیشین
 زنان توانگران یونان همهٔ عمر خود را در خانه
 میگذرانیدند . نشین ایشان منحصر بود

بحریمی که (جنیسه) مینامیدند . جایگاهشان
 همیشه از جایگاه مردان جدا بود . پیوندی
 بمجلس و محافل مردان نداشتند خاصه
 در امور دولت و مملکت که میگفتند (ع)
 زن از یکجا سخن سرمملکت زبکا .
 (چه خیری بماند در آن خاندان)
 (که بانك خروس آید از ماکیان)

سخنشان را هرگز اعتبار و نفوذی نبود
 مگر آنکه که شرم و آزر زنانه را نهادندی
 و مرتکب فضول و مالا یعنی شدند . اما
 زنان رومیان در نفوذ کلمه و قدرت و قوت
 از زنان یونان نیز بیشتر میبودند . در اوایل آنان
 نیز مانند زنان یونانیان اوقات خود را بخانه
 داری یعنی شست و شو و رفت و رو و دوخت
 و دوز و پخت و پز میکردنایدند . غلام و
 پرستار در پیرامون نداشتند . در آغاز
 زنانشویی مانند زنان یونانیان بخواص چند
 اختصاص داشتند . در هنگام یا نهادن
 بخانه شوهر آب و آتش که دو ماده عظیم
 بود بدیشان تسلیم میشد . آنکه در خانه
 تصرف مالکانه میکردند و بر کار و بر جا

فرمانروایی داشتند مگر شرابخانه که در او بزنان
و پرستاران کشوده نمیشد اگر چه در نهایت
احترام و درغایت اعزاز باشند . در زمان
حکومت قیاصره زنان بامردان در امور دولت
همساز و همراه شدند و بخسران و زیان اموال
رجال دست کشوده بزینت و تجمل پرداختند .
دوک و ریمان و سوزن و رشته را بر کتار هشته
جواری و کنیرانرا روزان و شبان بترتیب
زینت خویش باز داشتند و از اسباب عیش
ورقاه چیزی بجای نکذاشتند .

پاره مورخین یونان زنان (جرمانیا)
یعنی قدمای المانیا را بعفت و خانه داری میستایند .
اکتفای مرد بیکزن موجب اهتمام زنست

بامرد بخانه داری و امر معاش چنانچه اکنون
عادت فرنکانست که اداره امور خانه در میان
مرد وزن بنصفت و تساویست . بخلاف بلاد
(آسیا) ی جنوبی که دختران در آنجا
زود بجای زنان میرسند و پیش از پختگی
و خود شناسی شوهر میکنند . این است که
سزاوار خانه داری نمی باشند . پس لازم
می آید که ایشانرا دخل تمام بامور معاش ندهند .

لهذا ایشان نیز همه اوقات زندگانی را ناچار
 باخود آرای و آمیزش با پرستاران و بالاطائل
 میگذرانند . تمامت کار و بارشان بامور
 ناشایست محصور است و جز آن چیزی
 نمیدانند . پیش ازین ذکر شد که در بعضی
 بلاد جای وقت گذرانیدن و تفرج ایشان
 حرام است . چنانچه زنان عرب و عجم و ترك
 روزی تمام را در گرمابه باموانست و مخالطت
 بایکدیگر و باخود آرای و خود سازی می
 گذرانند .

اکنون باید دانست که چون شریعت
 اسلام تعدد زوجات را تجویز فرموده است
 مدار معاش و امر و نهی زن بکردن مرد است
 مرد بترك و صاحب اختیار خانه است بخلاف
 شرایع دیگر . و هم معلوم است که حد تعدد
 بنكاح چهار است بجز ملك یمین که در تعدد و حلیت
 آن حصر نیست . این امر تعدد پیش ازین
 هم در مشرق زمین معهود بوده است چنانچه
 حضرت سلیمان علیه السلام زنان بسیار
 در حر سرای خویش داشته است . باری
 توانگران ملت اسلام را حرمی خاص و جداگانه

است باغلامان وخواجه سرایان محفوظ
 و مضبوط که کسی به پیرامون آن نتواند کشت .
 زنان اسلام را بمجلس مردان بار نیست و مردان
 نامحرم را بنزد زنان راه نه . آنچه در حرم
 از جواری و سراری است خاص خداوند خانه
 است . اگر زنی به بیکانه نظری داشته باشد
 هر آینه خیانت ورزیده است و مستوجب سزا
 و جزاست . اما شاید مکر زنان بنگاهبانی
 غلامان و پاس پاسداران بچربد و از زن یا جواری
 خلافی سرزند . مثلا بازیان حال و مرسل
 و ارسال و خصوصا بدستگیری و پامردی زنانی
 که باندرونها راه دارند ممکن است که مقصود
 و مأمول خود پیمای آرند که کید ایشان
 عظیم است . پس هر زنی را از زنان حريم
 رواقی جداگانه و یادستی خاص از عمارتست
 مشتمل بباغ و باغچه . از خانه بالارابه بیرون
 میروند و شاید جای فرود آمدنشان را بندوبستی
 مخصوص باشد بنوعی که نه تنها وصول بدیشان
 بلکه دیدار ایشان نیز به بیکانه میسر نباشد .
 در بلاد آسیا زنان بالکلیه خانه نشین
 نیستند اما از خانه سر تا پا پوشیده بیرون میروند .

در برخی از جزائر روم و بلاد ارمن ستر زنان
 بدهان بندی منحصر است و با کشودن آن
 از حیز حرار بیرون میروند . در بلاد هند
 عفت زنان پیوشیدن روی و وابسته است و بس
 در حین احتیاج کشودن هر جای از بدن را
 جواز هست مگر روی را . در پاره از بلاد
 در پوشیدن پا تأکید میکنند . در (اندلس)
 اسپانیول پیش ازین پیوشیدن پا از انظار
 اهتماهی تمام می داشتند .

تعدد زوجات در غیر بلاد اسلام نیز هست .
 چنانچه در میان طایفه (بچوانا) در بلاد
 کفرستان یعنی بربرستان افریقیه میباشند . مرد
 در آن سرزمین زنی میگیرد و با زن لانه میسازند
 و کوسفند چند فراهم میآورند و با هم بسر
 میبرند . چون مرد در دستگاه فراخی یافت لانه
 دیگر میسازد و زنی دیگر میگیرد و برای این
 زن نیز کوسفندی چند بهم می بندد . همچنین بقدر
 وسعت دستگاه زنی نیز میافزاید و شماره محدود
 نیست . در جزائر (کوریل) مادت اهل
 (اینوس) این بود که حکام ایشان ریش سفید
 امر بودند و هر یک را بلدی چند در تحت فرمان

بود و در هر دهی زنی جداگانه داشتند .
 در میان (اروپا) که قومی از وحشیان
 (امریکا) هستند مرد چندین زن میگیرد اما
 زن اول در حقیقت زن حلال و کدبانوی
 حقیقی است و حق برتری بسایر ضرائر یعنی
 و سنی و هووی خود دارد . اما اینقدر هست
 که هر يك از آن زنان را دیکدائی خاص است .
 هر يك هر روز برای سرسفرهٔ مرد خوراکی
 آماده میسازد و مرد شبانگاه بنزد هر کدام
 از آنان که میخواهد میخوابد و هر يك را هر ساله
 وجه لباسی خاص است .

اکنون یکی از اموری که طبیعت انسانی
 بر آن راضی نمیشود استحقار و خوار شمردن
 زنانست و رفتار با ایشان بخلاف خوشنودی
 حضرت یزدان . چنانچه وحشی صفتان ممالک
 آسیا و آفریقه و یکی دنیا زنان را مافوق طاقت
 و تحمل ایشان باشغال جانفرسا وای دارند
 از قبیل نصب خیم و طبخ طعام و ادارهٔ خانه
 و سامان کاشانه و چار پا چرانیدن و هیمه و هیزم
 کندن و بریدن و بردوش کشیدن و سر بار
 همه این بارها فرزند پروریدن و مانند اینها

تکلیفهای مالایطاق بایشان عرض مینمایند و خود
 مردان یا در سایهٔ خیمها بادشت و هامون بکشت
 و کذار می‌چند . باینهمه کار و بار دستوری
 بیرون رفتن و باشوهران در یکجا شام و ناهار
 خوردن نمی‌دهند . شاید در سفره ایشانرا
 مانند کنیزان و پرستاران بخدمت برسر پا و
 دارند چنانچه کویا همسر و همجواری ایشان
 نیستند . در نزدیکی شهر (اورنوق) که در
 (امریکا) ست بعد از اجرای شعار عروسی
 زنانی که چاشنی زادن و خانه داشتن چشیده‌اند
 بر سر نو عروس کرد آمده بخطابی چند مخاطبش
 می‌سازند که خلاصهٔ آنها این است . ای دختر
 سیاه روز بدبختی اندوز اینک داخل سالت زنان
 و هدف تیر محنت مردان کشتی چاشنی بدبختی
 ورنج و عنار را بپوش . بار ستمکاری شوهر بیروت را
 بکش . سروکارت بایدادگری است که سر
 و کارش بادیکران بیش از تست حق همجواری
 و همسری نمی‌شناسد از تو و هواداران تو نمی
 هراسد . در خوابگاه تو بایکاه میخوابد و از زندگی
 خود بکام دل آرزوی خویش می‌یابد . تو بیچاره
 از کام دل دور از آرزو مهجور . باری که فرا
 از برد باری تست . از زحمت خانه و خدمت کاشانه

بردوش میداری و شاید باری دیگر در شکم
 و سرباری در بغل داشته باشی در تاب آفتاب
 میسوزی بصدمة باد و باران میسازی طعامش
 میپزی سفره اش میاندازی و او ترا بلقمة نمی
 نوازد و با خاطر تو بهیچ ردی نمی سازد .
 خلاصه از جمله عادات این طایفه اینکه زن
 نخستین کدبانوی خانه و سرور سایر هوویان است
 که این نیز دیگرانرا دردی بالاتر از همه دردها
 ست . و از آن زنان هستند که از کثرت رنج
 و تعب و از شدت مقاسات و مجاهده نیرو
 و توانشان نماند اولادشان ضعیف و نحیف میشود
 و شاید عاقبت ذریه ایشان بریده و منقطع میگردد .
 مخفی نماناد که در نیمه دنیا خصوصا در بلاد
 اسلام زن را مهر و کاین دادن ناکزیر است .
 بسا هست که مبلغ هنگفتی بعنوان مهر بزن
 بخشند . اما در نیمه دیگر خصوصا در فرنگستان
 کاینرا ببرد می دهند . گویند ~~صک~~ که امر
 اشکار است و آن این است . در آیینی که
 عصمت مرد راست و امر و نهی در دست مرد است
 و مرد بر زن فرمانروا و قوام است زن باید
 فرمانبردار مرد باشد . بی دستوری مرد بای از خانه

بیرون نهد . بعبارت اخری تمتعات خود را ببرد و ا
 گذارد . این معامله نوعی از خرید و فروخت شمرده
 میشود و بها شمردن با کسی است که از این تمتعات
 بهر مند میشود و آن مرد است و آن بها مهر و کابین .
 اما در آئینی که زن با مرد همسر و در آزادی
 مساوی و برابر است و آنچه میخواهد میتواند
 کرد . بار ایشان بردوش مرد است . مرد طلاقشان
 نمیتواند داد . زن بروی ایشان نمی تواند
 خواست . پس باید ببرد چیزی داد و از کسان
 زن چیزی گرفت که چنین بار کرانی را از دوش
 خود برداشته بردوش آن انداخته اند .
 و از عادات جاریه یکی هم اینکه کابین پیوه
 کمتر از کابین دوشیره است . اما در میان ترکمانان
 و کردان گاهی قضیه برعکس است بملاحظه
 اینکه پیوه کار افتاده و کار آزموده و کار
 دیده است و در خانه داری و پرستاری شوهر
 ورزیده و چکیده است از دوشیره بهتر و بکار
 آمدتر است . اکنون باید دانست که دادن
 کابین نسبت بتنوع عوائد بلدان با انواع است .
 (کلوکیان) و امثال ایشان از اقوامی که سر
 و کارشان بادواب و مواشی است کابین زن را

از جنس دواب و سواشی مانند اسب و گاو و شتر
میدهند و بر این قیاس .

از محاسن اسلام یکی اینکه خداوند عزوجل
دردل مرد غیرتی خاص درباره زن خویش القا
و ودیعه فرموده است حتی اینکه تمام اعضا و بدن
حرار را نسبت به بیکانه عورت قرار داده چنانچه
نمودن و کشودن هیچ بدنی بر حرار به بیکانه جایز
نیست و بیکانه را نگاه کردن بهیچ عضو از اعضای
زنان آزاد روانه . این است که حرار اسلام
در خانه مصون و بردیکران فرمانروا میباشند .
زنان فرنگان از سایر زنان بدانستن خواندن
و نوشتن ممتازند . و حال آنکه اینمعی در نزد زنان
اسلام نوعا عیب شمرده میشود چه شاید بعضی
مفاسد و معایب بر آن مترتب شود . همچنین
از عادات جاریه عامه مسلمانان و بلکه ترسایانی
که در دیار اسلام میباشند . این است که اغیار
نشاید از حال عیال وزن دیکران پژوهش
و استفسار نماید . و حال آنکه اینمعی در نزد
فرنگان نوعی از ظرافت و ادب و نازک رفتاری
شمرده میشود چه غیرت و عصیت مسلمانان
در آنان نیست . چرا که ایشانرا بعفت و درستی

زنان خود اطمینان و آسودگی تمام است .
 چرکساز را خصوصا بزرگانشان را عادت
 این است که مرد در هنگام روز از برای تمتع بحریم
 خود داخل نمیشود . در بلاد اسلام وجود
 بکارت دوشیرکان امری سخت معتنا به است حتی
 اینکه روزانه دیگر زفاف علامت وجود
 بکارت باظهار دستمالی خون آلود اشاعه میکرد
 و در نزد پاره چادر شب رخت خواب شب
 زفاف بدیکران نموده میشود . پیش ازین ذکر
 شد که (کروات) چون نو عروس را بکر
 می یابند از بنجره جله تفننی کشاد می دهند
 تا موجب زیادتى سرور منتظران از اصحاب
 گردد . در زمان پیش اشاعت نشان بکارت
 در نزد یهود نیز مادت بوده است . در چرکستان
 اگر داماد عروس را بکر نیابد بخانه پدر
 برمیگرداند . بسا هست که در صورت فقدان
 این صفت پدر و مادر او را بفروشد یا بکشند
 و بر ایشان کسی خرده نتواند گرفت . اینها
 همه برعکس عادات وحشیان بحر جنوب و اهل
 جزیره (سیلان) و غیر ایشان است که مرد
 فراش زن یا دختر خود را بخواهش دل بهیده
 یا عوضی به بیگانه عرض مینماید خصوصا

بفرنگان و هرچه هدیه بیشتر افتخار زن بیشتر
 است . در بلاد برمان و درپاره مواضع آسیا
 زن را به بیکانه میفروشند بشرط آنکه از بلاد
 ایشان بیرون نبرد . عادت اهل (صور)
 در زمان جاهلیت این بود که زنان (استاره) نام
 بتی را می پرستید و دوشیرکی خود را نذر هیکل
 او میدکود یا براه او میفروخت و این نوعی
 از جهالات ایشان بود . همچنین از علامات
 افراط حریت و غایت آزادی بلاد (سویس)
 و (تیرول) و پاره بلاد (اسلویین) اینکه
 هر دختری را خاطر خواهی باشد و شبانه
 بز یارتش بیاید و شاید شب را تا صبح باوی بسر
 برد . دختری را که عاشق نباشد مثل درختی است
 که ثمری نداشته باشد . اغلب این ست که عاقبت
 آن گونه عشق بتزویج میکشد . در برخی
 بلاد شب آمدن عاشق را شب تعطیلی قرار
 میدهند تا در آن شب بکام دل و فراغت توانند
 عیش راند و کار دیگر مانع عشقبازی نشود .
 گاهی دهقان زادگان جمع میشوند و مانع آمدن
 بیکانه و عشقبازی ایشان یا همدیگر را نمیشوند .
 اگر بیکانه بدخول اصرار نماید شاید کار یخنک

و جدال کشد . در بلاد (ایتالیا) زن شوهر
دار را رواست که اشکارا با عاشق خود همراهی
نماید . و همراهش هر وقت عاشق بخواهد بدیدن
ممشوق بیاید و در بعض خدمات خاصه با وی
باشد و درین باب چون چیزی از کیسه شوهر
بیرون نیرود صدایش بیرون نیاید . و این
مرد را شهسواران زن مینامند . اگر چه این
عادت اکنون هم در همه جا انتشار دارد اما
مانند زنان پیش همگانی نیست ولی باقی
و موجود است .

اما زنا یا تحریم او در شرابع و تحدید حد
شرع بدان درباره او عاداتی دشوار میباشد .
شریعت محمدی علی شارعها السلام بعد از ثبوت
زنا و شهادت رؤیت آن (کلیل فی الکحلۃ)
نظر با حصان و عدم احصان میکنند تا بسنکساری
یا تا زیانه خواری یا بنفی حکم نماید . در شریعت
یهود سنکساری زانیات از واجباتست . در بلاد
آسیا سر زن را میتراشند و شاید خر سوار در شهر
و بازار شهره میسازند و از خانه میرانند و مرد زنا
کار را رسوای عام مینمایند . از سزای زنا کار
هرگز چشم نمی پوشند . زن زنا کار را بنام تنک
آلود و عار آمیز می خوانند چنانچه وابستگان

ناچار شده او را بسبب آن مار و تنک از دودمان
خود می‌رانند در بلاد (بشناق) گاهی مرد را
مخفه می‌سازند و سزای زن را بشوهر بخواله
می‌کنند . پس شوهر باقتضای حال گاهی
کوشهای زن را میبرد و این را کاری سهل
میشمارند . اگر شوهر بخواهد از سزای زن
بگذرد دیگران نمی‌گذارند و ایستدراصرار می‌کنند
تا در انجام او را میکشد . در جزیره (یاپونیا)
اگر مرد زن خود را با یکانه در باید مراوراست
که در حال وی را بکشد . اگر پدر زن او را
در آن حالت در باید باید او را با مرد پیکانه
هر دو بکشد در نزد پاره خیمه نشینان جای کردن
زنا کار عفو کنند خود را بمقابل چند سر حیوان
میخواهد و بخشیده میشود .

از جمله اموری که در آن دین اسلام را بر سایر
ادیان تفوق است یکی هم جواز طلاق است
چنانچه مرد بزن خود بگوید (انت طالق)
یا (الحق باهالك) قاعده درین باب گفتن
لفظی است که دلالت بر فراق کند صریحا مانند
صیغه اولین که در اینصورت احتیاج به نیت نباشد
با بطریق کتابة مانند صیغه دومین که در انحال به نیت

محتاج است . مرد میتواند زن خود را طلاق
گوید بی هیچ موجب و بی هیچ مقتضی . اما
در میان ملل غیر مسلم از اهل کتاب و دیگران
که زنان را در نزد ایشان مانند مردان قدرت
و توانست دربارهٔ بلاد ایشان طلاق واقع نمیشود
مگر بدوای قوی و بحضور خویشان و حکام
شرع . در مالک نصاری (کاتلیک) شریعت
بطلاق رخصت نمیدهد و کشیشان هرگز اذن
طلاق نمی‌توانند داد . اما عرف و سیاست مانع آن
نمی‌تواند شد . در شریعت ایشان چون بحکم
عرف طلاق واقع شده نه مرد میتواند زن دیگر
گیرد و نه زن میتواند شوهر دیگر کند . اگر چه
امر بقطع نسل منجر شود مگر در قلیلی از مسائل
و مواقع اما در میان پروتستان محظوری در طلاق
نمیباشد ولی بعد از آن زن و مرد هیچکدام
تزوج نمی‌توانند کرد .

اکنون دو کلمه هم از تمدن و توحش بگوئیم .
فرقه از مردم امور دنیوی خود را با هوای نفس خود
در ساخته‌اند و آنچه مطابق دلتوا و خواهش
ایشان است از لذات و شهوات برخود آماده
نموده تا بدرجهٔ نهایت مستغرق حظوظ و هواجس

نفسانی و سالت سیل سهولت و رفاه گردیده نام
 او را تمدن و ظرافت و ادب گذاشته اند . بلاد
 خود را بلاد تمدن و تهذیب و دیار ظرافت و ادب
 می نامند و از آن دیگران بلاد توحش و نااهلی
 و بربری می گویند . خود را مذهب و مؤدب
 و مردم را غیر مذهب و غیر مؤدب و نامردم
 می نامند . هر مملکت هر چه در ظرافت و ادب
 و تمدن بیشتر است حسن رفتار و خوبی کردار
 مردان با زنان بیشتر است . اما دستوری
 و رخصت بزنان نسبت با حکام و عوائد بلاد مختلف
 و متفاوت است . از آداب افرنج اینکه زن همیشه
 کشاده روی و کشاده سر و اگر بخواد کشاده
 بازوان است . در تابستان از پشت سر تا میان
 شانه و از پیش روی تا به پستانها کشادن
 جایز است . زن با هر که دلش میخواد خلوت
 می سازد . بایکانه شب و روز و گاه و بگاه
 بنماشخانه و بازیگاه میرود بکشت و گذار
 در کوچه و بازار میگردد . زنان با مردان
 میگویند و می شنوند و میخورند و می نوشند .
 یگانگان در روزهای عید در پیش روی شوهران
 صورت و دست زنان را می بوسند و پیاره

اندامشان دست میماند . بایکانه بقهوهخانه
 و سرود کاهها در میآیند . اینها همه در نزد
 فرنگان از اعلا درجه ظرافت و از اقصا مرتبه
 ادب محسوب است و همه را مطلوب . و سبب
 این امر اندوه کساری مردانست از پهلوی زنان
 و بهره مندی از جمال و دیدار ایشان و محروم نماندن
 زین به از وصال و تمتع مادینه . در بلاد روس
 پدش از آنکه باین ظرافت و ادب مأنوس و مألوف
 شوند زنان را بمجالس مردان بار نبود و بای ایشان
 آشکارا سرو کار نه . چنانچه امروزه همجوار
 ایشان تاتاران بهمین ساندند . چون در سفره یکانه
 بودی زنان بر سفره نشستندی . ولی در آخر
 سفره دوشیزکان با آرایش و حلی تمام بجای طعام
 داخل شدند جامهای شراب و عرق و قناع
 در دست بمهمانان پیودندی و مهمانان رخسارشان
 بوسیدندی پس بیرون رفتندی و زیاده بر این
 زنان را از محفل مردان بهره نبود . در زمان
 پادشاهی پتر بزرگ در سایه فراخ حوصلگی او
 آزادی تمام یافتند و کارهایی که نمی توانستند کرد
 دستوری کردن آنها یافتند . پایه و منزلت
 مالی و قروبهای غالی پیدا کردند . در میان مردان
 چندان رتبت و حیثیت بهم رسانیدند که تولیت

سلطنت بدیشان جایز شد . در بلاد انگلیز
 الآن عمل بعکس عادت بلاد روس است
 چنانچه زنان بامردان درس یک سفره غذا
 میخورند اما در آخر سفره همینکه مسکرات
 بمیان می آید جای تهی میسازند و مردانرا بحال
 خود میگذارند تا بدخواه بنوشند و معساجبت
 نمایند . گویند این عادت از انگاه باز مانده است
 که مردان انگلیس بعد از طعام زیاده شراب
 میخوردند و مست و خراب کارهای ناشایسته
 بحضور زنان و محفل ننگ و ناموس حرار از ایشان
 سر میرد . پس این عادت متداول شد و اکنون
 هم متداولست .

در ممالک فرانسه زنان را قرب و منزلتی تمام
 است . در اکرام و احترام زنان مبالغه و اهتمام
 عظیم مینمایند . زنان می نشینند در حالتی که
 مردان ایستاده اند . مردان اظهار عشق و میل
 و نظر بازی بدیشان میکنند و ایشان اظهار لطف
 و مهربانی بمردان مینمایند . در حرکات و سکنات
 راه صواب و طریقه آداب بمردان می آموزند .
 گفتارشان در رو دارد . کردارشان پسنیدیده
 و دلچسب همه است . در مجلسی که زن نیست

لذت نیست کرمی نیست لطف نیست . شادی
 و سرور جشن و شور با حضور زنان است و فرح
 و نشاط مجالس و محافل با دیدار ایشان . هر یک
 زنست صدر مجلس آنجاست . بزرگ همه اند
 و صاحب اختیار همه . پیشروند و پیشوا
 مختارند و مقتدا . رای آنست که می اندیشند .
 حکم آنست که میفرمایند . امرشان جاریست
 و فرمانشان ساری چون سخن از امری و مهمی
 میرود زنان همه زبانند و مردان همه کوش .
 زنان همه گویا مردان همه خاموش . در بلاد
 المانیا و فلنک و انکلیس و در بعضی ممالک متحده
 امر یکا مردان شهابی کده و خرابات میروند و زنان را
 بسامان خانه و پاس کاشانه و میگذارند . اما
 این امر در ممالک فرانسه نادر بلکه ممنوع الوقوع
 است . چه در آنجا مرد با زن دمساز
 و همراز است و در تمتع از لذایذ و حظوظه شریک
 و انباز . صفای بزم مردان و لطف جمع ایشان
 زن است . ولی ایقدر هست که در فرانسه
 مانند بسیاری از سایر ممالک زنان سلطنت نمیتوانند
 راند . گویند سبب آن این است که چون زنان را
 سلطنتی حقیقی بر مردانست اگر بسلطنت مجازی

ایشان هم دست یابند مردان را بیکبار باز بچه
 خود می انکارند . چنانچه در عالم محبت همین
 میکنند . اما در انگلستان و روسیه و سایر
 جایها حق سلطنت دارند . باینکه در پاره بلاد
 چنانچه در فرانسه است زنان را بامور سلطنت
 دخلی نیست اما باز ایشان را در امور حکمی
 و فرمانی نافذ و عظیم است . خصوصاً هرگاه زن
 سلیطه و کار آگاه و شوهر چشم بسته و پادشاه
 باشد آنکاه رشته بگردنش میافکند و بهر جا که
 خاطر خواه اوست میکشد . اگر زن معشوقه
 پادشاه باشد یعنی زن حقیقی وی نباشد و پادشاه
 خاطر او را بسیار خواهد هر آینه بنده و فرمان
 بردار او خواهد شد خصوصاً اگر پادشاه
 تنگ رای و تنگ روی باشد و معشوقه بسیار دان
 و بهانه جوی . پس معلوم میشود که زن
 هر چند در ظاهر پادشاه نشود میتواند در حقیقت
 بزرگتر از پادشاه باشد . چگونه نمیتواند ~~که~~
 (مصراع) (حسن میدهد بنده را شعی)
 (عشق شاهرا بنده میکند)
 (عربی) (ان المحب لمن يحب مطیع)
 استادان عشق را بدین نوع تعریف کرده اند

که عشق مبارعت است بهر آنچه رضای معشوق
در آنست و این نیز مسلمست که کشش عشق در طبع
سلیم بسوی زنان است و اهل فرانس را میل
شدیدی بدیشان . آری رقت طباع و حسن
منادمت در اجتماع بهشق حاصل میشود (بیت)
(هر که عشقش نیست یکسر کار و بار)
(بهر او بالان و افشاری پیار)

(عربی) فلا خیر فین لایحب و یعشق .
پاره بر آنند که سکلابان زمان پیشین
مردگان را میسوزانیدند . هرگاه مردی زن دار
میرد زنش را نیز باوی بانس میانداختند . این
آیین در نزد قدماء (اسوج) نیز معتاد بوده است
و اکنون هم در هندوستان جار بست . چنانچه
هرگاه مرد بمیرد و زنی از او بماند آ زن آهسته
آهسته باتشکاهی که لاشه شوهر را میسوزانند
در می آید و بمرك خود بسوزش با آن لاشه مقاسات
می نماید . در شهر کلکته سالی بقدر هشتصد
زن باین عادت مستعجن میسوزند . اما اقدام
زنان باتشکاه نسبت بکستختی و هراسناکی و سختی
ایشان و بسوء اعتقاد ایشان یکسان نیست . برخی
با کستختی و شادی خود را بانس میاندازند و لاشه

شوهرا در میان آتش بیغل میگیرند و باکی
 ندارند تا اینکه با او خاکستر شوند . پاره
 دیگر از روی سست باوری خویش با آتش نیایند
 مگر بدلائل براهی و ترغیب و تشویق پدر و مادر
 در آن باب . پس در هنگام در آمدن با آتش
 آلات و ادوات ساز و موسیقار مینوازند
 و التهاب و شعله آتش را با روغن خالص میافزایند
 تا فریاد و فغان زن باطنطنه و طنین آلات و آتش
 شنیده نشود . و این امر در نزد ایشان موجب
 ثواب آخرت است و تقرب بحضرت عزت .
 این ثواب را (سعه) مینامند که بزبان هندی
 بمعنی قربت مستحب میباشد که از یوگان صادر
 میشود . اینک دلیل آنکه اعتقاد باطل و رسوم
 باطل تا بجه درجه در نفس زنان مرگوز و مستحکم
 است . باید دانست که با اعتقاد هندوان هلاک
 انسان خود روا نبود . این عادت بدعت براهمه
 و پیروان برهماست که آنانرا بدین سنت تحریر
 و ترغیب و بتک آن تهدید و ترهیب مینمایند .
 میگویند که این سنت زنان شوهر مرده
 و شوهر شار او سیله فوز برتر درجات بهشت است .
 همچنین گویند که از مؤکدات این عمل یکی

هم آنست که درهند دختران درخورد سالی
 شوهر میکنند و بمفارقت خویشان و تربیت
 درزیر دست شوهران خوی کر میشویند .
 پس از مرگ شوهر ایشان را پشت و پناهی و کزین
 گاهی نمی ماند . باقتضای ضرورت باید بخانه
 والدین برگردند . و در سایه سرپرستی آنان
 زندگانی کنند و حال آنکه در آن دیار پدر
 و مادر را چندان دلسوزی و فکر بهروزی فرزندان
 نیست . پس بحکم (النار ولا العار) شکنجه
 آتش را بسرزنش خویشان ترجیح میدهند .
 از جانب دیگر هم ترغیب و تشویق براهمه
 مرگ را برزندگی برایشان هموار تر میسازد .
 چه براهمه عیش دنیا را فانی و عیش آخرت را
 باقی این را با کدورت و کدوران و آن را با صفت
 و جاویدان مینمایند . میگویند که هرزنی که
 درین نشأ خود را بالاشه شوهر بسوزاند
 درنشأ آخرت بشمار هر سرموی وی هزار
 سال بخوشکوارى نشاط میراند و در نعمت
 سرمدی مخلد و مؤبد میماند .

این است که بیشتر از زنان بی بیم و هراس و بی اندوه
 وزاری پس از بخشیدن لباس و پیرایه و بدرود

خویشان و همسایه پای در آتش میگذارند
و پروای هیچ ندارند . هر چند دولت انگلیز
ایشانرا از این عادت باز داشتن خواست دسترس
نشد . چون در شهر بحال اجرای این آیین
نمی یابند بحرا میروند و در آنجا داخل این
ثواب میشوند . انگلیز را کمان اینکه پیش
روی این عادت را گرفته اند ولی محض کمانست
و آن عادت هنوز در میان . (بیت)
(رسم بد در طبیعتی که نشست)
(زود تا بروز حشر از دست)

گویند که با آن تشویق و ترغیب براهمه
کراه و با اهاننت و خاری پدران و مادران دنی
و بدخواه ابطال این عادت شنيع ممکن نتواند
بود . آیا ممکن نتواند بود که با دلائل و براهین
خاطر نشان پدر و مادر کرد که تربیت دختران
از اذاقه عذاب شدید بدیشان اسلم و اعظم است .
آیا با تربیت و تعلیم " اضلال و اغوا بودن اقوال
براهمه را نمیتوان بدیشان تلقین و تفهیم کرد .
از غرائب امور یکی هم اینکه از زنان (نیر)
که قبیله ایست در صحرائی (میبار) و در میان
سایر قبایل آنجا ایشانرا شرفی است حکایت

میکنند . گویند که آن زنان را عادی از مادات
 همه زنان مختلفتر است . چنانچه مردان این
 قبیله همه اصحاب حرب و جنگند و شغلی بجز
 این ندارند و هرگز در فکر اندوختن معیشت
 بازان خود نیستند . پس زنان متکفل معاش
 مردانند . هر زنی را خانه ایست و چند شوهر
 دارد که بتوبت یکان یکان به نزد وی می آیند .
 گویند که هر مردی را دری جدا گانه است که
 از آن در داخل میشود و سلج خود را بیرون در
 میگذارد . و نیز گویند که آن زن را ایام
 مخصوصی است که در آن همه شوهران را جمع
 میسازد و همائی بدیشان میدهد . خود با ایشان
 غذا میخورد بی آنکه در میان ایشان بجز مواخات
 و تحابی چیزی واقع شود . همچنین زن همه
 فرزندان را که از این شوهران حاصل میشوند
 می پرورد بی آنکه پدرشان را بشناسد . اینچنین
 عادی در میان اهالی (اسپارت) که فرقه
 از قدمای رومیانست بوده است اما اکنون
 از ایشان اری نیست .

قریب بقیض این قهره اینکه گویند گروهی
 از زنان بودند که ایشان را (همزون) مینامیدند

یعنی زنانی که ترك شوهر میکنند و نفس خود را
 وقف جنگ و جدال میکردند . اکنون این
 عادت منقطع گردیده است و از آنان اثری نمانده .
 اینقدر هست که در میان پاره اقوام جنگجو زنانی
 یافت میشوند که مانند شوهران خود فن جنگ
 و حرب میدانند و باشوهران بجنگ میروند
 و بدیشان یاری میدهند و در جنگ کار مردان
 میکنند . پیش ازین سکان (اسوح و نوروج)
 در فرنگستان زنان را کشتنیانی و دزدی و جنگ
 در کشتی میآموختند . اکنون هم در جبال
 بلاد (موره) طایفه لشکری است از زنان با سلاح
 جنگ آراسته که در جنگها سرکردی بجاعتی
 میکنند (مانیوت) نام که بمعنی ر بانید کان است .

(فصل هفتم در نسل و زئاد)

زه و زاد از جمله اموریست که در نزد همه
 مردم ستوده است و عدم آن نوعی از نقایص
 و عیوب شمرده . این است که گفته اند زن نازا
 نباید گرفت . در مالک اسلام و سایر جایها
 کدز یاده از یک زن ~~ک~~ گرفتن و تصرف
 در حواری جایز است باز گشت که کسی پیش
 از بابت سر اولاد داشته باشد . از رسوم

اهل کوه قاف یعنی چرکسان اینکه فرزندان خود را بدست دهقانان خود بیوروش میدهند - در برخی بلاد دختر را برای ازدواج میفروشند این است که هر پدر را دختر بیشتر مال و منال بیشتر است و دختران نوعی از ثروت و یسارند . بسیاری از پدران آن دیار بدختران خود که ملك ایشانست پیش از بلوغ تصرف فروش مینمایند .

(خرخیز) ان فرزندان خود را بمقداری برنج یا آرد میفروشند . در بازار (وشندي) افریقه بهای کودکان سه کیله نخله است . معامله پدران و مادران در حق فرزندان گاهی پیایه سنگدلی و بیرحمی میرسد چنانچه باینکه مهربانی و دلسوزی در باره فرزند و ناز و اولاد طبیعی است باز ایشان را هلاک و تلف میسازند . مغار به پیشین با همه مردمی و تمذیب فرزند خود را بدست خود قربان مینمودند . گویند که یکی از پادشاهان (سحیلیا) وقتی که بر (کارتاژ) بان فیروزی یافت شرط آشتی وی با ایشان فرو گذاری این رسم ناهنجار ایشان بود . اهل جزیره (هونایی) اولاد خود را وقف بتی مینمودند (ادرو) نام وعادت ذبح انسان برای آن تا اوایل این قرن باقی بود . همینکه می پنداشتند

که بت خشمناك شده است موبدان بهر سو بانك
 میآوردند تا مردم اولاد نذر کرده خود را
 میآوردند و برای فرو نشاندن ناره غضب بت
 بکورستان میردند و بعد از قربانی جثه او را
 پاره پاره کرده ببر کهای پهن می پیچیدند
 و بدرختان میآویختند . اهل (اسپارته)
 بلکه رومیان هم باینکه اکثر رسوم خجسته
 و فرخنده داشتند چون زنشان فرزند زشت
 میراد بی هیچ دغدغه و تشویش خاطر او را
 برهگذار میانداختند تا پیکانگان بردارند .
 پیشینیان بلاد (اسوج) نیز در زمان تنگی
 اولاد خود را دور میانداختند .

گویند که در بلاد چین نیز از بسیاری
 نفوس انداختن اطفال برهگذارها شیوعی دارد .
 اما بزرگان و مروت مندان آنان را برمیدارند تا
 از سرما و کرما و کرسنگی و تشنگی نهرند
 و سگان آنان را ندرند .

در یکی از جزایر (ماداکاشگر) مردم
 از پارسایان خود درخواست مینمودند تا زایچه
 مولود را کشیده طالع وی را میدیدند . اگر
 مسعود و نیک پی می یافتند چه به ازان
 و اگر شوم پی می یافتند و یا اینکه در ماه آذر یا

نیسان فرنی زاده بود بمغاره میانداختند تا درندگان بدرند .

درجزیره (فرموز) زنان را دستوری نبود که پیش از سی و شش سالگی فرزند زایند و وجه این حرمت را کمی نمیدانست پس اگر پیش ازین سن زنی حامل میکردید جنبین او را سقط مینمودند .

در بلاد (غیانه) یکی دنیا در میان قبیله (بیریس) چون زنی توام میراید ناچار یکی از آنان را میکشند بدین بهانه که توأمی فرزند نشانه مهر و زناکاری مادر است .

انگلیران در میان هنود (جزرات) رسمی غریب دیدند چنانچه دختران را در جنبین زادن میکشند و ندانستند که این رسم از کجا بدانجا راه یافته است پس کوشیدند تا بسعی تمام کویا این عادت را برانداختند .

پیش ازین گفته شد که چرکسان فرزندان خود را به تربیت دهقانان میسپارند و بخانه پدران و مادران نمیایند مگر در وقت زن گرفتن و کم میماند که یکدیگر را نشانند اینجا میکوبیم که من در بی آنست که پدر طفل پس از رسیدن بسن رشد رسدی از آنچه او از غارت در راه

زنی میآورد بر بی میدهد .

اکنون باید دانست که اگرچه مرد سنگدل و بیرحم را پروای اولاد خود هم نیست تا چه رسد باولاد مردم اما مردمان رحیم دل و صاحب شفقت از پرستاری و سرپرستی یتیموایان و بیچارگان دریغ و کوتاهی نمی نمایند .

در بلاد بزرگ یکس خانه و یتیمخانهها که مارستان مینامند ساخته اند و بی پدر و مادر و سایر بیچارگان و یتیموایان را در آنجا نهاده متکفل هر گونه احتیاجات و ضروریات ایشان میشوند و علوم و صنایع بدیشان میآموزند .

در لندن بنام حضرت عیسی مارستانی سخت بزرگست که اطفال آنرا کاهی به پیشگاه شهر آورده باصور متعدده نوازشها و مهمانیها میکنند . همچنین در (هامبورغ) نهمه از برای زینه و مادینه مارستانیست که کودکان آنرا نخست در کوچها میگردانند و توانگر زادگان بایشان هدیهها و تحفهها نیاز میکنند بعد ازان ایشان را در روز مخصوص بتفرجگاهی میبرند و جشتی برای پاداش علم و عمل بدیشان دادن بر پا میکنند . همان طفل که در اثناء سال

در علم و هنر از دیگران بیشتر بوده پیشوا میسازند .
 و ساعیان و کوشش کاران هدیهها بنام پاداش
 میدهند . بساهست که طفلی چندان هدیه
 میکرد که برای سرمایه تجارت یا پیشه بعد از
 خروج وی از مارستان کفایت کند .

در جزیره (مالطه) متعلقان مولود
 در خانه او جمع میشوند و در پیش مولود
 سبیدی از حبوبات و نقول و سبیدی دیگر از اسباب
 سیف و قلم میگذارند تا طفل هر چه دست برد برسم
 تناول بعد از بزرگ شدن مناسب آن برای وی تعیین
 کار و پیشه میسازند و آن سبید را (قوقسیا)
 مینامند .

(فصل هشتم در پیری)

بدانکه پیری و سالخوردگی در بلاد حضری
 و بدوی بلکه در نزد وحشیان و بهایم صفتان
 هم صفت تعظیم و احترامست . حتی اینکه
 از باب منصبهای عالی مانند حکام و قضات
 در بسیاری از بلاد هم سالخوردگان را بر دیگران
 برتری و پیشی میدهند . و آنکهی اصحاب
 مناصب را بلفظ شیخ یا مرادف آن در بیشترین
 زبانها مانند پیرو آق صقال و امثال اینها

(از الفاظی)

از القاضی که افاده معنی طاعن در سن کند
یاد می کنند . پیش از این در شمال بلاد افرنج
پیران سالخورده امنای شرایع و احکام می بودند
و از روی کمال استغنا و بی نیازی بسبب مدخرات
اذهان ایشان احتیاج بدوین کتب و رسائل
در آن باب نداشتند . ایشان نیز تابع و پیرو
آیین و رسوم قدیم می بودند . و از اموری که
از غرائب شمرده می شود جبلی و فطری بودن
احترام و تعظیم شیو نخست در نزد اعراب و اترک .
برخی از دبو ساران و طوائف نامردم
از جاده مراعات مودت فطری پای بیرون نهاده
مرتب عادت بالکلیه خارج از مردمی و مروت
می شوند چنانچه پیران در مانده از کار
و بی دست و پا را بجهت اینکه از تحصیل قوت
فرو مانده اند میکشند و انتظار اجل ایشان
نمیکشند . گویند که کشتگان این گونه پیران
زدیك ترین مردم است بایشان از حیثیت
پیوندی و خویشی با خرسندی پیران بقتل
خود چرا که این امر عادت و عادت طبیعت ثانوی
شده است . این رسم به در یکی دنیای شمالی
کم گردیده است بلکه زدیك بدانست که از بیخ

و بنیاد برانداخته گردد مانند اکثر از عوائد
وحشت و نامردمی که کم کم از میانه بر میخیزد .
یکی از مصنفین میگوید که در یکی
از جزایرهای یونان که (سیوس اوزیا)
می نامیدند وقتی که میخواستند پیری را بکشند
شراب زهر آلود بوی مینوشانیدند .

و چون این عادت از زمان قدیم در نزد ایشان
ریشه گیر شده بود از رک و ریشه ایشان بیرون
نمی رفت . این عادت نظیر عادت است
که در نزد طایفه (افونیان) مؤسسن
(مرسلیا) جاری بوده است . چنانچه
هرگاه یکی از شیوخ دیوان بلد از جان خویش
سیر میشد موجبات و اسباب قتل خود را
بیان میکرد و شراب زهر آلود برای قتل نفس
خویش میطلبید پس اگر بیان اسباب او را
مقبول و خرد پسند می دیدند از آن شراب
بوی میبشاندند و اگر نه او را از آن عمل
منع می نمودند .

در بلاد هند در میان (مہرات) رسمی
بود سخت ناپسند اگر چه نادر الوقوع است
بدین گونه که اگر کسی را بر دیگری قرضی است

واستیفای آن نمی توانست یا اینکه بکسی مظلوم بود
 و توانائی اخذ ثار و انتقام از دستش بر نیامد
 حاققت و کودنی وی را بارتکاب امری شنیع
 و امیداشت . چنانچه مشعله افروخته بازی
 پیر که پیشتر مادران طلبکار یاستمدیده یا یکی
 از خویشاوندانش بودی بخانه بدھکار یاستمکار
 فرستادی تا خود را عرض و نذر سوختن و خاندان
 غریم را نشانه تیر لعل و طعن جاویدی نمودن کردی
 و وعده و تهدید نمودی بدین که در دنیا و آخرت
 ایشان را آسایش و راحت حرام خواهد شد .
 گاهی غریم این امر را شوم و ناپسند شمردی
 و از رعب و هراس خود بوقای حق و استرضای
 خصم پرداختی . گاهی نیز بمقام نکول و اعراض
 برآمدی تا بپرخود را آتش زدی . پس آن
 خاندان که موجب سوختن پیرزن میشدند
 از چنین اعتبار مردم ساقط و درجه احترام
 و اعزازشان هابط میشد و مردم از آ میزش
 آن خانواده کناره می جستند و شاید می پنداشتند
 که هذاب و نکال الهی بدان خاندان حاصل
 نموده است و تا روز باز پسین روی رستگاری
 و خلاصی ندارند .

(فصل نهم در جنازه)

کرامی داشتن مرده در نزد همه مردم طبیعی است اگرچه این اکرام بحسب اختلاف اعم مختلف است چنانچه شاید تعظیم و توقیر قومی مرگوتارا در نزد قومی دیگر غریب نماید .
 از عادات جاریه در نزد بعضی تشیع جنازه است بادیبه و کیکبه . مثلاً در میان اعراب بادیه نشین خویشان مرده در پشت سر تابوت پای برهنه میروند زنان کیسوا را پراکنده خاکستر بر سر می پاشند . نوحه کران برده میگیرند تاشعار شیون و اندوه اظهار کنند و مرده را باوصاف راست و دروغ بستانند . بعد از برکشتن از تشیع جنازه طعمای هم میدهند و شش بار مهمانی عزا می دهند و در آن مهمانها نوحه کران شکمها از عزا در میا آورند . نخستین این مهمانها روز سیم دومین نهم سیومین پانزدهم چهارمین چهلم پنجمین در سر شش ماه و ششمین در سر سال مرگ مرده است .

در (ايسك جبل) (ابرنات) و در پاره بلاد دیگر زنان در عزا شیون می نمودند موی می تراشیدند روی می خراشیدند و در میان چرکسان

مردان باتازیانه وچوب خود را کتک میزدند .
 در افریقیه و جزائر بحر معتمدل که بحر جنوب
 و بحر کبیر نیز میگویند و فرنگان (پاسفیک)
 مینامند همینکه پادشاهی یا امیری بزرگ میرد
 جمعی از غلامان و بندکان را بر سر قبر ایشان سر
 میردند و بنام اکرام بایشان دفن می نمودند .
 این عادت همان عادت رومیاتست که چون
 مرده را اعزاز خواستندی اسب تازان و نیزه
 اندازان بپیدان بازی بر کاشتندی تا بازی
 کنان یکی از ایشان کشته شدی .

در زمان سلف رسم فرقه در اکرام میت
 سوزاندن لاشه وی بود . مانند یونانیان و رومیان
 و قدماء فرانسه و نهمه و اهل (اسکندیناو)
 اینقدر هست که اهل (اسکندیناو) خاکستر
 بقیه مرده را در ظرفهای ناهموار ساخته نهفته
 در مقبره کلین یا از سنک درشت نازاشیده دفن
 می نمودند . در جهات شمالی آن بلاد اکنون
 پاره ازان سنگها موجود است . این سنگها
 اگرچه در ساخت ناهموار اما سخت استوار
 است . در پاره ازان ظرفها مهرهای دشوار شکن
 از آ بکینه و مرجان و انکشترین و اسلحه برنده

نیز یافت میشود که وصلهٔ مرده و دلیل آنست
که مرده آنها را استعمال مینماید .

گویند که از پیشینان هیچ گروهی مانند مصریان
قدیم یعنی قدماء قبط در امور دفن اموات اهتمام
نداشته است . این گروه بدستکاری هنری
از بدایع صنایع که بدن مرده را از پوسیدن
و کنیدن باز میدارد بقاء و عدم انتشار آن
دست رس میشدند . چگونگی آن هنر اینکه
جثهٔ مردگان را باروغن بلسان میاندودند
و درکنار نیل در مغارها و سردابهای از سنگ
تراشیده دفن مینمودند . تفصیل بلسان اندازی
آنکه چون کسی میرد جثهٔ او را به بلسانیان
یعنی آنان که روغن بلسان میاندودند میدادند
تا درون و دماغ او را بوجهی استوار در آورده
باله و پاکیزه میساختند پس بامواد مصطکی
که اجسام را باخاصیة درقرون متعدده متعاقب
از انحلال و تلاشی باز میدارد میخیسانیدند .
پس از آن پیارچها و لافها بچیده آنرا مومیا
مینامیدند آننگاه باتابوتی آراسته یا باصندوقی
بشکل همان مومیا دفن مینمودند . در مغارهای
زردیک بلاد قوص مومیا یافت میشود از کثرت

بر روی یکدیگر ریخته . اما قبور ملوک و بزرگان
 در سردابهای مخصوص است از سنگهای ناتراشیده
 و بیرونش نقشهائی که دلیل رتبه و پایه
 و چگونگی عبادت مرده است آراشته است .
 در بعضی از این مقبرها درز دیک مرده بتی
 نیز هست چنانچه کویا میت ازو چشم داشت
 ثواب یا عقاب دارد و همانا اشاره است بدینکه
 روح را هر آینه ثوابی یا عقابی است . باری
 مومیای مصریان از مواد است که عجایب
 و غرائب پر و همان بدیدار آنها سخت مشتاق
 و راغبند و هیچ کجینه آثار قدیمه نیست که
 چیزی از مومیای مصر در آن نبود . در میان
 بعضی از کفنهای مومیای از برك درخت
 مکتوبی یافت میشود مشتمل بر تمایل و تصاویر
 و مفید معانی خاص . گویند که آن مکتوبها
 متضمن مختصری از سیرت و ترجمه حال مرده
 و محتوی بردستور العملیست بدلات اخلاف .
 بر مسلك اسلاف ولی تا اکنون کسی از این
 اخلاف بفهم رموز و اشارات آن اسلاف
 نرسیده است باینکه دریافت آن هر آینه بسیار
 سودمند است . همچنین یا آن مومیاهای

صورت‌های خنفسا از سنک یشم و آتش زن
 و مرمر سرخ و نیز صورفرا که ودواب بلسان
 آلود و آلات پیشه و کسب و کار میت و مانند اینها
 نیز یافت میشود . گذشته از اینها اگر مرده
 زن بودی و توانگر اورا با پیرایه‌اش پیراستندی
 پوششی که اندامش از وی بگذرد بوی
 پوشانیدندی تا در پارچه یکتا و ساده پیچیده
 نشود و مانند زندکان لباس اورا دامن و آستین
 باشد . کمترین فائده این امر آنکه آن مومیا
 عرض جمال و مظهر صورت آن مرده بودی .
 صندوق میت از چوب (جیز) که نوعی
 از انجیر است می‌بود و درون و بیرونش مزین
 و منقوش . بر سر هر قبری سنگی استوار
 می‌نمودند معنون باسم و رتبه میت . خلاصه
 در هیچ اقلیمی از اقالیم از قدمای جاهلیت کسی
 مانند مصریان بنگاهداری اجسام مردکان
 اهتمام نمی نمود . لکن اهل (پرو) و (مکسیکا)
 نیز بدنهای مردکان را بلسان اندود میکردند
 خصوصاً بدنهای توانگران و حکام را . پیش
 ازین در جزائر خالداط طایفه بودند (غونس)
 نام پشت پیشت در آنجا زاده و پروریده
 که در تحت حکومت اسپانیول قطع نسل

ایشان شد این طایفه نیز مردکان را باروغن
 بلسان میاندودند و با پوست بهایم ~~کفن~~
 و در مغارها دفن می نمودند - باره از آنها
 در همین ازخنة قریب نیز یافت میشد .

رومیان در امور اموات بی هیچ تکلف
 احتفال بسوختن اجساد و اجسام اکتفا
 می نمودند و خاکسترشان را در ظرفی سنگین یا
 رخامین نهاده آنها را در محرابی نزدیک شارع عام
 دفن می نمودند . در راههای نزدیک شهر رومیه
 الکبری ازین قبور بسیار بود و تا اکنون
 هم هست . در سایر بلادی که در زیر حکومت
 رومیان بوده است بر مزارها سنگها برافراشته اند
 و نام کسانی که بقای نام و شانشان مطلوب
 بوده است نگاشته . همچنین در بلادی که
 سنگ آسان سب و مستعد مدفن یافته اند
 آنها را تراشیده دخنة مردکان ساخته اند .
 در صحاری افریقیه و بلاد یونان و اطولی
 و فلسطین ازین گونه دخنها بسیار یافت
 میشود که اکنون تهی است ولی وقتی از اموات
 انباشته بوده است .

اکنون باید دانست که در میان این مردم

با این اعتنا بتجهیز و تکفین و تدفین و با کهران
 یارسی که مرغان گوشت خوار را بخوردن
 گوشت مردگان دعوت مینمایند فرق بسیار
 است . مجوسان مرده را در حفره سر باز
 مینهند تا مرغان گوشتخوار از گوشت بدنهایشان
 بهره یابند پس استخوانهای باز مانده را
 خویشاوندان بر میدارند و هیچ نمی پندارند
 که این عادت نوعی از اهانت بمردگانست بلکه
 ارتکاب این عادت را بهترین ثواب و نیکوترین
 اعمال میدانند و در سپردن لاشه بخاک تاپوسیده
 و تلاشی شود بهره و فائده نمی بینند .

در پاره بلاد یکی دنیا زنان هندو را
 عادت است قریب بدین چنانچه زن چون
 فرزندش میبرد جسد او را بزنبیلی میکذارند
 و بشاخ درخت میآویزند . برخی از قبایل
 یکی دنیای شمالی مرده خود را در همان کلبه
 که ساکنند دفن میکنند . در (از لند)
 جدید وحشیان مردگانرا در تنور خشک
 میکنند و بعد از تکفین آن در بویر یا مانند مومیا
 برای نگاهداری در تابوتها میکذارند و در جایی
 دور از دست رسی آدمی میآویزند . گاهی هم

بعد از مرگ انسان را دفن میکنند و پس
 از یکسال قبرش را شکافته استخوانهایش را
 بمحلی عظیم میآورند و در آنجا جمع نموده
 باسیدی میآورند . از وحشیان هند طائفه ایست
 (خاروس) نام که مردگان را در تابوتی
 باتش میاندازند و پس از سوختن خاکسترش را
 کرد آورده در همان جای سوزش دفن میکنند
 و بر بالای قبّه یا محوطه میسازند و تا سی شب
 در آنجا قندیل میسوزانند . عادت مشهور جنازه
 یعنی مرده کشتی در نزد ایشان آنست که
 جنازه را با ساز و آواز و بامستی بی پایان
 و پای کوبی فراوان تشییع نمایند . پس
 اگر مرده جاسنکین است و بشنبون میارزد
 یکی از بنده کانش را بر سر قبرش سر میزنند
 تا جسدش را با جسد خواجه بسوزانند .
 اینگونه قربانی در میان جباره برابره نابکار
 در بلاد افریقیه و آسیا و جزاینها بسیار
 واقع میشود . در جزیره (هایتی) و دیگر
 بعض جزائر مرده اغنیسا را با ظهار نچمل
 و تزئید و ازدحام و غلبه زنان بر میدارند .
 زنان لباس سفید در بر و کفشهای سفید بر پا

و دستمالهای زرد بکردن باد بیرتم-ای کلی
در دست جنازه را تشییع میکنند تا عاقبت
بخیر بکور رود .

در نزد یهود امر جنازه متضمن امور
بعیب است . از آنجمله بسیار دقت و اهتمام
دارند بدفع تطیر یعنی فال بد و در وقت همراهی
جنازه پیوسته باستعاذه از شیطان و به تشییع
و تهلیل بحضرت یزدان میپردازند . در (بولو
نیا) که استیجار نوحه کر و خواننده در جنازه
از عادت مستقره ایشان است و پیش ازین
بنوحه و غنا چنك و نای هم میافزودند چون
کسی میرد پیری بسیار سالخورده در نزد يك
جسد مرده جزوی چند از کتاب مقدسشان
میخواند . در هنگام برداشتن جنازه لباس
مرده را میدرند و مویش میسترنند و در هنگام
دفن خوشاوندان جامه‌ها را چاك میزنند و روزی
چند با همان جامه‌های چاك زده میمانند . فرزندان
مرده خاك بر دهان و چشمها میانبازند .
و در نهادن بلعد پای مرده را رو به بیت المقدس
بر میگردانند . در مرگ زن شوهر با بازماندگان
هفت روز برخاك بسو کواری می‌نشینند بدن

نیشوند سر نمی تراشند چند هفته بسپاه و سفید
دست نمیزنند کرد امور دنیا نمیکردند . حتی اینکه
اگر کسی سر سلامتی گوید پاسخ باز پس نمیدهند .
اگر فقیر است درین اوقات سایرین خرج او را
میکشند . پس از چند هفته انگاه دوختن
رختهای چالزده بر او جایز میشود . همینکه
پسر بمرك پدر می نشیند تا روز قیامت چال
کر بیانش دوختنی نیست . درد بی درمان
اینکه هر که را لباس عزا در بر است یکسال
تمام هیچ لفظ تحیتی او را تبریک و تهنیت نباید
کرد .

(فصل دهم در شکار خشکی و دریایی)

شکار در نزد گروهی جزو ضرورت و در نزد
گروهی دیگر جزو ریاضت و تفرج است .
مردم یکی دنیای شمالی مدتی مدید پیش از آنکه
برزگری و سوداگری و پیشه وری در نزد
ایشان متداول شود باصید و شکار زندگی
میکردند . کار آمدانشان باهنگ نجیر چند روز
بیدری به بیشها فرو میرفتند و گاه میشد که
از بنگاه خویش بقدر صد فرسنگ در پی

بهائی که خوراک ایشان را میساخت میافزادند .
 گوشت نخجیر را قوت و پوستش را لباس
 میساختند . همینکه زمین بلادشان کشتزار
 شد و کشت و کار رونق یافت کثران ایشان
 باصیادی باطل و این گونه زندگانی عاقل گردید
 و زراعت و فلاح را مایه زندگی قرار دادند .
 در میان وحشیان (بریلیا) مرد باهمراهی
 زن باتیر و پیکانهای کونا کون بامداد از بنگاه
 خود بیرون میرفتند و به پیشهای آبوه میخزیدند .
 مرد در زیر شاخ و برگ درختان باشکم بزه بین
 میسرید و به (کبی) و بوزینه و (تابور) که
 نوعی از کراز است و به (اغوئی) که حیوانی است
 بچته قریب ببحر کوش تیر میانداخت . چون
 یکی ازین جانوران را شکار کردی زن به بنگاه
 میرد و در آنجا شام شبشان را ترتیب میکرد .
 ساکنان جبال (آنده) مرد وزن باهم بشکار
 سیاه کوش بیرون میرفتند و در سنگلاخها
 پر و هوش میثودند . و هر جا که سراخی و بویی
 از سیاه کوش میردند یا میشنیدند داعی بجاناب
 سوراخ او میکسزدند . همینکه چند تن از ان
 بدام میافزاد زن باصیادی او را بلانه میرد .

در کنار شهرها شکار بانان باسکهای مخصوص
سمورآبی را در پی میافتادند و اینقدر میدواندند
تا در انجام او را با همه تولکان که در سوراخ
داشت می گرفتند .

اهل یکی دنیای جنوبی گاهی به پی شکار
(یاغوار) که نوعی از کر به است خطرناک
میافتند . خطرناکتر ازین صید خرس سفید است
در میان اهالی (سموند) و (لاپون) و (اسکیو)
که ایشان در یخهای بحر قطب شمالی او را نجیر
می نمایند . بهترین راه از برای نجیر خرس سفید
آنست که صیاد پوست خرس می پوشد و زردی
وی می رود بطوریکه امر بر او مشتبه میشود
که خرس است یا آدمی پس ضربتی مهلک
بر او میزند و از پای در می آورد .

در افریقہ اعراب و مغار به و غیر ایشان
آهو و گاو وحشی صید میکنند . در بلاد آسیا
(کیماکیان) بسیار بصید مایلند . سوار
اسبان میشوند و در پی شکار میافتند . از عقب
کرکان می تازند و باتازیانه که عوام آنرا (فرقله)
میگویند میزنند و او را میکینند . گاهی سواره
با چرخ و باز که بروی دست میزنند شکار

میکندند . این امر پیش ازین وقتی که شکار مخصوص نجبا و اشراف بود و کسی بجز بزرگان دستور شکار کردن نداشت در نزد اعیان افریج نیز معتاد بوده است . انگاه در خارج شهر بنا و زراعت کم بلکه اکثر بیشه زار و جنگلستان بود . اگر کسی زمینی را میکشت و کرازی دشتی بر آن میکشست و میکند و خراب میکرد یارای آن نداشت که موئی از بدن آن بکاهد . اگر اعیانا یکی از فلاحان متعرض قتل کرازی میشد قتل وی واجب میکردید چرا که بامری فوق مرتبه خود تصدی نموده بود .

تا اکنون در بلاد انکایر نخجیر کری کار کسانی است که ارباب میانی و اراضی عظیمند . ارباب سوار اسب میشود و به پی آنها میتازد و به همراه خود خدم و حشم و آلات و ادوات نخجیر کری برداشته کافت عطیمی درین باب متحمل میشود . دردنیاه هیچ چیز خطرناکتر از شکار فیل هندیان نیست . تا کسی را جرأت شیر و حیلۀ رویاه و دست و پنجه بوزینه نباشد باین کار اقدام و اقتحام نمی تواند کرد . در ماه تشرین وقتی که پیلان از جنگلستان برای چریدن پاره

چیزها از جوار جنگل و برای برهم زدن
 مزرعهٔ نیشکر و شلتوک زار از جنگستان بیرون
 می‌آیند صیادان بخمال نخجیر می‌افتند . نخجیر
 بانان دوفیل ماده دست آموز به‌مراه برده آن
 دو پیل ماده نزدیک پیل نر می‌روند و او را نوازش
 میکنند . پس نخجیر بان آهسته در زیر شکم
 پیلان ماده دست آموز می‌خزد و نوعی که‌فیل نر
 خبردار نشود ریسمانی کلفت و محکم پسای او
 می‌پونند . مادکان او را بنزدیک درختی میکشند
 و نخجیر بان ریسمان را بدرخت استوار می‌بندد .
 اما این کار را با تردستی و استادی غریب بجای
 می‌آورد . در انجام فیل خبردار میشود
 بر می‌آشوبد خشم میکند ولی رستکاری از پالهنک
 نخجیر بان هندی کار حضرت فیل نیست .
 اندکاه بدست صیاد اسیر افتاده آنرا با ماده پیلان
 بخانه می‌برد .

صیادان هند را عادت آن نیست که پیل را
 همیشه یکان یکان صید کنند . بلکه بیشتر
 اوقات آنرا بیکبار و بیک تاکاه خیل خیل و فوج
 فوج میکیرند چنانچه در صحرا فضائی را باخند قها
 و حیاطهای چوب پوش محاط و محفوف می‌سازند

ودری كوچك درخورد دخول فيل باو
 ميگذارند . پس خیلی از ماده پیلان دست آموز
 باخود میبرند تا آنان بازه پیلان به پیرامون هم
 جمع میآیند . انگاه نخجیر بانان از کین تاخته
 آنان را از عقب میرانند و بدستیاری فریاد و غوغا
 و تدبیرهای کونا کون آنانرا بفضاها در میآورند
 که درون آمدنشان آسان است و بیرون آمدن
 دشوار . همینکه در آن فضا محصور
 مانند بنای هدیر و تفر میگذارند . پس صیادان
 میآیند و یکان یکان را با ملاقط و یا با خشونت
 بحسب اقتضا از انجا بیرون میآورند و با اینکه
 از حیثیت وحشت اشد بهایند باین دست آویز
 بدست آموزی دسترس میگردند . ماقبة الامر
 از تحف هدایای ملوک دهند و غیر ایشان از بزرگان
 و توانکران میشوند .

بسیاری از مردم باصید ماهی عمر می گذرانند
 و صید ماهی از صید سایر حیوانات بحری نافعتر
 و استوار تر است . در (غروالنده) و
 (سموید) و (اسقیو) کاو آبی را كه
 (فوكا) مینامند از کنار دریا شكار میکنند .
 در (فینو) ماهی (سلمون) را از نهرها

شبانه با آلهای چنگالین بدرآوردند . اینگونه
 صید ماهی در پاره جزائر روم هم باروشنائی
 چراغ متداولست اهل (نوروچ) تاجزیره
 (واجنی) میروند و صید ماهی میکنند .
 انگلیزان و یکی دنیایشان ماهی شط درریکزار
 بلاد (زنوف) یعنی مملکت تازه میکینند .
 روسیازا دردهنه نهر (اتل) شیلات یعنی
 ماهیسار عظیم است . بسیار از ماهیان بزرگ
 که (اشروجیون) مینامند در آنجا صید
 میکنند و تخم ماهی ایشان تخم آن ماهی است .
 قزاقان روس را هر ساله در جزیره (اورال)
 زمان صیدی است که دسته دسته تابدان نهر
 میروند چنانچه کویا به نهب و غارت میروند .
 چون بدانجا میرسند صف میکشند و هر کس
 بجای خود میایستد و ماهیازا باتیر میرتند .
 پس با غنیمت خود بر میگردند یا نگاهش میدارند
 و یا میفروشند . و مانند این صید دریکی دنیای
 شمالی هست . کشیشان که از فرنگستان برای
 ترسا نمودن اهل یکی دنیا رفته اند پیشاپیش
 آنان که ترسا شده اند میافند و ایشانرا بکنار
 دریاها و نهرها که مکان تخم نهادن سنک پشت

است درر بکزار میبرند . پس هر کس پارچه
زمینی میگیرد و از برای خود تخم سنک پشت
بیرون میآورد و ده يك آنچه بیرون میآورد
مال کشیشان است . بعد از آن باخهای چوین
و کردوهای پراز تخم بجای خود بر میگردند .
در صحرای (نوروچ) و (ابقوس) و در جزائر
(هبریده) و (رکاده) و (سیطلان)
کمی را نمکن نیست که از صخرهای آنجا بیرون
آورد و قدرت آنکه چیزی از جای دور دست
بیاورند . هم ندارند . چند ماه از سال را با تخم
مرغان دریائی که بر سنگهای بلند آشیان
میکذارند و امواج بحر همیشه در پای آنسنگها
بتلاطم است گذران میکنند . این است که
بدست آوردن آن تخمها را مشقتی عظیم
لازم است و موقوف است بچسارت بسیار علی
الخصوص در (ابقوس) چه در آنجا باید
آدمی از صخرهای بلند خود را بقعر دریا
در اندازد تا تخم و جوجکان خور مرغان را که
در میان سنگهای برنده و خنجر و اراست
در آورد . در جزائر (فاردیه) از توابع
(دایمارک) صید ماهی (مرسوان) که نوعی

از ماهی (دلفین) است کسب معظم آن نجاست
 در وقت آن از سال در دریا جم فقیری ازان
 ماهیان پیدا میشود . صیادان بازورقها بدریا
 میروند و پیرامونشان را میگیرند و باهاپیرو
 چندان سراسیمه میشوند که ماهی خود را بر یکزار
 میاندازد . آنکاه او را پاره پاره می کنند
 و هر کس رسد خود را میرد . اگر احیاناً
 غریبی در آنجا یافت شود او را نیز حصه
 بقاعده مقرر خود می بخشند .

(فصل یازدهم در سودا کری و نقود)

معلوم است که مردم غیر مدنی را بهره
 از معاشرت و آمیزش بادی صکران نباشد
 و بجز در امور جزئی بایشان احتیاجی نه .
 رابطه داد و ستد و مایه تعاض بایکدیگر بسیار
 گشت بخلاف اهل حضر و بادیه نشینانی که
 تمدن و ظرافت بدیشان راه یافته و مخالطت
 در میان ایشان بسیار است و آنچه در آن
 سود زندگانی و پیرایه تن آسائی ایشان است
 بایکدیگر داد و ستد نمایند . پس آنچه
 از ما بحتاج ایشان افزونتر است بدیگران
 میفروشند و آنچه در ایشان یافت نمیشود

از دیگران میستانند . در نزد خود نیز در بلادی
که آباد ساخته اند انواع اسباب که متکفل
زندگانی و حاجت ایشان است بکار میبرند .
در زمان قدیم اصل معامله بمجادله بود چنانچه
اکنون هم معامله پاره و حشیان بلکه پاره
اهل مدنیت بهین سانست .

در جزیره (ملق) هند و غیر آن سودای
خوششانه میکنند . چنانچه فروختار بلندی
که در آنجا سر سودا دارد متاع و کالاه خود
میا آورد و در بازار بچایی میگذارد و خود
بدینسوی و آنسوی میگردد .

خریدار نیز کالاه خود را آورده در نزد
متاعی از آن فروختار که میخواهد میگذارد
و میرود . فروختار میآید اگر بهار شایسته
دید بر میدارد و معامله سرانجام یافته است
و اگر کم بشمارد یا نپسندد بر نداشته میرود .
خریدار باز میآید یا بمتاع خود میافزاید و یا اینکه
آنها برداشته میرد . اینک رسم تجارت
و سوداگری خوششانه شاید سبب آن باشد که
از هر دوسو زبان یکدیگر را نمیدانند .

رومیان در اول بجز کشاورزی نمیکردند .

پس از آن آغاز نمودند بداد و ستد چنانچه
 کاو و کندم که داشتند میدادند و آنچه
 نداشتند میستند . بعد از آن چون این
 مبادله را پرزحمت دیدند چه بسوق حیوانات
 بازار و بحمل و نقل حیوانات احتیاج داشت
 از فلزات پارچه چهار گوشه ساختند و بر روی
 آن صورت کاوی نگاشتند و بدان آنچه لازم
 داشتند میخریدند و این پارچه فلز نایب مناسب
 حیوان بود . تا اکنون هم پاره از این نقود
 ناهموار در غرنه خانهای آثار قدما یافت میشود
 چنانچه در شهر (پاریس) دیده شده است .
 پس از آن این نقود را هم نسبت با شتر پاره
 چیزها سنگین دیدند نقود سیم و زر را اختیار
 کردند . چه مقدار اندکی از آنها را برای کلی
 بود و آنکه این دو فلز بالذات نفیس میباشند .
 (لیکوریند) پادشاه (اسپارت)
 مردم را از سوداگری منع نمود چه با این او
 مردم بایستی همه لشکری باشند یا بکشند یا بمرند .
 پس نقدی ناهموار مانند نقد رومیان قدیم
 متداول ساخت .

رومیان و مردم (لاپونیا) زمانی دراز

بمعاضه با پوست سمور و غیر آن از حیوانات
که پوست آنها پوستین را شاید معامله می نمود .
مالیات و بده دیوانی ایشان هم از پوست بود
چنانچه اکنون هم در نزد اهل سیر معمولست .
حتی اینکه در انجام کار نقودی از پوست
پارچه ها ساخته در میان خود با آنها داد و ستد
می نمودند .

در بلاد هند و در بعض بلاد افریقه بهای
چیزهای فرومایه خر مهره است . در بلاد نوبه
(کردقان) از آبکینه مهرها بشکل در
ساخته اند و معامله بدانهاست . در بلاد سودان
کیسه ها دارند پر از خرده زر که بجای درهم
و دینار بخرج می رود . در بلاد آسیا و افریج
در زمان پیش شوشهای زرین و سیمین باوزنهای
خاص داشتند که هر جزئی از اجزاء او را قیمتی
معین بود در وقت احتیاج بقدر لزوم از او بریده
بکار می بردند . در اوایل مملکت فرانسه نقود را
اوزانی معلوم و انواعی از معاملات برسم اوزان
و نامشان هم بنام آن اوزان بود . مثلا اگر
اسم نقد رطل می بود آن معامله را هم بلفظی که
معنای آن رطلی بودی می گفتند و رطل بیست

جزو بود و هر جزوی را (سولدا) مینامیدند
 پس هر (سولدی) نصف عشر رطل میشد .
 اکنون از نقود در نزد ایشان اسم رطلی باقی
 مانده است که کو یا عبارت از فرانک است .
 اسم (سولدی) هم از میانه رفته است . اما
 هیچیک بر قیمت اصلی خود که رطل و نصف
 عشر رطلست نیست بلکه فرانک پنجرال فرانسوی
 و سولدی نصف عشر فرانکست و فرانک از نوع
 فضه و سولدی از نوع فلوس محسوب میشود .
 و همچنین سایر اوزان در اغلب بلاد تغییر یافته
 است مانند وزن درهم و دینار در نزد عرب .
 اکنون باید دانست که سیم وزر در پیشتر
 بلاد فرنگستان از انگاه باز که یکی دنیا کشف
 شده است فراوان و پیش از پیش در دست
 مردمان است . بهای زر و سیم کاسته یعنی نرخ
 چیزها کران شده است . نرخ پیش از کشف
 یکی دنیا بجا و بعد از آن بجا . در حقیقت گمان
 نباید کرد که چیزها پیش از این ارزان بود پس
 از آن کران شد . ولی باید ملاحظه کرد که نقود
 پیش از این کم بود اکنون فراوان شده است .
 همچنین باید دانست که در بلاد معامله باعیان

و در دار اسلام بسته بشروط است و در بلاد
 افرنج بهوائد و رسوم معامله میشود . کیفیت
 انواع پیسوع ~~صک~~ بیع بالذمه مثلا ازان
 قبیل است در کتب فقه مسطور است
 اما مادت بعض بلاد افرنج مثلا درین باب
 این است که ایشان درین اواخر یک نوع معامله
 اختراع نموده اند با سهولت و آسانی و تمام آن
 تمسک دین یعنی پولیچه و کاغذ دولتی است که
 کاغذ زر حواله و غیر آن میگویند . بیان این امر
 آنکه هر کس کاغذی باسم خود میسازد و مدتی
 قرار میگذارد و با اذن دولت طبع میکند .
 هر گاه بخواهد بکسی نقدی دهد ازان کاغذ
 میدهد و آنکه بگیرد اگر میخواهد بکسی دیگر
 میدهد و همچنین دست بدست میگردد تا موعده
 آن میرسد . پس آنرا به نزد صاحب کاغذ
 میآورند و او ثمنی را که متضمن است میدهد .
 این کاغذ را تمسک دین و برات مینامند . اما
 ورقه دولتی انهم مثل این است ولیکن باسم
 دولت و مهر آن است و هیچکس در گرفتن آن
 تعامل نمیتواند نمود بخلاف ورقه اول که اگر
 صاحب آن غیر مشهور باشد شاید در گرفتن آن

تعال نمایند . پس این دو کاغذ بجای نقد
 بخرج میرود علی الخصوص در خریداری
 چیزهای کرانها و بجهت اینها امر سوداگری
 آسان شده است و بازار داد و ستد رواج یافته
 ولی ماقبت این کاغذها بجهت احتمال تزویر
 و وقوع پاره حوادث پرمأمون نیست و چندان
 دلبستگی را نشاید چه گاهی ازینها زیان کلی
 وارد میآید . پس اگر کسی زیاده بر آنچه
 در دست دارد کاغذ بدهد و موعدهش برسد
 و افلاسش ظاهر شود مالش برخسب دیون
 قسمت میشود و قیمت کاغذها نقصان مییابد .
 این معنی در شورش اهل فرانسه در ملکیت موجب
 خطر عظیم شد . اینرا هم باید دانست که
 امر کاغذ در تجارت انگلیزان بسیار است
 بجهت اینکه تجارت ایشان باین امر وابسته است
 اما در بلاد فرانسه چندان رواج ندارد بلکه
 رواج نقد در نزد آنان بیشتر از رواج کاغذ است .
 پوشیده نماند که امر تجارت نقود و دلالت
 پیاره مردم مانند بخش خدائی است چنانچه
 ایشانرا بیشتر از دیگران در آن دست
 و مهارتست . جماعت یهود بعد از پریشانی

دولت ایشان در بلاد پراکنده شدند و تجارت را
 پیشه خود ساختند . در قرون وسطی تجارت
 فن بهودان و (اومیار) بود که طایفه
 از اهالی (ایتالیا) ست . ایشان
 در تمام بلاد صراف بودند و همه تقوود
 از زیر دست ایشان می گذشت . هم مردم
 بسبب حرص ایشان در جمع مال و کثرت
 حیرت افزائی کسب ایشان و قناعت ایشان
 در معیشت و ترتیب و تدبیر ایشان در خرج و دخل
 بایشان کین میورزیدند .

اکنون هم کار صرافی در اکثر جایها
 بدیشان وابسته است و از دیگران درین باب
 ممتازند . و در پاره جایها متاجر مهمه در دست
 ایشان است . ولی در پاره بلاد بارتکاب
 شغل های خسیس و فرومایه اقتضای می کنند
 چه شریعت یا عادت بلد اباحت امور عظیمه را
 بدیشان تجویز نمی دارد . کسی را مانند ایشان
 شکایتی نیست . که اندک اندک اندوزد تا امر
 زندگانش براه افتد . نسبت بمواقع و مواضع
 و باقتضای وقت چابلوسی و تبصص را بدرجه
 نهایت میرسانند . پشت کار ایشان را کسی

ندارد . از هیچ چیز فرسوده و وازده نمیشوند .
 هیچ شبهت و ظن ایشان را از کار و بار و مقصود
 غرض باز نمیدارد . در بلاد فرانسه حوایج
 و لوازم لشکری بخصوص در زمان جنگ
 بمهده ایشان است . در بلاد انگلیز و جاییهای
 دیگر رختهای کهنه و نقود کم و کسر و ناروارا
 آنان میخرند . در بلاد (بولانیا) مباشرت
 اکثر امور بدیشان مخصوص و مفوض است
 و راه خورد و برد همیشه برایشان باز .

همچنین طایفه دیگر هست که بالطبع مایل
 تجارت و احداث وسائل و اسباب زندگانیند .
 در بلاد آسیا ارامند را با امور معاملات وابستگی
 تمام است . در زمان پیشین در تمام بلاد
 فرنکستان اهل (فلنک) بازرگانی می نمودند .
 آنچه در سائر اقالیم یافت میشد بلاد شمالی
 و جنوبی جلب میکردند . در تجارت بهارات
 و دیگر افزار یکانه بودند باینکه بهارات بجز
 در پاره جزائر هند گشته نمیشود هندوستانیان
 با اهل مملکت بودن تجارت آنها نمیپردازند .
 در فرنکستان عادت اهل بلاد کوهستان آنست
 که بسایر بلاد بحرین امتعه و سایر میروند مانند

اهالی قرای اعالی ایتالیا و اهل سویس همسایگان
ایشان که پیش از دیگران باینکار میپردازند .
بیلاد دوردست میروند و تجارت میران هوا که
(بارومتر) میگویند و (شوکلات) و مانند
ایشها با ایشانست . چنانچه در فرانسه مسکری
و تجارت مس خاص اهالی (اوپرتا) است .
و در جبال (بورا) که تابع فرانسه است
تجارت پنیر با جالان است که ایشان بهر سوی
میرند . در بلاد هند پاره قبایل است که هنر
ایشان تجارت اشیاء منقوله است مانند قبیله
(بونیرا) که کاروان در کاروان در هندوستان
میکردند و با کاونک و برنج از اینجا و آنجا
می آوردند . این گروه صاحبان ثروت
و شجاعتند ولیکن بالطبع بمستی و تنب و غارت
مایزند . چون انگلیزان را در هند حاجت
بمعاهده افتاد برای تدارك ذخیره و زاد ایشان
کفایت میکردند . و مزدشان غنیمی بود که
از دشمنان انگلیزان میروند . دستشان
بچیزی نمیرسید که نربایند و غارتشان سخت
گزند ناک بود .

طایفه دیگر هستند (بانیانه) نام که

از مقوله صراف و سمسار و دلالت . عادت
 این گروه تأنی و تدبیر در امور معاملات
 و اکتفاست بآنچه بدستشان میافتد . ماقبلا امر
 همه توانگر و صاحب ثروت و سامان میشوند .
 در جزائر (سلیبه) که اهالی اینجا از راه
 پیمائی خوش ندارند بجاعتی رامی پیاست ممما
 به (بوجی) سواز زورقها میشوند و از هند
 بجزائر (فلیینه) و (غنیا) ی جدید
 بضامات و امتعه میرند . بضاعتشان عبارتست
 از کرباس و پوست سنک پشت و تریاک و حریر
 و دخان و مانند اینها . تجار این قطعه از بحر
 محیط اینانند .

و معلومست که تجارت در صحاری و براری
 آسیا در آن بیابانهای خشک و خالی دشوار است .
 از آنسبب^۹ تنای راه سپاری را بقافله و کاروان
 نهاده اند . چنانچه در زمان پیشین میکردند
 و اکنون هم می کنند . طریقه آن این است
 که شترداران جمع میشوند و چیزی براه زنان
 میدهند تا دلخوش شوند و از شرشان ایمن مانند .
 پس آن بیابانها را بی ترس و بیم طی می کنند .
 شتران را در جایی که آب و گیاه یافت میشود
 میخوابانند و میچرانند و بدین نحو راه می پیمایند

تا بمنزل مقصود یعنی بلاد سواحل دریا میرسند .
 بدین صورت سیم وزروبند و کنیز و بویهای خوش
 وغیره از میان بیابانها بشهرها میرسانند و از شهرها
 نیز به چین سان کالائی که بیابانیان را شاید میرند
 گاهی حجاج وسایر زواران نیز همراهی این قافله
 می کنند . چون قافله بلدی میرسد قدم وی
 امر عظیم و مسرت بی اندازه است . مردم
 فوج فوج بتاشا وملاقات و بدادوستد میشتابند .

(مقاله دوم در اخلاق وعادات نسبت بملل)
 (و پایه عقول ایشان و در آن پانزده فصل است)

(فصل اول در بازیها و ورزشهای بدنی)
 پوشیده نماند که یونانیان اولین ملتی بودند که
 در میان سایر ملل بثره عقل و کمال آن ممتاز
 گردیدند و بهریت ریاضت بدن که از هنرها شمرده
 می شود و کاهست که فائده آن بر مملکت و ملت
 ماید میشود اختصاص یافتند . از برای کشتی
 گیری و سرپیچی و مشت زنی مدرسه های عمومی
 بنا کرده در انجمن فنون و آداب آنها را تدریس
 و تحصیل می نمودند . در جشنها و اعیاد بارهان
 و کرو هنرهای می کردند . کسی که کوی

(مسابقت)

مسابقت میر بود بنشانی مخصوص که دلیل برتری بود سرافراز شده شعرا اورا میستودند . ورزش و بازی میدانی یکی از اموریست ~~که~~ یونانیان بدان برتری جسته در جنگها و مبارزها بدان وسیله اکتساب نام و ننگ نمودند . باشماری اگرچه اندک بادشمنی اگرچه اثبوه غلبه میکردند و بدین طریق مدتهای دور و دراز حکمرانی کردند .

در نزد رومیان بازی نوعی از ادا و جفا بود برای اینکه بندکان و خانه زادان خود را با سلاح بمیدان میانداختند تا بایکدیگر می ستیزیدند و برای زهت و تفرج خواجگان خون یکدیگر را ریخته همدیگر را می کشتند . چه فرق فاحش است در میان این گونه بازی خونریزانه با آن بازیهای یونانیسان که ببازی (اولپ) و (اسمیک) موسوم بود . اولین آن بازی بود که در هر چهار سال یکبار می نمودند و دو بین بازی که در هر سال یکبار میکردند .

در بلاد مشرق نیز ورزش و مانند بازی یونانیان هست که جرید بازی می نامند و او کار کسانی است که در هر اسب سواری و استعمال

سلاح و آلات جنگ دستی و مهارتی داشته باشند . چنانچه خیلی از سواران در میدان جمع شده اسبان می‌تازند و بزور و قوت چوبهائی مزراق وار یکدیگر می‌اندازند . اکثر اوقات جرید حریف را بادست میگیرند و اگر نتوانند ویم آن باشد که برعضوی ازاعضای ایشان رسد بجایکی درز بر شکم اسبان میخزند و رد آن حربه ازخود می‌کنند .

اهراب نیز دربلاد اندلس برروی اسب کشتی گیری و دست برد می نمودند و ترسایان اینجا هم درنظم اشعار بدینمعنی پیرو ایشان گردیدند . اما اسب تازی درززد مضاربه هم متداول بوده است حتی بعد ازایشان این کار درززد اهل اندلس هم استکمال یافت و اسب تازی درززد ایشان نوعی از تنزه شد . در جشنهای بزرگ رسم مسابقت درززد ترسایان این بود که زنان جواز و صلات کوی دیابان و مهارت و شطارت را نمایان تقمیم می نمودند تا باین وسیله پایه آنان مرتفع شده خود سرافراز کردند . پس سراپا غرق اسلحه نیزهای بلند در دست در میدان در حضور جمع انبوه باقصام و انواع

بازیها اظهار چیره دستی و چالاکى مى نمودند
و گاه میشد که اینمعنى موجب هلاك بکى شده
برای خود نمائی در نزد محبوب خود جان را
در خطر می انداخت . خصوصاً هرگاه عاشق
لباس معشوقه را در بر مى کرد و کرى که معشوق
برسم مادت بادست خود مطرز نموده بود
مى بست . پس لازم میبود که شجاعى ماورای
عقل از وی سرزند تا در نظر معشوق بعین عنایت
ملفوظ شود و از دست او کوی مسابقت در آن
میدان رباید .

اما در این روز کار که تعلیمات جنگى قدیم
از میان برخواسته است و رسم فرنگى بمیان آمده
بدینگونه ورزشها عمر صرف نمودن بمعنی است
و آموختن هنرى که تنها بکار يك تن بخورد فائده
ندارد . در باره بلاد تفرجگاه مردم
بازیگاههاى است محتوی بریاضات و اظهار هنر
برحسب نادانان ایشان . مثلاً در بلاد اسپانیول
تفرج اهالى با کاو شاخ بر شاخ انداختن است .
مردمان هنر آموخته در میدان جمع میشوند
و با شاخ کاو با آن قوت سر خود را بچنگ
می اندازند . و آنکهى در حالت غضب و خشم

قوت کاوان افزونتر میشود . چون یکی بکاو
در شاخنی غلبه کرد از اطراف غلغله و ولوله
بر پا کرده استحسان میکنند و این معنی را در نزد
ایشان عظمی و واقعی تمام است .

در پاره بلاد فرانسه کوساله بازی
متعارفست . مردم کوساله‌های خود را داغ
کرده بچرا کاهها سر میدهند تا بقوت چریدن
وحشی و بیابانی وار می‌شوند . پس در اوقات
مہین جشی بر پا نموده کوسالکان را می‌آورند
و با آنان انواع بازیها و هنرها و چربدستیها کرده
مقلوب می‌سازند . شک نیست که این طریقه
اهون و اخف از طریقه اهل اسپانیول است
خصوصا از آن رسم ایشان که کاوان را باسکان
بچنک می‌اندازند تا یکدیگر را بدرند . کاو بازی
در نزد یونانیان هم معروف بوده است چنانچه
در تصاویر الواح ایشان دیده میشود .

در نزد انگلیزان ورزش بدن با انواع و اقسام
باقی است . از بازیهای ایشان یکی مشت
زنی است که دستکش بدست مشت بهم زنند .
در ایام قدیم رسم ایشان آن بود که مشت زنان
برهنه و کمر میان بمیدان در می‌آمدند و در حضور

جعی مشت زنی می نمودند . گاه میشد که سراپا
 خون آلود میکردیدند اما پتاشائیان مدخلی
 نداشت و کزندی نمی رسید . و گاهگاه بر سر
 کوه و نیز این کار میکردند و کسی که در میان ایشان
 بدین هنر سرافرازی و نامبرداری می یافت پایه
 عظیم پیدا میکرد و وقایع او را در نوارنج مضبوط
 و صورتش را برسم یاد کار مصور می نمودند .
 و هم درین باب کتابها پرداخته و قواعدی بدان
 قرار داده اند .

در شیراز و اصفهان و در سایر بلاد ایران
 برای ورزش ابدان زورخانهها دارند و برای
 صلابت و اعتلاف بدن در اینجا ورزش و زور
 ورزی می نمایند . تا تاران و کیمیا کیان هم یکه ناز
 و شاهسوارند . از همان کودکی بسواری
 می پردازند و سواری را اسباب تنزه و پیشه خود
 می سازند . هر سواری را اسب مخصوصی است
 که بر آن سوار میشود و مسافتی بعید طی
 می نماید . میدان اسب تازی جدا گانه دارند که
 مسافت اطراف آن بسیار است و بکرات آن
 مسافت را پیوده اسبان را ورزش و سیاست
 می نمایند .

در نزد پاره از اقوام پیشین گردونه جنسی
 واسپان آن گردونه ها بود که بدانها ورزش
 می نمودند . و مراد ایشان ازان کار هنرنمایی
 بود و بس . این بازی در نزد یونانیان معتبر
 و در نزد رومیان قسطنطنیه مرغوب بود .
 حتی در خانها شکل آنها را میکشیدند و با گردونه
 ها این هنر را می نمودند و هنوز هم اثر این
 مادت در ایتالیا باقی است . چنانچه دکی معین
 می نمایند و برای وصول بدان دك گردونه تازی
 می کنند و بمشقت تمام خود را بدان دك میرسانند .
 از مللی که با سب تازی رغبت تمام دارند
 یکی هم انگلیز اند . میدان اسب تازی ایشان
 در شهر (نومرک) مشهور است . هر سال
 اسپان معل و مرتاض در اینجا جمع می آورند و اسب
 تازی میکنند و هم شاید بر سر رهان و کرو باشد .
 اسب انگلیزی بعد از اسب تازی در دو مشهور
 است . چابکسواران خاصه می پرورند و رخترای
 سبک بدیشان می پوشانند . اگر چه چابکسواری
 بدانگونه از ریاضات مضره است اما گاهی
 پیکانده نیست . سواره و پیادهای بسیار
 از هرسو بتمشای اسب تازی می آیند . دیه های

حوالی و اطراف از تماشاگران مملو میشود .
 بازار داد و ستد کرم شده مردم مبالغی عظیم
 میاندوزند پاره را هم ضررهای عظیم میرسد
 دزدی و جیب‌بری و ناهمواریهای دیگر بسیار
 در آن ازدحام واقع میشود . اسب پیش‌تاز
 پیش‌رس را مدح میکنند و جایزه و تحفه‌ها تبار
 او می‌نمایند تا صاحبش بستاند . با ساز و اهنگ
 آنرا با صطبل بازی گردانند . پاره از این روی
 مالی عظیم بدست می‌آورند اگر چه بعضی از سایر
 فرنگان نیز درین باب بتقلید انگلیزان برخاستند
 ولی مانند ایشان از پیش نبردند .

اکنون باید دانست که همه این بازیهای
 قدیم از مصارعت و زور ورزی محسوب میشد .
 اما بازیهای دیگر هست بی‌صدا که از مصارعت
 خالی است و اغلب مردم از آنها تملذ میشوند
 که پاره جایز و پاره منهی میباشد و در اینجا
 ذکر آنها مناسب نیست . پاره از آن بازیها
 خطرناکست بنوعی که شخص مال و منال خود را
 یکبارگی بر سر آن بازیهای می‌گذارد .

در زمان قدیم بازی بزرگ بازی نزد بود
 اما درین اوقات بازی ورقی شیوع یافته است

اکثر قار بدان است . این بازی در بیشتر
از بلاد در میان کوچک و بزرگ و توانگر
و درویش متداولست و در فرنگستان و آسیا
و آمریکا عموماً . پاره کوبند که این بازی
چون مشتمل بر نکات و مزایاست انسان را مشغول
میدارد و برای ریاضت ذهن نیز مفید است اما
اینها حرف است بلکه قار است و قار بازی
در نزد عقل و شرع منهی .

اولین مبتدع این بدعت درست معلوم نیست .
بعضی گویند که اولاً در آسیا اختراع گردیده
و پس از آن باندلس و ایتالیا رفته از آنجا بسایر
بلاد افریج منتشر شده است . از جمله کسانی
که بازی ورق مولعند (کیما کیانند) همینکه یکی
از ایشان آلوده آن شد آن قدر پی میکند
تا همه ما ملک خود را بر سر آن میکندارد .
این است که حکام در سه ماه که در نزد ایشان
مبارک و از اشهر حرم است این بازی را منع
نموده اند . در سودان نیز طائفه هستند بهین
درد گرفتار . از جمله بازیهای بی صدا یکی هم
بازی شطرنج است و آن از بازیهای مشرقیان
است . درین بازی نوعی فراست و نزهت نفس

و عقل است . و چون از بازیها بیست که پیش
 از فرنگان در میان هندو یان و ایرانیان متداول
 بوده است نامهای مهرهای آن همه فارسی است .
 و لفظ (ایشیک) که در فرائضه گویند مفرنس
 لفظ شاه است . اولین مهرها را نام شاه
 و دومین را وزیر است که مصاحب شاه است
 و آنرا بفرنگی ملکه ازان گفته اند که زن
 پادشاه فرنگان نیز مصاحب شاه است . و مهره
 سیم را که بفارسی فیل گویند فرنگان دیوانه
 نامند . و چون بازی شطرنج نه بمصادفد بلکه
 بدقت عقل منوط است در میان او و بازی زرد
 و قار ورق فرق بسیار است . و شاید بسبب
 همین است که بقول پاره از علما بازی شطرنج را
 هر شرع جواز است و زرد و قار ورق را نه .
 بازی شطرنج در قرون وسطی از بازیهای
 رومیان بوده است . یکی از حکمای ایشان
 توریه را از حال دنیا گفته است که شاه و سوار
 اریک کیسه بیرون میبندد و در صفحه هریک
 بازی خود کرده بهره خود گرفته باریقی خود
 بقدر توانائی رفتار می کند . چون از بازی
 فارغ میشوند باز هم به همان کیسه میروند .

(فصل دوم در شعر و موسیقی)

هر قومی را که قوهٔ تصرف در معانی هست
هر آینه او را در زبان خود شاعر هم هست
ولکن قوت عقل در هر اقلیمی یکسان نیست
بلکه در اقالیم حاره بجهت آسودگی خاطر و عدم
اشتغال آنان بامور عظیمه و کثیره چو لان ذهن
در معانی و قدرت آن در اختراع مضامین و بیان
آنها بیشتر و قوی تر است . باینجه محقق است
که ذوق شعر و ملکهٔ آن در اقالیم بسیار سرد
اگرچه نزدیک بقطب هم باشد موجود است .
فضل اشعار عربی مشهور است . در زمان
پیش یونانیان را ستایشگران بودی که شهر بشهر
میکشتند و انشاء و انشاد اشعار یونانی می نمودند
و گذارش پهلوانان و قهرمانان یونان را برشته
نظم می کشیدند و اکثر اوقات اشعارشان متضمن
افسانها و خرافات جاهلیت ایشان بود . در بلاد
ایتالیا اکنون هم ملکهٔ شعر هست . شاعران
هستند که باهنگ ساز انواع اشعار در حضور
افاضل میسرایند و قطعات و قصائد قصیره
برای ایشان میسازند . و پارهٔ دیگر هستند
که در کوچه و بازار انشاد اشعار می کنند تا

ذکاوت و فطانت و قدرت طبع خود را بر مردم
 اظهار نمایند . و نظم اشعار بدین هنجار خاص
 رومیان نیست بلکه در بلاد اسپانیول هم سالهای
 سال قصائد اسپانیولی که و خاص موافق مذاق
 ایشان بود نظم می نمودند و چکنامها علی الخصوص
 قصهای عرب و عجائب سحر و جادو و احوال
 انسانی و تاریخ قدما حتی تورا و انجیل را هم
 نظم نموده اند . همینکه یکی از این وقایع را
 نظم میکردند با آهنگ چنک و کان می سرودند .
 چون یکی را علاقه به محبوبه پیدا میشد یزیر
 شاهنشین یا غرقه خانه او رفته درد دل و سوز
 عشق خود را با اشعار بچنک می نواخت تا بر درد
 و سوز او رحمت آرد و بر حال او بخشاید اما
 بیشتر از در رانده میشدند برای اینکه یا محبوبه
 بدیکری دل داده بود و یا اینکه مایل او نبود
 و شاید رقیب این عاشق آمده او را با حرب
 و ضرب از آنجا میدواند . بهر حال در اشعار
 اسپانیولی بهجت و حسن عبارت کیاب و لهذا
 ماری از قبول طباع او لوالالباب است .

اھراب بادید نشین و مغربیان بنظم اشعار
 و اختراع افسانهای خنده خیز مانند حکایات الف

لیله مایلند . و از ایشان پاره بقصه خوانی
در مجالس و افسانه درائی مشهورند و گذارش
حکایات و روایات از جمله تنزهات ایشان است .
بجهت اینکه بادیه نشینان و روستائیان اعراب
روزها را در تاب آفتاب سوزناک و دره های
خشک بارنج و تنب میگذرانند . در هنگام شب
از خنکی هوا استفاده کنان در زیر چادرها
و در اطراف آتش می نشینند به بریان کردن
گوشت و پختن قهوه و ساعتی دراز بقل
قصص و اخبار می پردازند و اینمندی سبب استماع
و حفظ افسانه مرایشانرا میشود .

در استان بول و شام و از میر و مصر و سایر
بلاد هنگامه کیران و افسانه خوانان در قهوه
خانها شبها تقالی می نمایند . درین بلاد در حرم
سراهای بزرگان نیز زنان هستند مخصوص بنقل
حکایات و روایات از برای زنانی که از خانه بیرون
رفتن و سایر تنزهات محروم میباشند . در ممالک
روس سیه پیش ازین بزرگان را تقالی مخصوصه
بود که بر سر بالین خواجه خود می نشست و این
قدر افسانه میگفت تا او را خواب میبرد .
در بلاد عرب ملکه شعر عمومی است حتی

اینکه پاره را یجز شعر هندی نیست و کسی
و کاری جز آن ندارد و جمعی هم در ساینه اشعار
آن کذران میکنند آنان نیز مشایخ و بزرگان
بلاد را باقصاید مدح میکنند و جوایز و صلات
می گیرند و شاید این اشعار را باصوت رباب بمیرایند
که یجز آن سازی نمیدانند . رباب اعراب
عبارتست از پوست بز که بر کاسه چوبی کشیده
و تازی چند از موی اسب بر آن گذرانیده است .
اهل فارس و هندیان و چینیان نیز بتصنیف
حکایات و اشعار راغبند و بلاغت ایشان
در اشعارشان که بالطبع فصیح است نمودار
میشود . هنود را حکایاتی است بازبان اصلی
خود که اکنون زبان دانشمندان ایشان است .
کابلیان را که در شمال شرقی بلاد فارسند قوه
نظم شعر هست و ملکه ایشان را در آن باب
اتساعی است . هر واقعه که در نزد ایشان
بظهور میرسد بنظم درمی آورند . اشعار
ایشان را بلیغ نمی توان گفت بلکه اکثر خنک
و بیزه و مشتمل بر غث و سمین و شتر کر به است .
در بلاد صقلیه و رومیه نیز شعر را شیوعی
است . در بلاد سرب زنان چگونگی امور

خانه خود را که غیر از آن چیزی نمیدانند بنظم
 درمی آورند . در بلاد سودان طائفه ایست
 که با اشعار مدح ملوک میکنند و حوادث
 و وقایع را بنظم درمی آورند . شاعر باز و آن را
 با جلاجل و زنکهای می آراید و گانچه مینوازد
 و اشعاری سخت بامبالغه و اطراء میسراید .
 چنانچه شعراء بلاد افرنج درباره آنان که
 چیزی از مال خود بدیشان می دادند میکردند .
 این گونه شعراء در وقایع و اعیاد و در سایر
 انجمنهای عام حاضر می شوند و احتمالت که
 بواسطه تحریک و تشویق که از اشعار ایشان
 القا میشود فتنه و فساد بر پا میکردند .
 گاهی اشعار خود را با صوت تنبور و مزمار
 و سرناهایی از دندان فیل ساخته میسرایند .
 و هم گاهی باین اشعار رقص مردان و زنان
 نیز افزوده می شود .

در پاره جزایر (سوماترا) نیز سلیقه
 اشعار موجود است . اشعار ایشان قطعات
 و هر قطعه مشتمل است بر چهار بیت که بعبارة
 اخری دویاتی است . چون مجلس رقصی بر پا
 میکنند مرد وزن در آنجا جمع میشوند پسری

قطعه میخواند و دختری باقطعه دیگر جواب می دهد . گاهی این اشعار از روی بدیهه وارتجال است و گاهی از روی رویت و اندیشه و از محفوظات مندرجه چه بعضی از ایشان اشعار بسیار از بر دارند ولیکن بجهت باریک و نازک نبودن ذهن و خیال ایشان و بجهت سرعت نظم اشعارشان پاکیزه و دلچسب نیست بلکه متافراسمت و از روی ابهام و اغلاق مانند الغاز است . گویند که غزلیات این قوم نیز عبارت از دو بیت است ولی مشتمل بر معانی رقیق و لطیف .

از جمله گروهی که باشعار دلبستگی دارند یکی هم اهل (فنوا) ست . این قوم را شعر و غنا هست اما هواهای غنای ایشان مانند اشعارشان یعنی و ماری از بلاغتست . در بلاد (ایقوس) بازبان قدیمی و اصلی خود اشعار می سرودند و اشعارشان گاهی عالی و خوب و گاهی خنک و نامرغوب می افتاد . بهترین اشعارشان منسوب بشاعری است (اوسیان) نام . اشعار قدیمشان بحديث و روایت بدیشان میرسد بااستنساخ و کتابت نیست .

پیش ازین درجهال (ایقوس) کسانی بودند که مبالغی اشعار از حفظ و از بر میدانستند .
 عموم اهالی انجا از صغار و کبار و مرد و زن
 بسمع اشعار را غب و طالبند و تا اکنون هم در میان
 ایشان مغنیان هستند که بمردم صحرا نشین
 و روستائی از این قصاید میخوانند . زبان
 قدیمی ایشان ضایع شده اشعارش از میان
 رفته است و اشعاری بالغات حالیۀ متداوله جای
 آنرا گرفته .

از اشعار بلند و خوش مضامین در جزیره
 (اسلنده) نیز یافت میشود اگرچه طبیعت
 اقلیم انجا سرد است . قدمای شعرای آن
 دیار نیز مانند شعرای (غلوا) و (ژرن)
 و (ایقوس) بودند . فتوحات و ظفرهای
 پهلوانان و دلاوران خود را میستایند و بصورت
 تالیقات مضحک افسانها برای تسلیت اهل بلاد
 خود میسازند تا طبیعت ایشان را بدان گونه
 افسانها مألوف و مأنوس نمایند و عوائد بلاد
 شمالیه و خوی ایشان را بدانان بیاموزند .
 در جزائر (دانمارك) در محافل و ولیها
 رقص میکنند و بالغۀ قدیم خود دوبیتی و غیره

(میخوانند)

میخوانند جوانان کشاورزان از پسر
 و دختر در شبهای زمستان بر کرد هم جمع آمده
 بشم میربند و آن اشعار را فرا میگیرند .
 بیشتر اوقات ختم مجلسشان برقص است و چون
 از آلات موسیقی بجز غنا چیزی نمی دانند آن
 اشعار حفظ کرده را میخوانند و اعتباری باشعاری
 که در زبان جدیدشان ساخته شده است
 نمیگذارند .

در هندوستان طوائفی چند است بالطبع
 مجبول بشهر سرائی . از انجمله طائفه ایست
 (شارون) نام که هیچ کسب و هنری ندارند
 بجز اینکه نیکو کاران و هدیه دهندگان را بایشان
 مدح و دعای کنند . صورت مدح ایشان
 اینکه منم را باوصاف جلیله میستایند خواه
 در واقع متصف بآن اوصاف باشد خواه نباشد .
 چون کسی بر این طائفه احسان میکند همینکه
 ایشان نیز بستودند گویا با آن مکافات نموده اند
 و احسان کننده را برایشان حق و مزیتی
 نمانده است . گویند کسی که يك قدح شراب
 بایشان بدهد نیم ساعت او را مدح می کنند
 چه بهمانسان که بنقد مایلند بمسکرات نیز

مایلند . هم از عادات ایشان است که از حقوق
 دیوانی معفوند و خراج و باجی برایشان نیست .
 از هندوان طائفه ایست (بهات) نام که
 شاعرند و برای شهر گرفتن و تنجیم و رفع انساب
 کسانی که بایشان عطیه نموده است به بلاد
 هندوستان سفر میکنند و مانند طائفه که ذکر
 شد مدار و معاششان از شعر است ولی بطرز
 دیگر . پاره بخروج قبیله شعر مدح ایشان بسر
 میرند . پاره دیگر در عروسیها و جشنها
 شعر سرائی می کنند . پاره دیگر هم مخصوصند
 مدح خاندانی و بس و در سفر و حضر با ایشان
 همراهند . این شعرارا هنری دیگر نیز هست
 چنانچه چون کسی مدح کسی خواهد کردن
 و شعر گرفتن تواند ایشان از زبان او شعر میسازند
 و در جایزه و عطیه با او شریک میشوند . در میان
 ایشان درین باب تمسکات و سندات داد و ستد
 می شود . اگر در شرایط خلف شود ناظم
 پیری یا کودکی از قبیله یا عیال خود را ذبح
 و اشاعه لعنت بر غیر می کند و می پندارد
 که این لمن در دودمان غیرم جاویدی خواهد
 ماند .

در عصرهای اوسط در بلاد افریج شعر
 درجهٔ علیا داشت و شعرا در سرایهای ملوک
 و امرا اعتباری و احترامی داشتند و بزبان وقت
 خود قصاید و مدایح میسرودند . از آن
 بلاد در فرانسه (پرونس) و در اسپانیول
 (کتالونیا) و در نمسه (سوابه) بود .
 از این بلاد شعرا برخواسته‌اند و برای تناظر
 و تنافس محضرها و مجمعه‌ها داشتند . اگر چه
 شعرای آن وقت معانی تازه اختراع نموده‌اند
 ولی افسانه‌ها و حکایات منظوم و مثنوی بسیار
 ساخته‌اند . چون زبان افریج رونق یافت
 آن معانی را اخذ نموده بالباس دیگر جلوه‌گر
 نمودند و پس از حسن تصرفات بزبان حالی
 خود داخل کردند . اغلب کسانی که ذوق
 شعر دارند بالطبع بموسیقی مایلند چه این دوفن
 توانمند و از زمان قدیم معروف و مشهور .
 گویند که حضرت داود علیه السلام هم شعر
 سرودی و هم ساز نواختی . و گویند که
 بارقت مزامیر خود دل سنکین پادشاهی
 ستمکرا چنان نرم نمود که از سر ستمکاری
 در گذشت . این قضیه شبیه است بحکایت

یونانیان در حق موسیقی نوازی (اورفه)
 نام که در زمان جاهلیت ایشان مشهور بتصرف
 در قلوب با ساز بوده است . حتی گویند که شخصی را
 خواست از جهنم بیرون آورد با ساز خود مالك
 دوزخ را خوابانید و او را بیرون آورد .
 یونانیان از اقوامیند که بالطبع بسیار شایق
 و راغب موسیقی اند . و باره از ایشان را ولعی
 غریب بدین کار است . این طایفه را بفن موسیقی
 اعتمادی بود و از آن نکتهای ادبی استخراج
 می نمودند و او را از آداب عامه می شمردند و هیچ
 شعری نمی سرودند که با آهنگ ساز در محضر
 عام نبود اگر چه مرثیه باشد . و هیچ صاحب
 ذوق سلیمی نیست که از آواز ساز باهتر از
 نیاید (یلت) (شتر را چو شور طرب در سر
 است) اگر آدمی را نباشد خراست .
 حتی مردمان غیر مذهب و وحشی را نیز آلات
 و ادوات خاصی است باولوله و غلغله که گوش
 حضریان را می شنید چون دنگ و مانند آن .
 در بعضی از بلاد هم که از آلات عالی موسیقی
 مستحضرند بار اصوات غیر مطرب را خوش
 دارند یعنی آلات ایشان نیکو نیست اگر چه

متنوع و متعدد است . عرب و هند و ترك و فرس
و چینیان را سازهای کونا کون هست . اهل
جاوه را آلات طرب کونا کون و محنت بلند آواز
است . کیا کیان را نیز آلات مختلف است که
با انشا و آهنگی مانند اذکار می نوازند .
در بسیاری از جزائر جنوب در اوائل سفر
فرنگان بدانجا آلت طرب بجز از صدقهای
که با قوت تمام باد بر آنها میگردند نداشته اند .
در پاره بلاد غیر حضری مردم جللی راغب
به نی میباشند که در نزد رومیان متداول بوده است
و در نیکار خانهای که صورت عوائد و رسوم را
نقش کرده اند صورت آن مشاهده میشود .
اهل (فنلاند) را آلتی است (قندله) نام
و روسیان را سازی باتارهای آهنگین بسیار
بد صدا مانند صدای خود ایشان . ذکر رباب
اعراب گذشت . مغاربه را نیز آلتی است مانند
او و دختران با آهنگ آن نغمه میسرایند .
در بلاد (ایقوس) اعظم آلات موسیقی فی
انبان است تسلی دل با آهنگ او میکنند
و اشکرشان را بجز او آلتی نیست . در زمان
قدیم مشایخ (ایقوس) را فی انبان زن خاصی

بوده است که بعد از مرگ او فرزندان او
جای او را می گرفتند . در تاریخهای ایشان
نام فی انبان زن ثابت و ضبط گردیده است .
اکنون هم در میان کوهستانیان آنجا کسانی است
که درین فن نام بردارند . حتی در شهر
(ایدم برغ) و غیره بسیار از اوقات اهل ادب
و فضل برای اظهار هنر جمع میشوند و ساز
انجمن ایشان فی انبان است و این انجمن از اعاظم
انجمن ساز ایشان .

علم موسیقی در بلاد نمسا و ایتالیا از سایر
بلاد مکملتر است . در بلاد نمسا در رستاقها
نیز درس موسیقی میخوانند و در ایتالیا مجالس
ترانه محضر خاص و عام است .

(فصل سیم در خط و کتابت)

پوشیده نیست که خط در نزد همه ملل
موجود نیست و کسانی که از زمان قدیم نوشتن
دانسته اند لازم نمی آید که وضع آنرا خود
نموده بلکه شاید از اقرب بلاد بخود حروف
و نقوش را استعاره کرده باشند . بهر حال غرض
از کتابت مرایشان را حاصل شده است بخلاف

آنان که هیچ کتابت نداشته‌اند و ندانسته‌اند چه
اینان در ابقاء آثار خود از رسوم و علوم و صنایع
بسیار ماندگان بجز با حدیث و حفظ عاجز بوده‌اند .
پس کنجینه دانش ایشان از بر نمودن گفتار
پدران و نیاکان بوده است . پس تواریح
و اشعار و اصول عقاید دین و رسوم کیش و آئین را
از بر می نمودند و از قومی بقومی انتقال می نمود .
انچه مایه اشکال است از بر نمودن و یا از بر
خواندن این مطالب است حرف بحرف و چنانچه
در واقع است . این است که پیشتر اوقات
تحریف و تغییر و کم و زیاد در آنها واقع می شود
مگر اینکه در حفظ و تأدیه امتناء عظیم نمایند .
معلوم می شود که پیشینیان تواریح را بجهت آسانی
حفظ نظم می نمودند چرا که نظم را در ذهنها
رسوخی زیاده از نثر است علی الخصوص که
صورت و قایع و گزارش قصیر و کوتاه باشد .
پاره اهل (امریکا) حفظ را بواسطه
عقود مختلفه که دلالت بصور و معانی مختلفه
میکرد می نمودند و بدلول آن عقود محفوظات
خود را یاد آوری میکردند . پاره در مقام
سؤال بر آمده‌اند که آیا یونانیان در هنگام

محاصره شهر (ترواده) نوشتن میدانستند و آیا
 شاعر مشهور ایشان (او میروس) اشعاری
 که متعلق بدان جنگ است بعد از فراغ آن نوشته
 است یانه . جواب داده اند که علی الظاهر
 در عصر آن شاعر نوشتن میدانستند .
 و محقق است که در عصر آن شاعر ومدتی بعد
 ازان مداحان اشعار او را که متعلق بدین محاصره
 بود در سائر بلاد میخواندند بی آنکه مدون شده
 باشد چه (او میروس) شاعر اشعار خود را
 اندک اندک و بر حسب مزاج بلادی که از آنجا
 میگذشت میکفت و از گروهی بگروهی دیگر
 انتقال می پذیرفت بی آنکه نوشته شود تا اینکه رفته
 رفته بدانان رسید که نوشته و تدوین نمودند .
 و گویند که یونانیان کتابت را از اهل (فنیکه)
 یعنی شامیان آموختند و از یونانیان برومیان
 گذشت . و حروف (لاتینی) در بلادی که
 در زیر حکم رومیان بود و در بلاد انگلیز و فلمنک
 و بلادی که (بولونیا) مینامند و در ممالک متحده
 امریکا منتشر گردید . اما روسیان حروف
 یونانیان را گرفته تغییر دادند . اهل نمسه
 و دانیارک و اسوج کتابت ایشان است ما خود است

از قلمی که بقلم (غوثیق) معروف است این قلم
در قرون وسطی قلم رهبانان بوده است و اکنون
هم هستند کسانی که می دانند .

اکنون باید دانست که همه ملل از راست
بچپ می نویسند مگر فرنگان که از چپ بر راست
مینویسند چنانچه اول کتاب ایشان آخر کتاب
سایر ملل است . و مغولان تاتار از بالا یائین
یعنی عمودی مینویسند . قدماء (اسوج)
را پیش ازین حروفی بود که بجز بچپ
چیزی را نمی شایست چه مرکب بود از خطوط
ناهموار مانند خطوطی که بر سنگ و چوب
با آلات درشت کنده میشود و آنکه می
حروفشان هم بدو خالی از حروف همجائی بود
که در نزد دیگران معروف است . تا اکنون هم
در جهات شمالی از آن خطها بر سنگها یافت
میشود و مانند است بخطوطی که در اقیانوس ایشان
موجود است و بخطوطی که پیش ازین اهل
اسپانیول بر روی فلزات خود می کنند .
همه این اقوام خطوط خود را بر معادن و اجار
با آلاتی ناهموار حك مینمودند این است که
حروف ایشان در وضع مختلف و در نقش و قرائت

سهل و آسان بود . در آثار و پرانه شهر
استخر در ایران اکنون پاره مطالب یافت
میشود که با خط میخ کنده شده است و تا اکنون هم
چنانچه باید حل آنها نشده .

از جمله گروهی که به تہذیب لغت و تعقید
آن مخصوصند چینیان و قدماء قبطند . چینیان را
نصب میباشد نہ حروف کہ از آنها کلمات مرکب
کشند تا دلالت بر معانی کند . پس بقدر
کلمات علامات دارند . و مردمان پیکانه را برای
آموختن زبان ایشان دانستن کلمات نہ بلکه
دانستن علامات میباشد . اما اکثر ازین
علامات بنوعی مرکب است کہ با حل آن معنی
اجزای آن دانسته میشود . اما قدماء قبط
قلم ایشان عبارت بود از اشارات و صور .
و با این خط درون و بیرون سرا و کاخ و تابوت
و کور و دیرهای خود را می انباشتند . و چون
این قلم عبارت از اشارات بود پس دانستن آن
موقوف بود بآموختن آن از دانشمندان و بجز
کشیشان هم آن را نمی دانستند و آنان هم
از عامہ پنهان می داشتند . چه کتابت عامہ را
قلی خاص بود . این است کہ قلم قدماء مصر

تا اکنون هم معما و مبهم مانده است حتی بفرنگان
 هم . ولی پاره از ایشان بارنجهای بسیار
 گویا رموز بعضی از آنخطوط را حل نموده اند
 اینک باید دانست که اصل در خط این است
 که بادست باشد و همه مردم خط را بنوشتن
 و تحریر بسیارین می رسانند . در زمان پیش
 فرنگان کتابها را در دیرها می نویساندند
 و نویسندگان رهبانان بودند . تا اکنون هم
 در دیر اسلام عمل نوشتن کتاب باقی است
 خصوصا نوشتن قرآن شریف . (کیا کیان)
 را مادت این است که کتب شریعتشان را
 مشایخ ایشان بنویسند . مستنسخ مخصوص
 باجرت گرفته برای حرمت این کتب بتائی
 و تأمل در خانه خود می نویسند و خرج آنرا
 از همه روی بعهده میگیرند . بسیاری از ملل
 از آنان هم که از ادب و ظرافت و از علوم
 و صنعت در ایشان بهره ایست عوام ناس و هرای
 ایشان نوشتن و خواندن نمیخوانند بعکس بلاد
 افریج که این قدر مولع بمعرفت فنون و علومند
 که غنی و فقیر بزرگ و حقیر مرد وزن همه
 صاحب سواد و صاحب قلند بلکه اول تربیت

ایشان بخواندن و نوشتن است اهل اسلام را
حاجت بسفارش یا آموختن قرآن نیست
چه فضل آموختن قرآن از آفتاب روشن
تراست .

پیش ازین در زمانی که چیزی مانند کاغذ
نبود تا بر آن خط نویسند این معنی مانع تقدم
کتابت بود مثلا ناچار بودند بنوشتن خطوط
بر پوستها . اما بعد از آن صنعت کاغذ بظهور
پیوست و عمل کتابت و خوشنویسی بمیان آمد .
و بعد از عمل چاپ و طباعت بجهت ارزانی کتاب
علوم و معارف بیلاذ افرنج منتشر گردید .
اینک این دوره بجا و دوره پیش بجا که اهل
یکی دنیا آداب و رسوم خود را بر پوستهای
حیوانات و مصریان بر برگهای سایر درختان
و هندیان بر برگهای نخل خرمای نوشتند .

(فصل چهارم در رامشگری)

در هر جا که مردمان بشنیدن موسیقی مألوف
و مشعوفند رامشگری و رقص نیز در آنجا
متداولست . گویند که رقص رنج سو کواری
و بندکی قهری را بر انسان کوارا میکند . هیچ

گروهی برقص حر یستر از سیاهانی نیستند که
 در هنگام روز بخدمات شاقه مشغول و در شب
 تا صبح با آواز طنبور و زمزمه مشغول میباشند
 خواه در زاد و بوم خود و خواه در دیار غربت .
 در پاره جزایر (امریکا) اسیران و بندگان
 بادوری از اهل و اوطان و اشتغال ایشان سراسر
 روزها بشغلهای کران و در زیر تازیانه
 ستمکاران شبها پیرامون یکدیگر فراهم آمده
 بطرز بلاد خود برامش و پای کوبی میپردازند
 و باین دست آویز تلحمکی بندگی ورنج و تعب
 کارگری را بر خود هموار و کواری میسازند .
 چنانچه هر که آنهمه حرص و آزار ایشان را
 در جستن و برجستن می بیند می پندارد که در روز
 جمیع نه پرداخته اند و نمی پندارد که آنان در هنگام
 روز بآفتاب و بآب آن هواهای کاوگیر
 روز تا شام مشغول کارگری ورنج بری بوده اند .
 در شبهای تعطیل همه کشاورزان حول و حوش
 جمع گردیده سراسر با آواز و ساز طنبور
 و کدوهای پرازچوب که بنوعی مخصوص
 میچیناند عیش و شادی میرانند و زنانشان نیز
 اطراف ایشان را گرفته آواز خیاگری

خود را بساز و نواز اینان منضم میسازند .
 طریقه غناء ایشان آنکه دختری شروع
 بقنا میکند و دیگری جواب او را با همان لحن
 و آهنگ باز میدهد . و طریقه رقص اینکه
 مردی با زنی پیای کوبی و دست افشانی
 برمیگزیند چون خسته شدند آن دو نشسته
 دوتن دیگر برمیگزیند . بدین گونه عیش و نشاط
 میرانند تا صبح میشود .

در ایام عید در (امریکا) بندگان راسه
 روز آزادی و تعطیل میدهند تا بهترین رخت
 و جامهای خود را می پوشند و تا جان در بدن
 دارند درین سه روزه پیای کوبی می پردازند
 و بعد از آن باز بسر کار خود میروند . در بعض
 بلاد کرمسیر مردم را رغبتی چندان رقص نمی
 باشد . طبیعت بعض اهل مشرق از سرد
 سیریان نیز باشد حرکت رقص موافق
 نیست . گویند که یکی از اهل چین بانگیزی
 که دید سخت موله رقص است گفت چرا
 اینهمه زحمت بر خود میدهید برای اینکه خود را
 خسته و بیحال سازید و چرا این دقت خود را
 مصروف کارهای عده خود نمی سازید . این

معنی برای آنست که در میان چینیان رقص کردن مخصوص گروهی خاص از مردان و زنان است و رقص کردن در نزد ایشان از پیشه و صنعت فرومایگان . هنوز در از زمان قدیم عادت این است که جمعی از زنان را رقص میآموزند و فن را مشکری تعلیم می نمایند و ایشان را باز یکر ورقاص می نامند . لباسهای ایشان غریب و باطرزی خاص است از قبیل چلبند و شلوار پرچین و حرکات و جنبش رقصشان بسیار عتیف و ناهموار . در رقص حرکتها می نمایند که اشارت بطلب مردان و از سر برون کردن ایشان است از قبیل ناف انداختن و عقب و پستان جنباندن در رقص ایشان ظرافت و لطافت نه بلکه فسق و فساد اخلاق هست . ملوک هند را عیش و عشرت باینگونه رقصها وابسته است . اما فرنگانی که فن رقص را از مدارس یونان فرا گرفته اند اینگونه رقصهارا قبیح و زشت و مخالف آداب می شمارند . ورقص ایشان را ملاحت و صباحت خاصی است باری رقاصان و باز یکران هند در زیر اداره و فرمان زنانی هستند که رئیس و مهتر ایشان شمرده می شوند

و چون کسی را میل بدیشان باشد باید آن مهتر را
 به بینه و چیرزی بدست او دهد تا بمقصود خود
 دسترس شود و اشارات و حرکات آن رقاصان
 اکثر بجای نازك منجر میشود . پاره از این
 زنان نیز در معابد خدمت میکنند و آنچه بآن
 کسب حلال می اندوزند بپراهمه قسمت می نمایند .
 پاره نیز در دیوانخانه های راجکان و ملوک مستخدم
 اند . و از عرب و عجم و ترك نیز اقوامی هستند
 كه از این گونه رقصهای بد انجام و فتنه خیز
 بدشان نمی آید . از عجایب امور اینکه کسانی
 كه نام مردمی و انسانیت بر خود می نهند در مجالس
 كه از قبیل رقاصگان رقص میکنند و حرکات
 رقصشان مخالف آداب مردمی و دیندار است
 حاضر شده می نشینند . وجد و پای کو بی
 درویشان دراذکار و سماع ایشان نیز از رقص
 شمرده میشود ولی با کیفیتی است مخصوص .
 رقص اهل اسپانیول نزدیک بر رقص اهل
 مشرق زمین است چه آن نیز مهیج و شهوت
 انگیز است . و شاید از قبیله اعراب كه باندلس
 رفتند بدیشان یادگار مانده است و تا حال باقی
 است چنانچه كویا از ایشان خود بوده

است . رقص ایشان نیز مانند رقص دیگران
 باخطوات لطیفه و متوازنه نیست بلکه بااظهار
 الم غرام و محبت و تحریک تمام بدن و با آواز
 چار باره و غیره است . در بلاد (غرناطه)
 و (اشبیلیه) که کرمسیر است این معنی شایعتر
 است و فاسد تر . غریبای آنجا خصوصا اگر
 نوعی جذبۀ محبتی در ایشان باشد بدین رقص
 تسکین اندوه مینمایند . مسکن وادی کبیری یعنی
 نهر (اشبیلیه) همه سستی بدن و کم دلی باین
 کار مخصوصند چنانچه رقص با ساز و آلات
 جنگ بقومی مخصوص است که جنگجو و دلیرند
 از اقوام جنگجو و مستعد قتال و جدال قوم
 (ارنالوط) است که این قسم رقص را بجای
 میاورند . این گروه چنانچه در سفر و حضر
 و در وقت کار و بیکاری همیشه مسلح و با آلات
 جنگ هستند در هنگام رقص نیز سلاح را
 از دست فرو نمیکذارند چنانچه هر که آن توج
 شمشیر و بازی کار دشان را می بیند میپندارد که تعلیم
 جنگ میکنند نه رقص . حتی اینکه پاره
 گفته اند (ارنالوطان) اسم جنگ را رقص
 گذاشته اند .

کیاکیان را نیز رقصی خاص است چنانچه
 در رقص اعتنا و اعتمادشان بدشتر بحرکات
 دست و بدن است نه بحرکات پا و دستها و بدن
 هارا باحرکتهای مخصوص متحرک میسازند
 و از جانی بیجانگی بر میگردانند . گاهی رقص
 سر را از عقب بر گردانیده تا بزین بمحاذی پا
 میرساند و این حرکت نوعی از هنر نمائی
 و اظهار مهارت است در رقص . روسیان را
 نیز در رقص بهره از عواید (کیاکیان)
 میباشد . در هر بلدی نیز این قوم را اسمی
 خاص است از قبیل رقص و بازیگر و رامشگر
 و پای کوب و کوچک و غیره و ظریفترین اسم
 آنکه در بلاد ایران ایشان را دسته مرصعی
 نامیده اند .

(فصل پنجم در بازی تماشا و تماشاخانه رومیان)

بدانکه تماشاخانه جائی است که در آنجا
 احضار صورت و قایع و تقلید آنها میکنند
 و شبیه آنها را در میآوردند . در زمان پیش
 شیه و تماشا از بازیهای بود که در بلاد روم
 از جانب حکومت و با خرج کیسه او بر پا
 میشد . تماشاگاه محضر خاص و عام بود

(و تماشاگران)

و تماشاگران را نیز گذشته از اینکه از ایشان چیزی
نمی گرفتند دولت تحفه میدادند چنانچه گفته اند
رومیان را از دنیسانان و تماشا پس بود .
در بلاد بارده برای تماشاگاه خانهای مخصوص
میساختند . اما در بلاد ایتالیا و سایر بلاد
روم بجهت اعتدال هوا در فضای سرکشوده
بازی میکردند . باز یگانه باستی بقدری وسیع
و فراخ باشد که کنجایش همه حاضرین را
داشته باشد .

در نزد متأخرین از فرنگ و غیره نیز
بازی تماشاخانه از انواع تفرج و تزه است .
در بلا فرانسه و انگلتره و نمسا شهری نیست
که تماشاخانه در آن نباشد . در شهر پاریس
چهل و پنجاه تماشاخانه بزرگ هست . بزرگترین
آنها تماشاخانه ایست مشهور به (اوپرا)
که در آن از بازی کران و خوانندگان و رقاصان
چندین صد واز آلات ساز و نواز پیچد و پیچد
یافت میشود . کوچکترین تماشاخانه بازیگاه است
که تمام بازیگران کودکان خورد سالند .
شعرای فرنگ بازیها را اکثر بنظم در آورده اند
و بازی و مجلس بازی گذشته از تزهت و راحت

هنر و معرفت شده است . کشیشان روم وقتی
 بکفر یاز یکران تماشای خانه فتوا دادند و بارتداد
 ایشان حکم کردند اگرچه بازی ایشان از روی
 مهارت و استادی و از راه حکمت باشد . اما
 در شهر رومیه الکبری با قرب جاثلیق اعظم که
 امین شریعت ایشان است بازی تماشای خانه
 مجاز و معفو بود لکن مدتی زنان را اذن حضور
 در آن مجالس نمی دادند . این منع در نزد
 قدمای رومیان و یونانیان نیز بوده است . چنانچه
 در زمان پرهیز نصارا و خستوانه جاثلیق اعظم
 یعنی کنایه بخشی او بازی را تعطیل می نمودند .
 در بلاد سوسی که متدین بدین پروتستانتند
 حکم بارتداد باز یکران نمی کردند اما ساختن
 تماشای خانه را اعتراض می نمودند که بدعت است
 و موافق خلاصه آداب دین نیست اما شدت
 اطراب برین اعتراض غالب آمد و مانند همسایگان
 و مجاوران خود آنان نیز تماشای خانه ساختند .
 در بلاد اسپانیا که از بلاد پرتغصب ترسایان است
 و در عبادت خوضی دارند بازی تماشای خانه
 ممنوع نیست و زهدت را با عبادت منافق نمیدانند
 بلکه در تماشای خانه کاهکاد بازیهای دینی میکنند

و اشعار و ادعیه و مناجاتهای دینی و مذهبی
 میخوانند و شبیه ملائکه و حواریون در می آورند
 و مثل باشکال و صورت زنده قدیسمین می شوند .
 هم این بازیهای را در شارع عام و در میدانها
 در میس آورند . عادت اسپانیولیها اینست که
 در آثای بازی همین که وقت نماز و دعای ایشان
 رسید و صدای ناقوس بلند شد بازی را در هر جا
 باشد بریده بعد از ادای فریضه در تماشا خانه
 باز بدان می پردازند .

در بلاد فرانسه و غیر آن از بلاد افرنج
 بازی تماشا خانه از عبادت درآمد . چنانچه
 در اعصار وسطی بحساب ایشان مردم بعد
 از فراغ از نماز و خروج از کنیسه بکورستانها
 که در حوالی معابد و کنشها بود میرفتند پیاره
 بازیها که آداب و اسرار می نامیدند مشغول
 میشدند . این بازیها یا مشتعل بر اشارات ادبیه
 و یا آیات کتب سماویه بود . ازین بازیها
 ترسایان قدیم متعظ میکردیدند اگر چه طریق
 اجرای آنها از روی سخریه و ریشخند میبود .
 خود را بصورت خداوند (تعالیاه عما
 یشرکون علوا کبیرا) میساختند گویا خداوند

بشیطان و اتباع آن از عوام ناس خطاب میکرد
 و سخنان خنده خیز با کلمات مضحکه آمیز
 می گفت که مشعر با سوء ادب بود . و ازین قبیل
 بود بازی اهل عبادت نصارا در آدینه مقدس
 که صورتی را بچار میخ می کشیدند و انواع
 و اقسام شکنجهها و اذیتها بدان می نمودند و این
 شبیه راشیه چلیپای عیسی می نامیدند . بازیگری که
 درین بازی شبیه حضرت عیسی بود بزور نوع شکنجه
 تاب می آورد و تن در عیداد حتی بدرجه هلاک
 میرسید چه آنچه از استخفاف و استحقار که
 باعتقاد ایشان بحضرت عیسی در وقت صلب
 نموده اند بشیه آن می نمودند تا مجاز هم از قنطره
 حقیقت می گذشت و تشبیه و تقلید جای خود را
 کاملاً می یافت . در جنوب فرانسه اکنون هم
 در نزد (کاتولیکان) این قسم بازی متداول
 و باقی است . در اقلیم (افلنده) کشاورزان
 در بازیها آهوری که متعلق بدین نصارا است
 موضوع بازی مینمایند . در قدیم نیز این گونه
 بازی در اکثر بلاد عظیم نصارا متعارف
 و مستحسن بوده است . در بلاد نمسه در ناحیه
 (تیرول) هم اکنون این عادت باقی و مستمر

است . دهقانان در میدانهای فراخ و در صحرا
 بازیهای درمیا آوردند که موضوع و رموز آنها
 از کتب دینی ایشان مستخرج است و یا از حکایات
 و روایات ساخته اند . صورت بازی ایشان
 اینکه خود را بشکل و شبیه شهدا میسازند و تقلید
 احوال ایشان می کنند و متصور بصورت شیطان
 میگردند و اعمال و افعال او را بجای میآورند .
 از جمله بازیهای ایشان یکی نیز آنکه بازیگران
 مردمان مقلد و مسخره کثیر الجیون میآورند
 تاجپزهای کریمه نالکرا بخنده خیز میکنند .
 و در میان مجالس بازی مقصود گاهی بازیهای
 کوچک باصوت و آهنگ سازی کنند تا تفننی
 در بازی شده باشد . مجلس ایشان همیشه
 بازی مسخره و تقلید مضحك عظیم می انجامد
 و مقلدین حق و کودکان اهل مجلس را مسخره
 می سازند . در آخر مجلس همیشه بازی
 به همراه موسیقی است که از جانب معلم مکتب آن
 بلده ساخته میشود . بازی شش ساعت تمام
 طول میکشد و عادت ایشان این است که این
 بازیها را در وقت تابستان بر روی چنارها
 در تاب آفتاب بجا میآورند و بازیگران

نسخهای بازی را در وقت زمستان زیر چاق
 و حاضر می کنند . در بلاد فرانسه اولاً
 بامور دینی و آداب حکمی بازی میکردند
 در آخر بلب صرف منقلب شد و ازان
 (کومدی) درآمد . وقتی که پادشاه بشهر
 بامو کب عظیم می آمد بازیهای مختصر برای
 او در میآوردند . و در شهر پاریس چند دفعه
 در طرق عام و مسالك وقتی که پادشاه یا حرم او
 میگذشت تماشا خانها بر پا کردند .

در ممالك فرنکستان مدتی مدید راه تسلی
 می جستند و نمی یافتند مگر بازجت بسیار تا اینکه
 امر تماشاخانه شیوع یافت و بمطلوب خود
 واصل گردیدند . پادشاهان ارباب مجنون
 و مسخرکان و هزال پیشه کان میآوردند
 تا ایشان را ازرنج و ملال آسوده گردانند
 و نشاط و طرب ایشان یفزایند . اگر ارباب
 مجنون از اصحاب الباب و عقلا می بودند تسلی
 ملك و انشراح ارباب دیوان سخت بجای
 میآمد و باندك حظی هم اکتفا می نمودند .
 هم در آن زمان مسخرکان حاضر جواب
 و مضحك نشو و نما کردند و بسرعت جواب

و تیزی ذهن و مضحکهای حکمت آمیز شهرت
 یافتند . این عادت از دولت فرانسه بسایر
 دول گذشته . درمالک روس در زمان
 سلطنت پتر بزرگ استخدام و استعمال ارباب
 مجنون در دیوان شایع و متعارف بود . پترا
 عادت اینکه چون بنی از بزرگان خشم میکرد
 او را با دخال در زمره اصحاب مسخره در دیوان
 قصاص می نمود . چون وی در این حلقه
 در می آمد ناچار بود که از هنرهای ایشان
 بیاموزد و از جمله ایشان گردد و اهل دیوان را
 بخنداند . از جمله مسخره گرای دیوان پادشاه
 مسکو یکی هم این بود که پادشاه امراء دولت را
 با سایر مردان و زنان که کوتاهی قامت ایشان
 خارق از عادت بود جمع می نمود و مردی را
 از میان ایشان بر میگزید با زنی کوتاه بمانند
 خود تزویج و عروسی بصورت مسخرگی
 می نمود و حاضرین از اهل دیوان و سایر اهل
 شهر از آن محظوظ و متلذذ میکردیدند .

بازی تماشاخانه از بلاد فرانکستان باقصای
 بلاد شرق منتشر گردید و تاجزیره زاوه
 و چین و ژاپونیا رفت . در چین و ژاپونیا

تماشا خانها مانند تماشا خانهای فرنگستان است
 وقایع عظیمه و نکات غریبه در اینجا بازی
 میشود و رقصهای مطرب در اینجا می کنند .
 اهل زاوه را بغیر از بازی تماشا خانه بازی
 دیگری است و آن خروس بازی است چنانچه
 بخروسها را با پنجهای پولادین که بر پایها تعبیه
 نموده اند با هم بچنگ می اندازند . چنانکه وقتی
 در بلاد انگلیز هم متعارف بود . اهل زاوه را
 باین بازی ولع و حرص غریبی است و هیچ
 متأثر ورنجیده خاطر از آن نمی شوند بلکه
 چنان باین بازی می پردازند که گویا سودی عظیم
 می برند . چون اهل این بلاد بالطبع ملایم
 و سرد مزاجند از دیدار جنگ خروس بهیچان
 وجوش می آیند و نشاطی ازین معارفه بر طبیعت
 ایشان طاری نمیشود و جنگ خروس از برای
 تسلیمت عامه از تماشای بزرگ است . اما
 تماشاائی که از برای حفظ نفس پادشاهان است
 از جنگ خروس خونین تر و سخت تر است .
 چنانچه در میدان کلو میش را بابلنگ بچنگ
 می اندازند . و گاهی کناهکاران را ناچار
 می سازند تا در میدان بابلنگ بچنگند . شاید

که مستحق قصاص بر دل باشد و باوی خفجری
باشد و پلنگ را پس از عذاب آن با چنگ
و چنگال بدان بکشد و از آن خلاص یابد .
و نیز شاید که پادشاه سنگدل باشد و باین عذابها
اکتفا نکرده بعد از غلبه بدان حیوان با حیوانی
دیگر او را بچنگ اندازد .

در بلاد هند گروهی هستند بسیار مسخره
و بیشرم ~~ص~~ که در روستاها می کردند و بازیها
در میآوردند اما بازیهای ایشان پر از بیشرمها
و پر از اعمال خارج از ادب و حیاست . نمونه
بازیهای زنان را در بازی ایشان پریشان
می خوانند و تقلید زنان را آنان بجای میآورند .
بازی ایشان شب در وسط ده در روستائی
مشعل کرده میشود و درین بازیها تنها
مردان حاضر می شوند . این بازی در نزد
ایشان بسیار انبساط انگیز است و خرج آن
از کیسه اهل ده است .

(فصل ششم در جشنها و هنگام سور و شادیا)

قدمای فرس سنه شمسیه را با جشنها
و سورها آغازیده مدت چند روز باشادی

و سرور می گذرانیدند . در اول روز دخول
 آفتاب ببرج حمل برای فال نیک فرخی
 و فرخندگی در حین ظهور شعاع آفتاب
 از افق باغلامی بدیع صورت و پاکیزه روی
 خبر دخول سال نورا پادشاه می رسانیدند .
 از پی این غلام غلامی دیگر در خوانی زرین
 خوشها و دانهها و شکر و درهم و دینار بپایگاه
 سریر پادشاه به پیشکش می آورد و دانهها را
 آرد می نمودند و می بختند تا پادشاه ازان میچسبید
 و بدیوانیان میچسباند و خلعتها و تشریفها
 بآرباب دولت خود می بخشید . اکنون هم
 در بلاد شرق این عادت برقرار است . آخر
 ایام موسم نوبت رعایاست . پادشاهرا هدیهها
 و پیشکشها میدهند و پادشاهان سخت اشتهای
 باینکسای این عادات دارند . امروزه هم
 در ممالک فارس اول سال شمسی را فرخنده
 می شمارند و جشن می سازند اما بامور و سروری
 بجز آن زمان پیشین . چنانچه در ابتدای
 اعتدال ربیعی هیدی بر پا میکنند و آنرا نوروز
 می نامند . منجمی خاص دخول آفتاب را ببرج
 حمل از روی رصد تعیین کرده زائجه طالع

سال را میکشد و بنظر پادشاه میرساند پادشاه
برای اشاعه و اعلان نوروز امر مینماید تا نوپها
اندازند و شتلیکها نمایند و تقاره خانه گویند .
مردم باین اشارات و علامات خبر شده لباسهای
نوفرا میپوشند و از یکدیگر دید و بازدید
مینمایند و انواع هدیهها علی الخصوص تخم مرغ
سرخ یکدیگر نوروزی میدهند و این نوروزی
از هدایای لازمه است . همچنین مال و ضباط
دیوان ازدور و نزدیک پیشکشها از قبیل اسب
و اسلحه و جواهر و قاش و عطریات و مانند اینها
پادشاه میفرستند . پادشاه آنها را پذیرفته
بفراخور حال هر يك نوازش و التفات دوباره
ایشان مینماید .

این عادت هدیه از رومیان بفرنگیان رسید .
رومیان اولین ماه سال را (یانوس) مینامیدند که
ملک ایتالیا و با اعتقاد جاهلیت ایشان پیکری بود
دوروی هم پیشرا میدید و هم پسرا و ایام
اورا ایام زر میکفتند که کنایت بود از ایام رفاه
و عاقبت . اولین ماه سال را باین اسم مینامیدند
تا یاد کاری از ایام این شخص باشد که ایام طاقیت

بوده است و شعرای ایشان در اشعار خود آن
 ایام را ستوده اند . ایام (یانوس) را ایام
 طاقت نامیدند برای اینکه میگفتند او در بلاد
 ایتالیا یا (ساتورن) که مسمی به دهر بود
 حکمرانی میکردند و اصلاً نزاع و ستیزه در میان
 ایشان نبود و مردم با فراغ بال و استراحت
 میزیستند . هدایای رومیان در اول سال
 ساده و بی تکلف بود چنانچه در مذهب خرافات
 ایشان در ایام زرین بوده است . این هدایا
 عبارت بود از میوه خشک و شیرینی و معادن که
 در زمان خود منقوش نموده بودند . چون
 رفته رفته امر پیرایه و زینت افزوده گردید
 لازم آمد که هدایا نیز نفیستر گردد . یکی
 از پادشاهان شروع نمود بفرستادن شاخهای
 زرین عمر مردم و میوه خشک بزر و طلا مبدل
 گردید . قیصره مردم را بدادن هدیه ناچار
 مینمودند و خود نیز هدیه میدادند . این عادت
 تا چندین قرن بعد از بعثت حضرت عیسی باقی
 ماند . پس رهبانان و احبار بهانه اینکه این
 از آثار ایام جاهلیت است خواستند منسوخ
 و باطل سازند ولی بنا باعتراض دیگران که

تهادی در اول سال موجب تألیف قلوب و میل
دوستان یکدیگر و تذکر و یاد کاری بر سیل
محبت است و گنابه است از تأسیس مودت و بقای
آن در سایر ایام سال پس در دادن و گرفتن
هدیه ضرری نیست کیفیت تهادی را نتوانستند
منسوخ ساخت این بود که این عادت نیز مانند
سایر عادات باقی ماند و تغییری نکرد و در جمیع
اقطار هم شایع گردید .

در بلاد فرانسه و نمسه عادت این است که
مردم در اول سال نو آنچه از لطائف و ظرائف
و انواع محصولات و ثمرات صنایع و پیشه
خود حتی تألیف جدید و غیر آن نیز دارند
در معرض عام می گذارند و دیگران بغیر اخور
حال خود هدایای اصحاب را از آنها چیزی
میخرند و هر چند بیچاره و فقیر باشند هر آینه
در خریدن یک دو نوع هدیه دریغ نمی نمایند .
در بلاد نمسه هدایا و ارمغان جوانان از همان روز
میلاد که هشت روز پیش از اول سال نواست
داده میشود .

چینیان را در اول سال عیدی است که انرا
عید (خاموش) مینامند . درین عید

خیما و مقصورها از کاغذهای روغن مالیده
بر میافرازند و آتش در آنها بر می افروزند
و بانگ و شعله آنها شادی میکنند .
در خشکی و در دریا بر کشتیها مردم فوج فوج
و موج موج در این خیماهای تابناک و مقصورهای
پر فروغ بعیش و طرب می پردازند .

در ۱۴ شهر فوریه افرنجی انگلیزان عید
بزرگی دارند که مولد (سانت ولنتین) است
حامه ایشان را اعتقاد اینکه آن روز روز الفت
و صحبت مرغان است بایکدیگر و پیش ازین
جوانان درین روز بنام معشوقان خود قرعه
میزدند . اما اکنون فرح و سرورشان درین
روز عبارتست از ارسال و مرسول عاشق
و معشوق بیکدیگر بکتابهای (ولنتینه)
مینامند . عجم ترسایان را پیش از پرهیز ایشان
هیدی است که (کارناوال) گویند یعنی
هید بر خندان یا ایام رفاع در آن روزها داد
خلاعت میدهند . و رومیان در روزهایی که
روز (ساترلایه) مینامیدند و در ماه ایلول
افرنجی بود همین میکردند . در این عید
بر خندان ترسایان تغییر صورت میکنند یعنی

صورت‌های عاریقی می‌گذارند و با ساز و نواز
پای کوبی و گردش در کوچه و بازار هر گونه
مسخرک‌ها و هزل‌ها می‌نمایند . در این اوقات
ملاحظه درجات و مقام و رتبه و پایه چندان
در میان نیست . در (رومیة الکبری) درین
روزها بندگان اطاعت بخواجهکان خود تامدنی
معین نمی‌نمودند بلکه مقام ایشان با مقام
خواجهکان مساوی می‌بود . در یندت دعاوی
قبول نمیشد و اقامه حدود نمی‌کردید و نهادی
داد و ستد عیدی عمومی بود . پاره ازین
عادات اکنون هم در ایتالیا باقی است . عید
برخندان اکنون در رومیه الکبری عبارتست
از تغییر زی و تزویر صورت بانواع مختلف
و تفنن بسیار و اجتماع اهل بچون بایکدیگر
و در روز سیم در هر جا آتشیهای عظیم
می‌افروزند و مجلسهای ولیمه و ضیافت بر پا
می‌کنند .

مردم همه بتماشای آنها ورقص خانها میروند
و تا روز سه شنبه که سه شنبه خاکستر مینامند
عقل اکثری درسرنیست و این سه شنبه اول روز
برهبر است اهل اسپانیول و پورتیکز و قتیکه

به بلاد یکی دنیا داخل شدند تا مدتى برمنوال
 بلاد جنوبي افریج در آنجا نیز رسم عید
 برغندان را بجای می آوردند . از جمله
 تنزهات ایشان اینکه در کوچه و بازار واز دیوار
 بر سر و روی یکدیگر عطریات و بو بپای خوش
 میپاشیدند . در بلاد شمالی شادی عید برغندان
 عبارت بود از ضیافتی بزرگ و پای كو بن
 و بس . هم ترسایان را عموما پس از انجام ایام
 برهیز چله عیدی است که عید (فصلی) یا عید
 باعوث نامیده میشود . اغلب ایشان مخصوصا
 ترسایان روم درین عید چند روز شادی عظیم
 می کنند . در بلاد روس درین عید داد سرور
 و حبور می دهد چه بجهة وقوع این عید در آخر
 زمستان از سرمای زمستان رسته اند و هم از خنکی
 برهیز جسته معاشقه و مصافحه می نمایند و بخیل
 رجوع روح بعضی باعتقاد خود یکدیگر را مبارک
 باد میگویند . هم در واقع زمان عید در نزد
 آنان زمان حیوة نباتات و بیداری قوه نامید
 و رجوع روح باشجار و ریاحین است نه بحضرت
 عیسی که روح او را نکذاشت یعنی چاشنی
 مرك نچشید . خلاصه تخم مرغ حقیقی یا

مصنوعی، یکدیگر تحفه و هدیه میدهند خصوصا
تخم مرغ زرین . اما ذکر اعیاد اسلام با آن
تبرک و معقولیت آنها در میان این گونه اعیاد
کفر و کفر آمیز به هیچ گونه مناسب نیست .
و آنکه ای آداب و رسوم آنها معلوم خواص
و عوام و مقبول اتام و مذکور در کتب احکام
است .

(کجا کیان) را عید مخصوصی است که
شش روز یکشد چنانچه صبح عید بر میخیزند
و نماز کرده فوج فوج گردش میکنند و خردان
بنام مبارکباد عید دست بزرگان می بوسند
و فوا که و نانهای فطیر یکدیگر میدانه می دهند
و ولیها می سازند و بسلامت یکدیگر داده ها
می بمانند و رقصها میکنند تا شش روز تمام شود .
در اکثر بلاد روز اول ماه (مایس) افرنجی
عید بزرگ است چه در آن اوقات بزمان شکوفه
و ازهار و بکاه اعتدال و عشق طبیعت و موسم
بهار داخل می شوند . این روز در نزد رومیان
روز عید موکل ازهار بود . طاق و رواق خاترا را
باشکوفه ها می آراستند و در دیوارها را بالا
و تاجهای ریاحین می بیراستند . اشعار طرب

انگیز میسرودند، و باطعام و شراب منادمت
و مصاحبت و عیش و عشرت می نمودند . در جلّه
بلاد افرنج خصوصاً در رستاقات در پیشگاه
خانهای بزرگان و دوستان خود شاخهای پر برگ
و یادرخت و نبات سبز نهاده شعار (مایس) بجای
میآوردند و برگ سبز میدهند . در جنوبی
فرنگستان خصوصاً در اسپانیول دختری زیبا
بیاد (موکله مایس) میآریند و در جلّه بر سر
نشانیده از آینده و رونده برای او صدقات
و هدایا میطلبند .

در بلاد آسیا در ماه (حزیران) افرنجی
تفرج صحرائی هست و آن زمان زمان فراوانی
و بسیاری شیرمادیان است در نزد ایشان . چگونگی
عید آنان اینکه باید مشایخ دینشان باید سقایت
نمایند پس در صحرای جمع میشوند و زنانرا از جمع
میرانند . شراب دوغ ترش مینوشند و اسب تازی
و تیراندازی کرده و بادوغ ترش که اعظم
شرابشان است چندین روز منادمت و مصاحبت
مینمایند .

در زمان منقلب صیفی که با حساب تقویم
مطابق عید (یحیای محمد) است ، رسم مادت قدیم

بلاد افرنج نصارا عید میکنند و برای اظهار
 فرح آتش افروخته و در اطراف آن میرقصند.
 دوشیزکان بامداد بکاه در چشمتهای جاری غسل
 میغایند و کلهای تازه و تر میچینند و از خدای
 درخواست میکنند که در آن سال شوهری جوان
 و زیاروی و توانگر بایشان ارزانی دارد.
 دعاهاى صبحگاهان ایشان از قبیل برنجی و زنجبی
 و دسته و کر بسته مسجع و مقاست. از این گونه
 ادعیه مسجع و مقاست در اسپانیول و ایتالیا بسیار
 است. اهل (ایقوس) و پاره دیگر را اعتقاد این
 است که در شب دوشنبه عید (یوحنا) هر علقی که
 بادیست کنده شود دواى امراض بهایم است.
 پس علقها میکنند و باین خیال نکه میدارند.
 در زمان پیش در (مالطه) در روز عید یوحنا
 با اسب تازی و دویدن بازی مسابقت مینمودند.
 بعد از این عید عید (پطرس) حواری داخل
 میشد در آن عید هم همین مسابقت را بجای
 میآوردند و برای اظهار مراسم و شمار عید
 فریادها میکردند رقصهای نمودند و سراسبار را
 باشاخهای پر برک و غیره تاجور میساختند.
 در منقلب شنوی یعنی اول جدی که در نزد

نصارا موافق عید میلاد است کارهای بسیار میکنند . از آنجمله پارچهای سطر هیرمی که پیش از دخول این عید بحفظ آنها اقدام نموده اند میسوزانند خصوصا در رستاقات . در جانب شمالی فرانکستان جشنها و شیلانها کشیده میشود و بر روی برف میسرنند و میلغزند . اما این روز پیش از ظهور حضرت عیسی هم عید و بعید (رهول) مشهور بوده است . در بلاد (سکند ناویه) اوقات ضیافت و مهمانیها در قصرها و کوشکهای خارج شهر بوده است که انگلیزان آنرا گرفته نگذاشته اند آن اثر از میان برود این است که در عید میلاد کوشکهای خود را برای اکرام معارف و مهمان نوازی میکشایند . در بلاد ایتالیا در عید میلاد شبیه کهواره عیسی را در میآورند . صورت کهواره که گویا مانند جائی است که در آنجا زائیده شده است با صورت پاره چیزهای دیگر که باعتقادشان دیدن صورت آنها در آنروز عبادتست مصور می سازند .

در بلاد هند اول سال اهل (سیام) غره ماه کائون اول است . پیش از دخول سال عیدی

بر پا میکنند که عید اموات مینامند . درین
 عید عناصر از بعد را تعظیم و تجلیل میکنند
 تا بر ایشان مبارک شود . در تعظیم آب مبالغه
 میکنند و مرایشان را با آب شعفی عظیم و اعتقادی
 خاص است . پس برنج و فوا که با آب میریزند
 و صور غریبه و چراغهای بسیار در آن انداخته
 روان میسازند که در هشتکام شب چون میافروزند
 در میان آب بهجت غریبی میدهد . گویا کیان را
 نیز مانند عید اهل سیام عیدی است که گاهی
 در تشرین ثانی و گاهی در کانون اول بر پا میکنند
 و این عید اول سال نو ایشان است . روز
 عید را با قمار بازی و سرانجواری میگذرانند .
 در بلاد خود چراغان و شهر آیین می نمایند .
 در معابد و خارج خیمها چراغهایی از خیر ساخته
 میافروزند و هر کس می آید بشماره سن و سال
 خود قتیله در آنها میگذارد و با این عید شماره
 سال ایشان دانسته میشود .

(فصل هفتم در آداب و قوانین)

حکما گفته اند که ادب عبارتست از صفات
 حسن معاشرت یا اظهار اتصاف بدان . اول را

ادب حقیقی و دو بین را تصنع در ادب نامند .
 حسن معاشرت مددکاری انسان است مراخوان
 خود را و حسن خلق وی با ایشان . در این
 روزگار آداب در نزد اهل انصاری موجود است
 که بظرافت و لطافت موصوف و موصوفه
 از فرنگان کسانی که با آداب بجز نام دارند اهل
 فرانسه است . این گروه باین فن اعتنای عظیم
 نموده خدمتی بزرگ بآیین و رسوم آداب
 کرده اند .

اینست که زبان فرانسه از حیثیت تحسین عبارات
 و نازکی کلام و مخاطبات بر دیگر زبانها برتری یافته
 است . اما خطاب بدینگونه عبارات اغلب از اعتقاد
 بچنان ناشی نه بلکه در محاورات مادت بدان
 جاری می شود پس نتیجه از آنها استخراج
 نمی شود .

از آداب اهل ایتالیا اینکه صاحبخانه همه مال
 و عیال و غیر آنها را بجهان تقدیم می نماید اما اگر
 زائر بخواهد بقول وی عمل نماید لزه بر اندامش
 می افتد و خشمناک میگردد . گویند که دو کدای
 اسپانیول بامدادی یکدیگر رسیدند پس از ادای
 مراسم سلام و صباح از یکدیگر پرسیدند که جناب عالی

شراب صبوحی نوش فرموده اندیانه . این
 امر غریب شمرده نمی شود چرا که در آن دیار
 و قبیله ملاحظه منصب و پایه در میان نباشد همه
 مردم یکدیگر بلفظی خطاب می کنند که معنی آن
 جنابعالی است . در بلاد نسا علاوه بر القاب
 مناصب و مراتب القاب دیگر در مراسمات
 متداول است و آن لقب پاک نژادی و پاکیزه کوهری
 است و در نزد ایشان بالاتر ازین لقب ثانی لقبی
 نیست . وقتی در فرانسه کشمکش و ستیزه
 بسیار شد بر کسانی که مستحق لقب (مونسیور)
 یعنی سرور من باید بشوند . امرا و ارباب مشورت
 دولتی و اصحاب تقدم را داعیه آن بود که
 باقتضای قوانین آنان باین لقب مستحق
 و سزاوارند . از عوائد قدما اینکه انسان را
 بضمیر مفرد مخاطب خطاب می کردند و اسلاف
 در وقت خطاب مبالغه بسیار نمودند چنانچه
 مفرد را هم بجمع مخاطب خطاب می نمودند .
 اهل نسه بجز خدمتکاران همه کسرا بضمیر
 جمع قایم خطاب می کنند نه بضمیر جمع
 مخاطب . فرانسویان در ایام شورش خویش
 مخاطبه واحدا بجمع باطل ساختند

اما مدت این عادت دیر نکشید .
 از جمله اقوامی که در آداب مبالغه دارند
 اهل چین و ژاپونیا است و این معنی با انتشار خش و غل
 در آن بلاد منافات ندارد . گویند که چون
 دو تن از ژاپونیان یکدیگر متغیر می شوند چند
 دقیقه ایستاده یکدیگر ترحیب می کنند .
 در بلاد چین مهمانان را همیشه یکنوع
 از خوراک تمام شده دیگری بجان می آید نجبت
 و ثنا می کنند . و برای دعوت انسان بولیمه
 در نیچیل و تعظیم مبالغه می نمایند . و مراسله
 نمی کنند مگر بر روی کاغذ لطیف مزین و در
 مدح انسان مبالغه را از حد می گذرانند .

اکنون باید دانست که مردما در اظهار
 نجبات و تجملات عادات و رسوم دیگر کون
 می باشد . در بلاد افرنج رسم نجبت پیرداستن
 کلاه و جنبانیدن سراسر است . در جزایر بحر جنوب
 بمالیدن طرف پینه است یکدیگر . در بلاد
 امریکا عادت طایفه (استیو) در مودت نیز سائیدن
 بینی است یکدیگر . در بلاد ژاپونیا تعارف
 در خانها بزانو درآمدن در برابر یکدیگر و در
 کوچه و بازار باشاره بزانو درآمدنست .

تخت کوچکان بزرگان آنکه بعد از درآمدن
 بزانو درپیش وی سجده می کنند . و گویند
 که بعد از سجده درپیش خواجه برای اجلال
 وی و برای باز نمودن که پایه او پست تر از آنست
 که با او روی شود پشت بر میگردد .
 چنین را در تخت هشت درجه است . درجه
 اول که ادنا درجاست چسباندن دستها بر هم
 و نهادن بر سینه و برداشتن است .

دویمی بعد از این کار با تمام بدن میل نمودن .
 سیمین با اشاره بزانو درآمدن نه با فعل . چهار
 مین با فعل بزانو درآمدن . پنجمین سجده بعد
 از زانو درآمدن . ششمین سجده را سه گانه
 نمودن بعد از درآمدن بزانو . هفتمین آنکه
 بزانو درآیند پس برخیزند پس بزانو درآیند
 و سه مرتبه سجده کنند . هشتمین که برتر از
 جمیع است و (ستغوی قیوقو) نامند و مخصوص
 پادشاه ایشان است این است که تخت گذار
 بزانو در می آید و سجده میکند و سه مرتبه
 در حضور پادشاه برخواست و می ایستد .
 (کیاکیان) را از آنانکه حضری نیستند ماداتی
 معلوم است . چون کسی زیارت یکی از اعیان

قبیله می‌رود در طرف راست یا چپ بزرگ خیمه
 گردیده یا بروی دو پاشنه و یا بزرگ زانو
 خاموش می‌نشینند و زانوی دیگر را بطرف
 صاحب خیمه بر می‌گرداند . در این حال اگر
 صاحب خیمه در راست نشسته باشد . همان
 زانوی چپ را بلند نموده بطرف او بر می‌گرداند .
 و اگر در دست راست نشسته است زانوی
 راست را بطرف او بلند میکند . دراز کردن
 مرد دست خود را در مجلس خود بی ادبی است .
 چون بزرگان (کیما کیسان) بیدن یکدیگر
 می‌روند برسم تعارف بعد از نشستن و چند دقیقه
 گذشتن شروع میکنند . چون کسی بزرگ
 خود را اعزاز میکند با زانوی راست بر زمین
 می‌نشیند و مقدم بدن خود را گردانیده دست
 خود را پهن‌ها دراز میکند و با الفاظ تحیت
 بسلام می‌آغازد و بزرگ دست بدست او
 سایان جواب تحیت باز پس میدهد . و از آداب
 در نزد ایشان اینکه صاحب خیمه همیشه در صدر
 حتی بالاتر از جای رختخواب می‌نشیند و پایه زنش
 در صف نعال است و بزرگین دکان برای کشیدن
 و چای برای نوشیدن تعارف میکنند . ولی

قبحان اول بزرگ خیمه راست و دو بین زنش را
 پس مهمانانرا اگر زائر در وقت غذا داخل
 شود اندکی گوشت هم تعارف می کنند .
 اثرالذرا نیز نسبت به مراتب مردم قوانینی است .
 اما در بلاد آسیا چند آنکه چینیان هیچ طایفه
 در آداب و مراسم مبالغه و افراط می کنند .

آداب پیشینیان فرنگان نیز نزدیک با آداب
 حال چینیان بود . درباره ممالک افرنج ساق
 نایکزانو بزمین نزدی شراب برای پادشاه
 نریختی . چون پادشاه خواستاری برای گرفتن
 شهر بانوئی یعنی دختر پادشاهی وعقد نمودن
 آن فرستادی پس از عقد چنانچه رسم بود
 خواستار پای برختخواب شهر بانو نهادی یعنی
 از جانب پادشاه خود صاحب این فراش شدم .
 در بلاد اسپانول کمیرا نرسیدی که دست بانوی
 ملک زند اگر چه بر زمین افتادی . در یکی
 از کتابهای اسپانیولی خواندم که یکی از ندیمان
 پادشاه از دیوان کریخت بجهت اینکه روزی
 بهراهی بانوی شاه در تماشا بودند ناگاه بانو
 بر زمین افتاد و ندیم بی اختیار خواست که وی را
 از زمین برگیرد . پس از آن کسی نشانی

ازو در سرای ندید . فرانسویان در باب آداب رسوم و حقوق لازمه قوانین جداگانه بود . گویند که یکی از ملکه فرانسه پیراهن خود را از برای گردانیدن در آورده بود و پرستارش پیرهن دیگر در دست داشت تا بگرداند در آن هنگام امیره داخل شد و بر حسب قانون بایستی که امیره پیراهن را بر ملکه بیوشاند تا او پیراهن را بپیرد امیره دیگر از در درون آمد بر حسب قانون بایستی آن دیگر پیراهن را بر ملکه بیوشاند در مدت دخول و ایضای مراسم دخول و دست بدست گردانیدن پیراهن مبالغی وقت ملکه بپجاره از سرما عیلزید و آنان آداب مراسم پجاری می آوردند . دیگری از آداب دختران پادشاه و امراء و بزرگان این بود که بامداد شب ازدواج عروس در دواج هر هفت کرده اطراف لباسش باد کرده می نشست و با این هیئت پادشاهان و بزرگان کشیش بزیارت ایشان می آمدند . سائر زنان خانه نیز با هیئتی ریخته پاشیده بر روی کت واری می نشستند و کسانی که به تبریک زواج می آمدند می پذیرفتند . گویند که این زنان بدان

هیئت می نشستند تا از پذیرفتن زواران خلاص
 میشدند و همانا اشاره بدین عادت است ~~که~~
 یکی از مؤلفین بطریق تمکم و زتیف میگوید
 زهی عادتی که آدمی اختیار بی ادبی و بیشری
~~کند~~ وزن تازه شوهر را مانند باز میچد
 و عروسمچک بر رخت خواب بنشانند و مردم
 فوج فوج بنماشای او آیند آیا این عادت
 از غرابت بجز تسلی آن در ~~کتاب~~ چیزی
 میبکاهد .

پوشیده نیست که عادات فرنگان بلاد
 شمالی سبکتر و اهلوتر از قوانین جزو بیان است
 بی آنکه اینمغنی مضرعی بملوک داشته باشد .
 یکی از ناخدايان انگلیز میگوید که روزی
 و در دیوان ملك (لاغوس) بودم و او پادشاهی
 سیاه است . دیدم که ندیمان پادشاه بادت و زانو
 خود را بر زمین کشان پیای تخت پادشاه
 میآمدند پیشانی و روی بخاک میمالیدند پس
 پادشاه پارچه کوچتی که بکندیدن مشرف بود
 بدیشان میداد ایشان از آن گرفته بپشت خود را
 بر زمین کشان بر میکشند این است قانون دربار
 پادشاه (لاغوس) .

در زمان سابق در تقدم و پيشی ستيزها
 در مواكب و در بارها واقع ميشد . حتی
 آنكه پادشاهان تا در باب مراتب و محل
 ايلچيان خود را در مواكب و در بارگاه با يكديگر
 همداستان نمی شدند ايلچی بنزد يكديگر نمی
 فرستادند . و گاه ميشد كه برای تعيين واجبات
 اين امور بی فائده و القاب و نعوت عبث زمانی
 بسيار مشغول ميشدند . باری در ديوان ملوك
 تعيين مراتب تقدم از چيزهاي نيست كه در آن
 باب سهل انگاری شود . در هزار و هشتصد
 و هشتاد عيسوی در هنگام ازدواج شهمزاده
 فرانسه كه وليعهد مملكت بود امر غریبی
 اتفاق افتاد . چنانچه (اميرة) خواهر
 امير (لاسك) ميخواست كه بعد از فراغت
 خويشان پادشاه از رقص برقصد چنانكه
 مرتبه او بعد از مراتب ايشان باشد . بزرگان
 دولت پادشاه عريضه نوشتند تا اذن ندهد
 چه اين معنی را موجب اخلال در ديوان
 ميدانستند . و زنان نخواستند كه بعد از رقص
 او حاضر شوند و برقصند . (لويزانزدهم)
 زنان را ناچار بحضور نمود . زنان پنداشتند

که رقص بعد از (امیره) موجب کسرشان
ایشان است .

در بلاد فرانسه و غیره از بلاد افریج عادت
این است که در هر سال با پاره کاغذ دید و باز
دید نمایند . چنانکه هر که بدیدن کسی میرود
اگر بخواهد پاره کاغذی که اسم خود بدان
نوشته است بدربان میدهد بی آنکه داخل خانه
شود و دیدار بجای آمده است . و پذیرفتار نیز
در مقابل همین کار میتواند کرد . از عجایب
اینکه در آن روز بسیار کسان با کاغذ پاره
یکدیگر را زیارت میکنند بی آنکه در اثنای
سال ملاقات جسمانی میان ایشان واقع شود .
گو یاد آن روز ملاقات همه ملاقات مینمایند .
این است که آرزو روز نشاء و شادی
و مبارکیاد است در هر سو . پس از آن
هر کس به پی کار خود میرود . از ترسایان
انگلیز و متفقہ امریکا پاره هستند که
بخلاف عادات بلاد خورد مخاطبه بضمیر تعظیم
نمی کنند و هر کس را بدوست من خطاب
میکند و هرگز مانند فرنگان کلاه از سر
بیرون نمی آورند . از چیزهای غریب یکی

هم اشتراك همی مردم است از ارباب مروت
 و غیره در مهمانوازی . این عادت ارایام قدیم
 در همه جا جاری و در هر بلدی متداول و متعارف
 بوده است و تا اکنون هم در میان پاره بحال
 خود باقی است . انبیاء عظام در مهمانوازی
 اکرم الناس بوده اند . ابن فضیل در عرب
 طبیعی است . و کرم همیشه در میان ایشان
 از واجبات . بادیه نشینان وقتی که مهمانی
 بر ایشان وارد میشود ذبحه برای ایشان
 میرند . و پاره هستند که پای مهمانرا
 میشویند و نان و نمک باوی میشکنند و از انگاه
 باز تا زمانی که در نزد اوست در حایت
 و صیانت اوست . اما باوجود این فضیلت
 خصلت بدی هم دارند که آن اضرار و کزند
 مسافران است در بیابان و برهنه ساختن
 ایشان از مال و منال و رخت و غیره و بحال
 هولناک سردادن و بگریه زاری وی رحم
 نیاوردن . ولی از عادات ایشان اینکه چون
 مسافر پای به آستانه ایشان نهاد اکرام و احترام
 او را بد آنچه مقدور و میسر باشد بر خود فرض
 میشمارند . صاحب خانه رخت و خواب

خود را به مهمان وامی گذارد اگر غیر از آن
نداشته باشد . حتی اگر دشمنی وارد شود
اکرامش میکنند و تا در مساحت ایشان است
در امانست اما شاید پس از بیرون رفتن می
کشند . پاره را کان اینکه از بادیه نشینان کسانی
هستند که مهمان را تا در منزل ایشان است
در نهایت صدق و صفا خدمت میکنند اما
بعد از بیرون رفتن او را بقتل میرسانند .
اکرام ضیف در نزد خیمه نشینان و ارباب
زهد و قناعت عادتست . و در حقیقت این
امر در نزد ایشان موجب کلفت چندان نیست
در صورتی که مهمان باندک چیزی قانع میشود .
عادت قدمای اهل نمسا آن بود که مهمان
نوازی را بر میزبان واجب دانستندی . اگر
میزبان تنگدست بودی مهمان را بخانه همسایه
خود بردی و بایکدیگر نواختندی . و چون
عادت رومیان تن پروری و ترفه درخورش
و آشامیدنی میبود و ایتمنی با بسیاری مهمان
منافی میبود از جانب دولت کسانی مخصوص
معین گردیدند تا غر بار را تلقی نمایند و اکرام
کنند . در بلاد عجم در راهها و دهها و شهرها

کاروانسراهای بزرگ هست که از برای آینده
 ورونده ساخته اند و کسی از ایشان چیزی
 نمیخواهد و فائده این جایها اینست که
 مسافری را از سرما و گرما نگاهداری میکند
 در بلاد اسلام از چله میانی خیر نشستگاه و
 آرامگاه و سقاخانه است و در بلاد عجم و
 هند و ترك آب انبارها با خرجهای كزاف
 میسازند و پاره از آنها مشتمل است پیلهای
 سنگین سخت تراشیده و بنای عالی و پاره
 نیز هست که اهالی ده برای خیرات میسازند
 و شاید خادمی با اجرت خود برای خدمت
 طابری تعیین میکنند و در پاره دیوها نیز
 غرابا با اکرام میوها و فواکه و شیر و ماست
 و هیزم و گاه اکرام میکنند و زنان گل
 و شکوفه تعارف ایشان میکنند

اکنون باید دانست که چون در بلاد افرنج
 آمیزش و معاشرت و آمد و رفت بسیار کردید
 و نوازش مهمان از آشنا و پیکانه دشوار شد
 ناگزیر کردیدند بر اینکه برای خرید و فروش
 مایحتاج از برای آینده ورونده جایهای مخصوص
 بسازند و باین واسطه از درد سر مهمان رستگاری
 یابند

اما در میان بلاد افرنج بلادی نیز هست
که مخالطت و آمیزش با ساکنان آنها آسانست .
در آن بلاد مهمانانرا باندک چسبیری مینوازند
چنانچه در بلاد (زوج) و (ایقوسیا) است
و در پاره بلادی که هنوز مدینت رسوخ نیافته
است و توحش در میان ایشان باقی است اگر
کسی بگذرد و بامال و جان سلامت بیرون رود
منتهای سعادت اوست . در بلاد ارناود و پاره
بلاد مورا و بلاد عرب و قفقازستان و اکثر
جایهای افریقا اگر کسی مسافرا بکشد کسی
یاری نمی کند بآنکه اگر از دستشان بر آید مال
و منال او را نهیب و تاراج می نمایند و خود او را
مانند اسیران می فروشند . گویند که اعراب
بادیه چاههای بیابان را می انبارند تا راهگذران
نه بینند و از تشنگی هلاک شوند و ایشان متاع
او را به یغما برند . در بلاد ارناود از فلت
مروت و بدسلوکی مردمان دیهای همجوار
بایکدیگر می ستیزند و می برحاشند حتی اینکه گاهی
اهل خانه از ترس اهل خانه دیگر مدت ها از خانه بیرون
نمی تواند آمد و مردان هر گاه بیرون می روند
سرا یا مسلح و غرق آهن می روند . از خصایل
نیکو در بلاد ارناود اخلاص نبت در خدمت

تبوع و یاری نمودن بدوست . چرکسان
در شفقت و مهربانی مانند ارناداند . اینقدر
هست که گاهی یکی از اهل قبیله دیگر یا پیکانه
محض را در خانه چر کسی جایست میکنند .
و اگر زنی در خانه بطفلی شیر دهد در نزد همه
اهل خانه محترم و مانند یکی از اهل آن خانه
می شود و معامله برادری و خواهری در حق او
می شود .

از مادات (کیماکیان) اینکه اگر کسی
از مهمان خود شیر و ماست در پیغ دارد جزایش
این است که باید کوسفتندی بکشد ، اهالی جزیره
(سوماترا) را با توحش ایشان مادت غریبی است
در حق غریبا خصم و صافرنکان . در اکثر
قراء بنائی است (بلی) نام مردم در آنجا جمع
نیشوند و غریبارا بدانجا فرود می آورند .
چون شب مسافری میرسد دوشیزکان بالباسهای
پاکیزه خود را می آرایند و زنان و مردان
از پی ایشان روانه میشوند تا مهمانان را
زیارت بکنند و او را در جی پر از عطر هدیه
میکند و پیران حاضر شده او را می ستایند
و زنان در کرد او حلقه زده منتظر می نشینند

تا مهمان در عوض درج از قبیل آینه و بادزن
و مانند اینها چه هدیه دهد . شاید مقصد
ایشان از این عمل اینکه چیرنی یادگار از او
بستانند تا فراموشش ننمایند و شاید عاقبت این
زیارت بیسای کو بی و خنیاگری و شادی و
نشاط تام منجر شود . از نازکی و آداب زنان
بعض جزایر روم این بوده است که پیش مهمانان
میرفتند و ترحیب ایشان نموده قدمشان را مبارک
باد می گفتند و اظهار فرح و سرور می نمودند .
اما از چند گاه باز این نازکی از میان برخواسته
است .

✽ فصل نهم در بندگی و استعباد احرار ✽

پوشیده نیست که مردم همیشه آزادی را
که بهترین و برترین آنچه مرآدهی راست
طالب و مایل بوده اند و در حدیث نبوی نیز
اشاره بدین معنی هست . اما بیشتر مردم
انسان را از این حریت عظمی محروم ساخته اند .
پیش ازین در زمان غیر مائوسیت نیمه روی
زمین بغیر حق در زیر عبودیت نیمه دیگر بود
و تا اکنون هم بندگی و استعباد باکرانی و
ناهمواری در اکثر بلاد باقی است . این

قضیه نسبت باشخاص نه بلکه نسبت بجمع
 ام است . در آسیا و افریقه از زمان قدیم
 عادت این بود که اسرای حرب را خرید
 و فروخت میکردند . قدمای تاتار سوار بر اسبان
 شده بدیار اعدا تاخت میآوردند و مردم را
 گرفته ببلاد بعید میبردند چنانچه دیگر روی
 وطن خود نمی دیدند . اکنون هم در قفقازیه
 وحشیانی هستند که سوار اسبان میشوند و
 همسایگان ایلغار می کنند و از زن و مرد و کودک
 هر کرا در می یابند میکینند و باریسمانها بفترک
 اسبان بسته در تنگنای کوهها پنهان می نمایند
 و در وقت فرصت از راه بحر سیاه ببلاد ترک
 و عجم برده میفروشند . این عادت در میان
 یونانیان و رومیان و اهل مغرب نیز نسبت ببلادی
 که فتح می نمودند بود . و هم از ستمکاری میان
 پدر و فرزند جدائی می انداختند و ایشان را
 بامکنه دور از هم می بردند چنانچه بنده بازدگی
 سخت میریست و یا از اندوه میبرد . یونانیان
 جایهای دور از شهر و قصبات را بدستیاری
 بندگان آباد می ساختند و کار بندگان کشت و کار
 زمین و مزارع بود و محقق است که اهل اسپارته

از بی مروتی و سسنگین دلی بایندگان مسامحه
حیوانات و جانوران می نمودند .

در شهر رومیه الکبری بندکی مانند بندکی اعصار
وسطی یعنی بقاعده تحریر و مکتوب بود .

چنانچه بنده بدستگیری ~~حکسب~~
و کار خود نفس خود را از خواجه خود
میتوانست باز خرید . حتی اینکه اکثری
از بندگان خود را خریده در میان ایشان
خواجه وار زندگانی می نمودند . قدمای اهل
اسوج گذران ایشان از تاخت و تاز دریائی بود
چنانچه اکنون پیشه پاره مردم است یعنی
آینده و رونده را در دریا می گرفتند و در خشکی
مفروختند . گویا این سوداگری را چنانچه
دیگران در بحر سیاه میکنند آنان در بحر ظلمات
می کردند .

از قراری که معلوم میشود بندکی در هیچ
مملکتی شایعتر و سختتر از مالک افریقیه نیست .
این تجارت از ایام قدیم در میان ایشان متداول
بوده است . قدماء مصریان نیز خرید و فروش
بندگان می نمودند . اکنون هم در هبائل قدیم
و در مقابر کنار نیل صدورتهای بندگان از هر

نوع و از هر جنس دیده میشود که صفها آراسته
اند و در پیش روی خواجکان باغل و زنجیر
روانند . در بلاد افریقیه دریا بار از میان
ممالك که منشأ بندگی است سوداگران سیاهان
برای خریدن ایشان می آیند . چنه ملوک
رعایای خود را و پدران فرزندان خود را
می فروشند . و پیش ازین گفته شد که فروش
ایشان در پاره بلاد آسیا متداول است
خصوصاً در زمان قحط و غلا که چون پدران
از نگاهداری فرزندان در میمانند بیهای طعام
و خورش ایشان را می فروشند و اگر فروشند
از کرسنکی میبرند . این است که فرزندان
بندۀ خریداران میشوند . در بلاد هند
(مهرات) بیشتر اولاد خود را از کنیزان خصوصاً
دختران را بحرم سرای بزرگان می فروشند .
در خیوه خوارزم بعد از مرگ پدر اولاد آن
همخواه او را می فروشند . در افریقا بازار
برده فروشان همیشه پراز غلام و کنیز است
و عادت حرمسرایها و غیره از انجاست .
فرنگانی که در جزائر وطن گزیده اند
بعادت خریدن بنده آنجاها معتاد شدند .

این معنی مؤدی آن شد که بعد از اهلاك جمع
 کثیری از اهل امریکا با ظلم و ستم غلام و کنیز
 سیاهی که از بلاد و براری افریقیه میخریدند
 و در غل و زنجیر با کشتیهای نامناسب و بد
 بخرائ میاوردند و بدترین و ستمکارترین
 برده فروشان آنها را میخریدند بجای ایشان
 نهادند ، خرید و فروش غلام و کنیز کو با
 درین زمان مدنیّت ایشان متروک شده است
 و لکن در جزائر بندکان که از افریقیه میاوردند
 هنوز باقی است و لکن نه بشدت پاش ازین ،
 چه خواجه بنده خود را کشتش و اضرار
 نمی تواند چنانچه در این جزائر در حق فرنگان
 پاش ازین میکردند مثلا خواجه پارچه زمینی
 به بنده خود میداد تا میکشت و از ثمره کشت
 خود نفس خود را از خواجه میخرید و آزاد
 میشد ، در پاره بلاد متفقہ امریکا با اینکه
 امر بندکی از میان برخاسته است هنوز اثری
 از آن باقی است ، اما حریت و آزادی
 در آنجا کاری میکند که شاید بندکان عاقبت
 بر خراجگان تفوق و برتری میجویند ، گویند
 که دول غربی امریکارا مدتها عادت این بود

که در بحر روم کشتیهای فرنکان را تعاقب
 می نمودند و نصاراتی که در میان آن کشتیها
 بود بجای بندگی می گرفتند و می فروختند چنانچه
 بلاد تونس و جزائر و طرابلس از این قبیل
 بندکان پر و مملو بود . و چون این بندکان
 اکثر در بلاد خود باناز و نعمت پروریده بودند
 تاب ستم و جور ایشان نمی آوردند و هلاک
 میشدند . اما از آنکه باز که در میان دول
 مخالفه سیاسیه و دوستی و آشتی نبر پاشده است
 این عادت از میان برخواسته است . و گویند
 که در پاره بلاد فرنک تجارت بنده در بحر روم
 بوده است .

آنچه تا اکنون ذکر شد در حق اسیر است
 یعنی بنده که حقیقی میتوان گفت . اما
 استعباد آنست که انسان بی آنکه بنده باشد
 مال دیگری محسوب شود که اینهم در حقیقت
 نوعی از بندگی است و در بلاد فرنک از ایام
 قدیم بوده و اکنون هم هست . چنانچه
 اربابان مزارع و ارباب حقوق کنشاس
 فلاحان را استملاک میکنند و فلاحان و آنچه
 در دست ایشان است مال ارباب است و ارباب

در فلاحان و مال ایشان مانند حیوانات و اراضی
تصرف مالکانه میکند . و فلاحان نیز
از روی غفلت و نادانی گمان میبرند که اینهمه مال
در حق ایشان روا و جایز است و استحقاق آزادی
خود را نمیدانند . این قاعده تا در آخر قرن
هجدهم از تاریخ نصارا از مالک فرانسه با تکلیف
برنخاست . در بلاد (اسطونیا) و (لپونیا)
مردم همه در تحت ملک ار بابان بودند ولی بعد
از فتوح آن بلاد مردم آزاد گردیدند و اراضی
دیوانی گردید با اینکه پیش از آن اراضی را مال
پدران ار بابان میگفتند و آن بیچارگان باینجه
فقدان حریت و باینجه نداشتن اراضی همیشه
بدبخت و اسیر بودند .

اکنون باید دانست که کیفیت استعباد
تا اکنون در بلاد روس پایدار است چنانچه
فلاح را نمیتوانند جداگانه از مزارع بفروشند
بنوعی که میشود بسیاری از فلاحان از دیاری
بدیاری در تحت امر خواجه نومهاجرت کنند .
در مسکو صاحب ملک بجز کشتن هر نوع تصرف
بفلاح خود نمیتواند کرد . میتواند او را در بیرون
و بالندرون خانه خود نکهد و دیالیکه مانند پرستار

و خادم سازد و باینکه صنعتی و پیشه بوی بیاموزد
و تزویج و تزوج ایشان در دست ارباب است
و آن فلاحان از جهالت می پندارند که منتهای
معادتهایشان این است و پیش ازین بسعادتی نمی
توانند رسید باینکه در دنیا برای همین زندگی
میکنند .

در بلاد چرکس نیز این نوع خدمت موجود
است . ارباب در وقت ازدواج فلاحان خود را
حاضر میکند شاید او را بفروشد یا می بخشد
و حق کشتن هر کدام هم که بخواهد دارد .
اما هر فلاحی که تعهد فلاحت زمینی میکند تصرف
ارباب باو بقتضای نمی شود بلکه باید باعزیزه
او باشد . در بلاد افلاق چغاعتی هستند از قبیل
لولیان خیمه نشین که در تحت تملک امرا آن
بلادند . امرا میتوانند آنان را بفروشند
یا ببخشند یا با جاره دهند . زنا شوئی ایشان
در دست خواجگان ایشانست . اگر یکی از آنان
بی دستوری خواجه زنی از جنس خود و از
کنیزان غیر خواجه خود گیرد اولاد نرینه اش
ازان خواجه و اولاد مادینه اش ازان بانوی
اوست . و اگر از جنس خود زنی گیرد و یا زنی

از ایشان باغیر جنس خود شوهر کند خواهجه
حق فسخ نکاح دارد . پس معلوم میشود که
اسارت و بندگی در ایشان از همه جادشوارتر
و سخت تر است .

(فصل دهم در عقاید باطله و بدعت و اوهام)

عقاید باطله در نزد اکثر ملل . وجود است .
هیچ ملتی نیست که مبتلا باین درد نباشد .
و ریشه این ضلالت و کراهی وقتی کشیده
خواهد شد که بین پیشرفت و ترقی چنانچه باید
کوشها سفته و چشوها کشوده حق ظاهر
و ناحق باطل شود (ولو کره الکافرون) .
این هم بکثرت علوم و معارف و تهذیب اخلاق
و کمال نفس وابسته است . بدعت و ضلالت
در روستا بیش از شهر و این هم مانع پیشرفت
در علوم و فنون است . از کراهی یونانیان با اینکه
دانشمند ترین مردمان بودند اینکه اسیر تقلید
بودند . چنانچه در مهجرات خود بکاهنان
مراجعت و از ایشان استشاره و استخاره میکردند
و ایشان را میان خود و آله خود واسطه
قرار میدادند تا از غیب خبر دهند . در میان

رومیان دانشمندان بودند که ادعای علم غیب دانی
می نمودند و بادانه چینی ماکیان نذر کرده
و پریدن مرغان وروده و احشای قربانها
از غیب خبر میدادند . با اینکه { سیمرون }
میگفت که من باور نمی کنم که این چیزها بتوانند
بمردم ببلعاند مگر اینکه پیروان خود را بخوانند
استهزا و مسخره نمایند . اما در واقع ثابت
شده است که غرض ایشان سخریه نبوده است
و به همین سبب حیل و افسون ایشان پنهان مانده
ملتها در میان مردم باعزت و حرمت زندگانی
کرده اند . در میان فرانسه و یان قدیم کاهنانی
بودند (دروید) نام که دست غریبی و مهارت
و بطش عظیمی بر ملت داشتند . بتقریب قربان
امر می نمودند . بتدبیر امور دولتی مداخله
میکردند . پچنک و آشتی بدخواه خود فرمان
میدادند .

از بدعتهای فاسد اکثر جهلا و نادانان
تمسک و دست آویزی ایشان بشعبده و نیرنگ
است . در بلاد آسیا طائفه ایست که خود را
بلباس کاهنان و اهل کرامت می آرایند و چون
کسی بکار و مهمی شروع می نماید برای نیل

مقصود ایشان را میطلبد و درخواست دعا
و نفس از ایشان می کند . هر کس بیلایی
دوچار و بدردی گرفتار میشود دفع آن بلا
و چاره آن درد را از ایشان میخواهد .
عادت این طایفه آنکه خود را بشکلهای مهیب
و هولناک می آریند . مونی سترند و شانه
نمی زنند خرقه و ژنده مضحک و کران می پوشند
و لباس خود چیزهای عجیب از قبیل آلات بدصدا
می آورند و دست غربی بخیمه و افسون
و فریب عوام دارند . مثلاً از اعضا و جوارح
خود هر کدام را می خواهند بیچ و تاب می
دهند و بدست تمام می لرزند چنانچه عوام کان میکنند
که ایشان را بار و حایان سر و کار است . ادعای
باران بارانیدن و ابطال سحر و جادو و استنباط
نقص سیر و کناه از روی مقصر و کناهکار
می نمایند . چون ایشان را برای معالجه بیمار
میطلبند حیل های سخت استادانه بکار میرند .
هنر ایشان منحصر به نیرنگ و افسون است .
چون کسی بخواند داخل ساسله ایشان شود
پروشان او را بسر دم خود برده و روزی
چند بار در خلوت بسر میرد چنانچه کویا

از فیض اسرار خود چیزی باو نلقیه مینماید .
 در (غروالنده) که از بلاد یکی دنیا است
 طایفه ایست شبیه به ژنده پوشان آسیا که
 ایشان را (انجیقویه) میگویند . در سودان
 هم گروهی هست بنام (او بیعه) و (اوتانیه) و گروه
 دیگر است (طاهوره) نام که در هنگام شداید
 و گرفتاری بایشان التجا میبردند و آنچه
 میکردند امثال می نمودند اگر چه قربان کردن آدمی
 بودی . گروهی از وحشیان جزائر سیلانرا
 اعتقاد آنست که آنچه با آدمی ارشور و بدی
 میرسد از شیطانست پس اگر کسی به بیماری ترسناکی
 دچار شود خورشان و نزدیکان او بگردش فراهم
 آمده ساز می نوازند و آوازه میخوانند و باهنگ
 آلتی که آنرا طمطم میگویند رقص میکنند
 تا دل شیطان را بدست آورند . آنگاه
 آهسته آهسته رقص را قویتر میسازند و برای
 کوبی و تمایل می افزایند و گاهی یکی از میان
 ایشان مدهوش وار صیحه و فریاد برمی آورد
 که شیطان افاضه اسرار بدو کرده است و جزائی
 که بیمار بعد از موت می باید خبر داده است .
 فرنگان علمای اسلام را سرزنش میکنند که

کویا بواسطه دعا دوارا فراموش کرده اند و با اعتقاد
تیمیه و عزائم ترك علم طب نموده اند . و حق
اینست که عزیمه و تیمیه نیز از عموالند
قدماست . در صحرائ مصر صورت جعل
و خنفسا از سنك و كل یافت میشود که قدما
مصریان آنها را با خود میداشتند . در جزیره
مادا کا شفر بتی است که چنانچه مصریان قدیم
جعل و خنفسا را تیمیه می نمودند ایشان شکل آنرا
می نمایند .

از بدعت (کیمیا کیان) است که برای
صلوة و دعای ذات باری اختراعی خاص نموده اند
. صیغه صلوة و دعا را بر عمودهای نویسنند
و چون عمود را میگردانند میگویند که این دعا
بعرش فرارفت و موقع قبول یافت . و بشدت
تجرب درین باب ستونها ساخته اند و در بر آنها
کذاشته که مانند چرخ آسمان خود بخود میگردد
و بر آن ستونها صیغه صلوة و دعا را نوشته اند
و ستون پرستش مینامند .

فرنگانرا اعتقاد این است که چشم زخم
و عین الکمال محض وهم و خیال است اصل
و فصلی ندارد . هندیان از حیثیت بدعت از

همه قوم پیشند اگر چه مذهب و تربیت هم شده باشند . پیش ازین گفته شد که از چله بدعت ایشان سوزاندن جنه مردگان و سوزاندن زنان است زنده زنده با جسد شوهران . هنوز در اعتقاد اینست که هر که باذن ایشان در پرستشگاهها خود را بکشد از زمره شهیدان است .

این است که در معبد های می بینی یکی با گوشت پخت خود خود را بقناره زده ایستد آویزان میماند تا جانش در می آید . پاره با سلاح تیر و تندی خود را میکشند . پاره دیگر خود را در زیر گردونه که هر سال در موکب عید در (جاگرنات) میکردند انداخته خورد و پامال میکردند . از بدعت های هندیان یکی هم اینکه طایفه هستند که خود را قرا و درویش مینامند و انواع عذاب صفت و پیشه خود ساخته اند و می پندارند که تعدیب نفس در دنیا موجب راحت در آخرتست . و اجر آن در آخرت زیاده بر تمتع و برخورداری از تعظیم و احترام مردم است در دنیا . اینان در بدعت بانواعند . گروهی سالهای سال شبانروز بار پا و یا درختی تکیه داده می ایستند و ترك

خواب و آسایش مینمایند . گروهی دیگر دست‌ها را مشبك كرده همیشه بر سر مینهند و مردم مانند كودكان خوراك بردهن ایشان ميكذارند .

پاره هستند كه نميخواهند هيچ پارا استعمال كنند پس هميشه ميخواهند و راه رفتن ایشان بغلتیدن با بهشت است . از بد عثمای هندو اينكه چون از بهبودی بیماری دست ميشويند او را برده برود كنك می اندازند تا در میان امواج غرق شود و اعتقادشان اينكه هر كه بدین مرك بمیرد بی حساب داخل بهشت میشود . اگر بیمار بخواند بخاند خود بر گردد یا اينكه تداوی كند خانگیان و اقارب او حقیرش می شمارند و كینه میورزند و نمی پذیرند اگر چه پیش از آن خیلی هم در نزد ایشان كرامی وار چند باشد . پس او را میراند با اعتقاد اينكه این مرتبه عظمی را یعنی مرتبه غرق شدن در غر كنك را شایسته و مزاوار نیست . دیده شده است كه بسیار از این بیماران فریاد وزاری می كنند و التماس و درخواست مینمایند كه مانع زندگانی ایشان نشوند اما آنكه بشنود

کیست . خویشان از روی نامهربانی و سنگدلی
 و بقوت بدعت دهانش را با کل می اثبازند تا
 صدایش بیرون نیاید و زود تر بدان ثواب عظیم
 نائل شود و او را بنهر می اندازند . گویند که
 در بتکاله اهالی چندین ده کسانیند که از غرق
 در نهر کنک خلاص شده از مرض بهودی
 یافته اند اما بخانه خود راه نیافته اند . همچنین
 از بدعتهای هنود نفر و اکراه ایشان است
 از دو گروه که ایشان را پاریا و پولیا می
 نامند . این دو گروه بجهت استکراه و نفرت
 بادیگران خلطه و آمیزش نمی توانند کرد و باید
 از دیگران کناره جویند و دوری گزینند .
 اگر نزدیک بکسی روند شاید مستحق قتل شوند
 خصوصا اگر نزدیک یکی از برهمنان شوند
 که کشتن ایشان حتمی است . کسی نمی داند
 سبب این کراهت و موجب این نفرت چیست .
 در نزد هندیان معروف چنین است که این دو
 طایفه از ازل مکروه بوده اند . میگویند که
 پاریا هم از پولیا نفرت میکنند و او را مانند
 سگ نجس العین می شمارد . همچنین هنود را
 بسایرین از اسلام و کفار بغض و کین

غریبی است حتی اینکه طرفی که ازان مسلم یا
 کافر آب نوشیده باشد آزا نجس میدانند .
 از امور ناملایم و نامناسب یکی هم سخت گیری
 و اهانت اهل کتاب و اضرار و ستم براهل
 کتاب است و زیاده معامله شدیده بر آنکه
 در شریعت سمعه و سهله مطهر محمدی موجود است .
 نصارا مدتها از یهودان تنفر می نمودند
 و ایشان را خوار داشته و فایز ظلم و جور
 بایشان روا داشته از بلاد خود میراندند .
 کویند اکنون هم در نزد مغار به در حق
 ترسا و یهود مقاسات شدیده بجای می آید .
 عجبت از همه آنکه نصرانیان را فرقه‌هاست که
 آنان نیز کین یکدیگر میورزند و خون یکدیگر
 میخورند . کویند که بت پرستان همه کس را
 بیک چشم می بینند و بغض احدی در دل نمیگیرند
 همه کس از دست و زبان ایشان سالم است
 و همه ادیان در نظرشان یکسان .

هنود یکی دنیای شمالی را بدعتی است
 نزدیک بدعت هنود در باب رود کنک و آن
 این است که (منینانیه) در ماه تموز فرنگی
 رقصی میکنند که آنرا رقص توبه می نامند . پس

تائب یا خود پارچه از گوشت بدن خویش میرد
و یا اینکه از مقنندای خود درخواست میکند تا
او ببرد پس پاره دلش میخواهد که آن پارچه
گوشت دراز و بشکل غیتان بریده شود. پاره
دیگر میخواهند که بشکل ماه نو باشد
پاره دیگر توبه را با پوست بدن میکند چنانچه
پوست قدری از بدن را میکند و او را دوال
وار دراز میرد و سر کوساله بدان میا و یزد.
پاره دیگر هم گوشت بازوان یا پا یا جسد را
میسوزاند باری تائب در حالت بریدن و سوختن
گوشت و یا کندن پوست گاهی آوازه میخواند
و گاهی کریمه میکند و در هر حال از درد ورنج
شکوه نمی کند. در میان فرنکان عادت این بود که
توبه کار خود را باتازیانه میرزد و در اواسط
اعصار جماعتی بودند نامشان توبه کاران باتازیانه.
اکنون هم در فرنکستان ازین بدعت اثری
موجود است امانه بآن شدت پیش ازین.

از بدعتهای سیاهان افریقیه اینکه بتی می
پرستند (قش) نام در هر چیز باو تمسک می
جویند. اگر از کسی نسبت باین بت اندک اهانتی
سرزند در دنیا بعد از عقی شایسته است.

و در بلاد افریقه جماعتی است که ادعای دانستن
سحری کنند و باین واسطه صاحب مال و جاه می
گردند و بجمعه رواج صنعت خود این طایفه بسیارند
و بسیار هم میخواهند که بسلك زشت ایشان
منسلک شوند .

پیش از این فرنکان بوجود سحر شعبده قایل
بودند اما اکنون سه قرنست که فسخ اعتقاد
نموده اند و می گویند که خارق عادت چیزی در دنیا
نیست و عادت همجو وقت تخلف و تغییر نمی کند بلکه
همه اشیا بحکم طبیعی دأراً مادر در دور است .
از جمله ماداتی که پیش از ابطال سحر داشتند
این بود که هر که بسحر متهم می شد اینقدر شکنجه
میکردند تا اقرار می نمود و چون حالش ثابت می شد
اورامی سوزانند و محکمه داشتند بنام محکمه
ساحران که محض تعذیب ایشان برپا شده بود و اصل
بنای این محکمه در بلاد اسپانیا نهاده شد . اما درین
عصر اعتقاد سحر در نزد همه فرنکان باطل
گردیده است .

منشاء اکثر عقاید فاسده خطایای مردم
است در اعتقاد بالوهیت و در تخلف امور عادیه
و در ضلالت و کراهی در معومات . از

بدعت‌های زمان جاهلیت کشتن فرزندان و قربان
 نمودن ایشان بود در راه بنان . پیش ازین هم
 ذکر شد که برخی از جهلای وحشیان تاکنون هم
 اولاد خود را در راه اصنام ذبح می‌کنند .
 گروهی از نادانان را عقیده آنست که انسان در
 آخرت بهین حال که در دنیا زیسته برانگیخته می
 شود و این عقیده پاره سیاهان است که بعد از
 مرگ خواجه بنده او را قربان می‌کنند تا بدو ملحق
 شود و او را خدمت کند چه او را در آخرت
 بدو احتیاج است . و مانند این عقیده اکنون
 در یکی از جزایر بحر هند که (رنپو) گویند موجود
 است . چرا که هرگاه کسی را که زن متعدد باشد
 میبرد مهربان و دوستدار ترین زنان ناچار است
 که خود را بکشد و رفته بدو ملحق شود .
 اما کسی او را ناچار نمی‌سازد اگر زن خود ازین معنی
 سرزند اولاد او را می‌رسد که ویرا از ارث محروم
 سازند و ارث او از آن زن دیگر است که خود
 را برای ابتکاری کشد . و اگر زن میبرد بنده
 را می‌کشند تا برود و در آخرت بدو پیوسته او را
 خدمت کنند . اگر میت را بنده نباشد از مال
 او بنده می‌خرند و میکشند تا در آخرت بی خدمتکار

نباشد . اگر در جنازه بنده کشته نشود اعمال
تجهیز و تکفین ناقص مانده باشد . از جمله
بدعتهای کراهان یکی هم کفاره سیأت است .
چنانچه اهل هند تین بنهر (کنک) میجویند و می
پندارند که او ماحی سیأت ایشان است پس کنهاان
خود را در ظرفی نهاده برود کنک می اندازند
تا امواج رود آرا بر باید و آب شور دریا رساند .
و میگویند که اینک کنهاان از مارفت . در بلاد
(غال) انکلیر اگر توانگری بمیرد فقیری
می رود و از نقش میت نان و نقود میگیرد تا تحمل
خطایای او نماید و این فقیر را کنهه خوار می
گویند . از کفر و خسران فرنگان یکی هم اعتقاد
شان است باینکه حج مسلمانان ارین قبیل است
و مسلمانان کبار و ضعیف را کنهاان خود را می
خواهند باین وسیله محو سازند .

❀ فصل یازدهم در عادت مرد مخواری ❀

❀ وجنک و سلیم جنک ❀

معلوم است که گروهی بسیار از نامرد مان
را تو حش بیایه ایست که گوشت آدمی میخورند .
در یکی دنیا طائفه ایست که ایشانرا با اصطلاح خود
سک می نامند و از زمان قدیم عادت ایشان

مردم خواری بوده است و اکنون هم بر آنند که بوده
اند خصوصا آنانکه در جزائر بحر جنوبی و جزیره
(زلنده) نویی باشند . عادت مردم خواری
در میان این طایفه از اینجاست پیدا شده است که ایشانرا
حرص غریب و میل عجیب با تقصام از دشمنان
خویش است و چنان درین باب غیور و کینه دارند
که بجز خون دشمن خوردن با هیچ تشنگی درون
نمی توانند کرد . اینست که در دنیا هیچ جنسی
سخت تر و نامهربانتر از جنک این طایفه نیست
و حشیان شمالی (یکی دنیا) را کین خواهی
بسر بردن و سوزانیدن دشمن است . هرگاه
دشمنی بدست ایشان بیفتد پوست سر او را بدری
آورند و بکلبه خود برده برای افتخار می آورند .
هر کرا در خانه پوست سر کشته پیشتر صاحب
اعتبار و صاحب افتخار تراست . پیرایه کلبه
های ایشان ازین غنیمت است . پاره از بزرگان
ایشانرا دیده اند که در کلبه اش صد پوست سر او بخته
بوده است . از دامنکی سیاهان نیز اینکه
چون بدشمنی غالب می آیند آلت رجولیت و تخمکان
اورا می برند و برای افتخار یا خود می برند .
یکی از انگیزان فوجی از آنانرا دید که بعد از

هشت روز از جنگ دشمن برگشته و قریب
 هزار و پانصد آلت تناسل با تخم‌کان
 به‌مراه آوردند . در جزائر ملوک همیشه در میان
 قبائل بلکه در بلاد نیز غارات و تاراج واقع می
 شود . و عادت ایشان است که کودکان را از
 خوردی بجوم و سر بری دشمن آلود می‌سازند .
 هر که سر دشمنی می‌آورد برای او شیلانی می‌کشند
 و سزاوار است که دختران تاجی از شکوفه بر سر
 او بپوشانند پیش از آنکه خونی با آلوده پاک سازند .
 از عادت جوانان در میان ایشان اینکه تاسری
 نیاروند بستر عورت مأذون نیستند . پس
 اول مری که می‌آورد دستوری پوشش عورت
 می‌گیرد . در آوردن سر دوم اجازه میدهند تا
 با خانگیان خود در يك کلبه بنخوابد . بعد از
 آوردن سر سیم داخل مشورتخانه ایشان می
 شود . و تا چهار سر نیارورد رخصت زن
 گرفتن ندارد . در مشورتخانه ایشان محل
 آورنده سر کرمی ایست درجایی پراز سر آدمی
 گذاشته .

در جزائر (زلنده) جدید و حشیان
 ددسار جنکی بسیار شدید می‌کنند . وای
 بحال بیچاره که بدست ایشان بیفتد . اورا باهای

هوی واوله و حشیانه بقر بانگاه می کشانند
 واز گوشت اوشیلانی عظیم می کشند . چگونگی
 قتلش اینکه او را باهلله و واوله غلیم بقر
 بانگاه برده اولا بانواع و اقسام عذاب و شکنجه
 می کشند و پیش از کشتن بلائی نمی گذارند که
 بسروی نیاورند . در کشتنش بدش شدید می
 نمایند . پس از آن کوشته را کباب می سازند
 و پارچه پارچه کرده می خورند . زهی
 مردمی و مهربانی که جانوری در پیش او چیزی
 نیست . یاره دیده اند که گاهی این وحشیان
 اسیرانرا نمی کشند بلکه بجای مقتولان لشکر
 خود می گذارند تازن مقتول را بگیرد و نایب
 مناب او در امور و خصوص وی شود .

و حشیان (ابرزیه) اسیرانرا مدتی کم
 یاز یاد نکه میدارند و با ایشان خوش رفتاری و
 نیکو کرداری بجای میآورند و زنان خوشرو
 می دهند تا با ایشان انس و الفت گیرند . بعد از
 آن لذت این نیکوئیها را از دماغ او بیرون می
 آورند یعنی بکشتن نگاه برده درباره تقدم و پیش
 دستی بقتل او با هم می ستیزند عاقبت سراورا
 کلوخ کوب می کنند و قاتل او افتخار و مباهاات
 بسیار می کند . حتی اینکه شاید قاتلشرا انشائی

بد هند و این نشان عبارت است از خطی که
 بورك اومی کشند . اکنون بسبب عبارت
 بلدان مردم خواری کم ~~کر~~ دیده
 است و میرسد زمانی که این مادت شایسته
 بجانوران درنده نه بادیان بالره از میان برخواسته
 می شود . در جزیره (سوماترا) گروهی وحشی
 هستند که اسیران و کتاه کارانی که حکم بقتل
 ایشان می شود میخورند . گویند که هر که در آنجا
 بازاری شوهر دار پیامیزد سزایش آنست که خوبشان
 آن زن ویرا بخورند مگر پارچه بزرگ از جسدوی
 که رسد شوهر زن است . پس بعد از آماده
 نمودن گوشت جسد او شوهر هر پارچه را که دلش
 میخواهد میکزیند . سرش نیز خاص شوهر
 است تا در کاشانه خود بیاویزد و بدان افتخار کند
 چه آن سردستگیر انتقام او از خائن زن اوست .
 و گویند که این قبیله را وقتی نامردمی بدرجه بود که
 پدر و مادر خود را چون پیری شدند و از کار
 و کسب بازمی ماندند میخورند همچنین گویند که
 گروهی دیگر بودند که پیران از کار مانده و سالخورده
 را می کشند اما نمی خوردند . اکنون وحشیان
 جزیره (سوماترا) که ذکر شد ایشان هم کشتن

و خوردن پیرا ترک نموده اند و این عادت را تنها
بادشمنان خود جاری می سازند .

از اهل تمدن و عمران کسی نیست که باد
شمنان خود این معامله شنیم نماید اما همیشه بجهت دشمنی
و هوای نفس سبب امور بسیار شوم و ناملایم
شده اند . در فرنگستان که امروزه سر چشمه
ادب و تهذیب اخلاق و امانت است می بینی که
آتش جنگ و جدال بر می افروزند و خون
یکدیگر را بیدریغ و بی امان میریزند و شاید
در واقعه تنهاسی چهل هزار نفس از طرفین
هلاک می شود . جای تعجب اینکه برای دفن
و کفن و برای بیمار زخم داران گروهی از دینداران
و خیر خواهان انسانی را مأمور می سازند .
و عجب تر آنکه پس از آنکه هزاران هزار از
انسان انواع خود می کشند بکلیسیا و معابد می
روند و جدو سپاس خداوند صلح و رحمت بجا می
آورند .

بلاد اسلام را نیز درین باب فراموش نباید کرد
که با همه نعی و منع شریعت غرای اسلام از قتل
نفس و سفک دماء این امر بسیار واقع می شود .
در بلاد افریقیه و در میان قبایل اعراب و اهل

کوهستان و غیر اینها ریزش خون و هلاک جان
 همیشه در میان است و هرگز برداشته نخواهد
 شد. حتی که فساد بزرگ مرتب می شود این
 است که قتل یکی دیگری را موجب عداوت دو
 قبیله که خود کناهی ندارند می شود و مالهای
 سال مردم آن دو قبیله یکدیگر را می کشند که
 وقتی یکی دیگری را کشته است مگر اینکه بادی
 معلوم صلح و آشتی در میان ایشان واقع شود .
 گاهی می شود که انتقام قتل پسر بکشتن پدر
 اوست و بالعکس و دشمنی در میان ذریت و تبار
 سالهای سال پایدار می ماند اگر چه سبب آن
 از خاطر ها فراموش شده باشد . در میان قبایل
 شمالی یکی دنیا قبیله است که چون یکی دیگری را
 از غیر قبیله خود کشت قبیله قتل درخواست
 می کنند تا قاتل تسلیم نفس خود نماید . اگر
 قاتل از یعنی ابا نماید یا اینکه قبیله او آن واقعه را
 نوعی سرانجام ندهند جنگ در میان ایشان
 بر پا می شود و خدایند تا بجای می کشد .
 بارها دیده شده است که قاتل نفس خود را تسلیم
 می کند و هم مهلت می طلبد که پیش از تسلیم
 نفس دست و پای خود را جمع کند و سامان کار

خود بیند هم طالبان مهلت میدهند و هم
مهلت خواه بههد و پیمان خود وفا می کند .
گویند که پیش ازین در جزیره (کرس)
اگر کسی رامی کشند زنش پیراهنش را نگاه
میداشت تا او فرزندش را پس از بزرگ شدن
بکینه خواهی پدر برانگیراند .

باید دانست که آلات حرب در زمان سابق
وتیرکان و شمشیر و نیزه بوده است . هر کس
بقدر شناسائی خود آنها را بکار بردی و بد آنها
چیزی افزودی . قدمای مغاربه با مصالح کاهلهای
سرب می انداختند . اهل آسیا با فیل جنگ
میکردند چنانچه سوار هودجی می شدند که بر پشت
فیل بود و بصف دشمن میتاختند و دشمنان را در
زیر پای فیل پامال می نمودند . و پاره دیگر در
کرد و نمائی که جوانب آنها زوین نشان بود نشسته
بر دشمن میتاختند و بیکر ایشان را با ضرب زوین می
سفتند . وحشیان (یکی دنیا) چیزی بهتر از تیرها
و گیاهان زهر دار نمی دانستند

آمدیم بر سر اینکه اختراع و ایجاد باروت
و توب و تفنگ در بلاد و امصار کاری کرد که زره
بدن مرد مرا باره و حصار شهرها نگاهداری

نمی تواند کرد . در مقابل توپ توپ لازم است
و تفنگ تفنگ . در هندوستان طایفه ایست
وحشی که چندان صاحب شجاعت نیستند در
راه دشمن یژها و شاخهای تیرخیزان می نشاندند
و سایر اطراف را متحصن می سازند و از جانوران
درنده نیز بدینوسیله خود را نگهداری می نمایند .
چون در اطراف آتش میخوابند حادث ایشان
اینست که حلقه عربض ازین قبیل آلات بر کرد
خود می کشند تا از گزند پلنگ و فیل و ببر محفوظ
مانند . در جزایر ملوک جماعت وحشی هستند که
چون دشمن می نازد با اهل و عیال به نیرارها
میکریزند و در راههای دشمن چاههای می کشند
و سرافها را می خوابانند و باریمانی که تا برآه
کشیده است بهم می بافند چون شب دشمن بایشان
می نازد پایهایشان بد آن ریسمانی پیچیده ریسمان
نمایی بردونها خجیده با آواز غریب بهم میخورند
و از صدای آنها متحصنین خبردار شده بچاره
سازی می پردازند . و شاید در آن هنگام کین کرده
باشند بر دشمن حمله ور می شوند و کار خود دیده
باز بچنگلها و نیرارهای کریزند .

در اکثر بلاد طایفه ایست که گذران ایشان

باراهزنی است مانند بدویان اعراب و مغاربه
 بلاد افریقیه و (مینوت) بلاد اروام و (بندریه)
 بلاد هند . همیشه در میان این طوایف و مجاورین
 و مسافرین معرکه و جدالست . مردم (بندریه)
 پیش از آنکه بدست انگلیزان افتند هر ساله رود
 (تریده) را میکشستند و بیلادی که در پشت
 آنست هجوم میردند و بعد از غلب و غارت اهالی
 آنجا بر میکشستند غنائم خود را بیکجا جمع
 می نمودند . پس حصه از آن برای بزرگ خود جدا
 نموده باقی را بمعرض بیع درمی آوردند .
 سوداگران از هر سو میریختند و زنان مردان را
 بخربداری تشویق می نمودند . بعد از اتمام این
 مباحه بامیش و نوش و رقص و طرب می پرداختند
 چون این غنیمت تمام می شد بغارتی دیگر
 می افزیدند . اگر کسی را آلت و عدت سفر
 نبود از دیگران بکرایه می ستدی و از مال
 غنیمت کرایه آن را ادای نمودی . و حشیان
 جزیره (برینو) پیش از غذا بادشمن جشنی بس
 بی شرمانه برپا می کنند . رخسار مرا پادناک
 های مختلف می اندایند . سلاحها را باخون حیواناتی
 که قربان میکنند می آلاینند . پس بفته

از پشت سر دشمن هجوم میبرند چه انقدر
 جرئت که از پیش دشمن برآیند ندارند •
 اکنون باید دانست که دزدی و تاراج در نزد
 (شینار) دوصنعت ستوده و ممتاز است ایشان
 گروهی اند باطبع جنک دوست • پاره از
 ایشان در سواحل ایتالیا و پاره در بلاد ارناود
 و برخی در بلاد (مقدونیه) میباشند • اینفرقه را
 مروت و دلسوزی هیچ نیست • همیشه باغیر
 خود مستعد قتال و جدالند و سراپا مسلح می گردند
 تاجوانی اظهار شجاعت و جسارت ننماید در سلاک
 جنگجویان منسلک نمی تواند شد چنانچه باید
 شب برود از کله کوسغندی یا میخی بدزد
 و شرط است که کلوی حیوان را بادنجان بفشارد
 تا بکشد بی آنکه صدایی ازاو برآید و با کوشش آن
 ولیقه دخول بسلاک جنگجویان بدهد • پس
 جنگجویان موی سرش را می تراشند و داخل
 حلقه خود می سازند • و یا اینکه نخیت او را
 داخل فرقه می سازند که مترصد قتل کسانی
 هستند که در میان ایشان با جنگجویان دشمنی
 میباشد • خانه بزرگان و سرجنابان این طایفه
 اکثر در بلندی و یا بر روی سنگهای کران است

و در اطراف کنکر هاوسنک اندازها و برجهاست
 و خانه سایر قبیله در پیرامون آن . گاهی
 در میان عشایر ایطایفه دشمنی می افتد بنوعی که
 اگر یکی از عشیرتی پای بخط حدود مشیرتی
 دیگر گذارد سربران راه می گذارد . عادت
 (شپناریان) اینکه در راه دشمن خود کین
 می کنند چون از آنجا میگذرد بافرح عظیم با تیری
 کار اورای سازند . پیشتر از ایشان را یارای
 بیرون رفتن از مکانی که از دشمن نگاهداری
 نموده نیست . چه اگر آنموضع بسبب غارت
 یا بجهت فقدان قوت و غذا بدست دشمن بیفتد
 پس از ریختن خون ساکنین آنمکان را آتش میزنند
 و اگر از قتل کسی بازماند او را میکیند و در بلاد
 دیگر میفروشد . و میشود که این دشمن غالب
 با دیگری بستیزد و مغلوب شود و بروی همان
 برسد که او باولین رساند . این است حالت
 ایطایفه و مردم که دودام هزار بار برایشان
 برتری دارد .

حالت باره مردمان ناتراشیده هم شبیه
 همین است . گویند که درین زمان نزدیک
 شیخی از قبایل بلاد افریقیه دختر سلطان

(مندره) را بکرفت بشرط اینکه پدرش
 در مقابل چهار دختر او را بچنگ (قردی)
 بفرستد . پس لشکر این قبیله بالشکر سلطان
 مندره دست بهم داده بدیار (قردی) تاختند
 و سه هزار نفر اسیر گرفتند . راوی این روایت
 گوید که همین قدر هم از دشمن در وقت تاختن
 کشتند .

در بلاد نصار اہم در ایام حکم بلاد بالترام
 این امر موجود بود . این بود کہ مردم ناچار
 بودند تا در قلعه‌های مستحکم و در سر کوه‌ها
 منزل سازند تا از هجوم همسایگان در امان
 باشند بجز پناہیدن در اینگونه محال زندگانی
 محال بود . هیچوقت این قتال وجدال در میان
 ملتزمین تعطیل نمی شد مگر در ایام اعیاد
 نصارا کہ آن ایام را ایام صلح خدائی می گفتند .

(فصل دوازدهم در عقوبات)

حدود در همه شرایع مشروع است تا پردهٔ شریعت از هتک مصون ماند . در همه جا مادت این است که هر که عمل خیری بجای می آورد جزای او بسرای دیگر حواله می شود در دنیا او را چیزی نیست اما هر که عمل بدی ارتکاب می کند هر آینه باید معاقب بشود تا دیگران از وعبرت گیرند و موجب حسن احوال مردم گردد .

حدود باختلاف ادیان و عادات مختلف است . احکام عقوبات شرع محمدی در کتب فقه مشروح و مسطور است . در یارهٔ بلاد عقوبت بسیار شدید است چنانچه پیش ازین در فرانکستان بود و مدتی در ازهم کشید . مثلاً اگر کسی تهمت زده می شد اینقدر تهدید و تعذیب می کردند تا اینکه بکنانه خود اقرار میکرد و شاید بکنانه نکرده اقرار میکرد تا از شکنجه رهائی یابد . در طریقهٔ شناختن کناهکار از بکنانه طریقهٔ شیطانی داشتند و آرا قضاء رجائی و حکم سبحانی می گفتند . اعتقادشان این بود که خداوند عالم بمثل خود در

آنحال حکم می کند پس اثر کناه یا بیکنهائی
 در انسان ظاهر می گردد. صورت شناختن
 کناهکار این بود که او را بکنیسه می بردند و
 کشیش چیرنی پیاره آهن خوانده او را با آتش
 میانداخت تا تافته می شد و او را تا کزیر می کردند
 تا چند دقیقه او را در دست نگاه میداشت .
 پس دست او را پیارچه می پیچیدند و مهر می
 کردند چند روز پس از آن می کشودند .
 اگر دستش مجروح نبود حکم پیراثت او می
 نمودند که خداوند او را از اثر آتش باز داشته
 است والا کنااهش ثابت و عقوبتش واجب می بود .
 نظیر این عادت در زردهنود و پیاره دیار صرب
 دیده می شود هنود نیز مانند فرنگیان با آزمایش
 آتش معتقدند . در میان اعراب نیز اگر کسی
 بقتل کسی متهم شود بری نمی تواند شد مگر
 اینکه آهن تافته بلیسد . پس قاضی آهن را
 می تاباند و دم برودمیده مدعی علیه می دهد
 تا زبان خود بر آن می گذارد . اگر زبانش
 نسوخت معلوم می شود که کناهکار نیست و مدعی
 را مجبور میکنند تا شتری برای غرامت تهمت
 بدهد . و اگر سوخت واجب القتل است

مکرایکه و ارثان قتل بدیت از سر خون او بگذرند .
 پاره را کان این است که عربان نیز مانند فرنگان
 برای نسوختن از آتش امتحان حيله و دسيسه
 داشتند خصوصا اگر از آشنایان و دوستان قاضی
 میبودند . در فرنگستان در قرون وسطی
 همینکه کسی بر دیگری دعوائی می نمود و او انکار
 می کرد در حضور قاضی در میدان قتال می کردند
 آنکه قاضی حکم بمحقق بودن غالب و غیر محقق
 بودن مغلوب میسکرد . اما بزرگان باشمشیر
 سواره و خردان با کرز پیاده می چنگ میزدند .
 اعتقادشان این که خداوند درین کیهو دار
 ستمکار را بر ستمیده فیروزی نمی بخشد . هر که
 فیروز آید از کناه بری و هر که پایمال گردد
 کناهکار است . فافل از اینکه غلبه در دنیا
 بتوانائی و چیره دستی وابسته است . گویند
 این حادث قتال میان متظالمین از قانون اربابی
 فرا گرفته شده است و تا اکنون اثر آن حادث
 در آنجا باقی است باینکه کردار ایشان اکنون
 نسبت بآن ایام اربابی معتدل تر گردیده است .
 گاهی می شود که خصمی حریف خود را مکروه
 می شمارد و یا جان یا اندام خود را بمخاطره انداختن

برای خاطر او کسر شأن خود میداند
 امادیه از زمان قدیم در نزد فرنگان مادت
 بوده است . نه به عوض قصاص چد این معنی
 در نزد ایشان وجود نداشت . دیه یا نقدی
 جزوی و یا چیزی از بهائم بود . دیه دندان نقدی
 اندك و دیه چشم اندكی یا بیشتر از آن همچنین دیه
 هر عضوی مقرر بود . صاحب اسرار قوانین
 گوید که در این شرایع نوع عدل بوده است که
 بجز عادت وقایع و احوال اعتنا نمیدادند چنانچه
 مظلوم راضی می شد و یا دیت خود می گرفت
 و در وقت فرونشستن غیظ آنچه میخواست میکرد
 و اگر میخواست ازان درمی گذشت .

تفصیل دیه اینکه فرنگانی که بلاد فرانسه را
 کشودند اگر کسی یکی از فرنسیویان را
 میکشت خون بهایش راسی فرانك می گرفتند اگر یکی
 از رومیان را می کشت نظر میکردند اگر متوطن
 بود خون بهایش پنج فرانك والا دو فرانك
 و ربعی بود . در نزد انگریز بحسب مهتری و کهتری
 دیه مختلف بود . چنانچه دیه مهترسی فرانك و دیه
 کهترسده يك آن و دیه بنده يك فرانك و نیم شمرده می
 شد . در نزد عربان دیه که بشرح مقرر شده در

کتاب فقه معلوم است . در زردپاره عادت این
است که قصاص قتل که حق وارث است بخشیده
میشود بعوض پنجاه شتر یا یک اسب و بنده زنی
یا یک تنگ . دیه زخم جزئی به بزی رفع میشود .
اگر دزدی را در وقت دزدی ناگاه دریابند بازو آتش
راحی بندند و نگاه میدارند تا وابستگان او بخورند
کامی اهل کرم از قاتلی که چیزی ندارد دیه
طلب نمی کنند اما قاتل در عوضی در هر جا ایشانرا
مدح و ثنا میکند .

در بلاد چرکس اگر کسی از خانه
بزرگی چیزی بدزد در صورت ثبوت عقاب آن
رد نه مثل مال مسروق است یا یک بنده . اگر
از خانه شخصی و الاثراد چیزی بدزد مثل مال
مسروق را باسی سر ~~ک~~ و ساله باید بدهد .
در میان طایفه غرغیر عادت است قدیم شیه بعات
چرکسان و آن اینکه اگر کسی یکی از قبیله خود
را بکشد قتل او واجب است . اگر از غیر قبیله
خود بکشد دیه اش دو یست سر اسب است .
قصاص دزدی که با شهادت چهارتن مثبت شود
قتل سارق است . قصاص زخم بمثل است
یعنی عضوی بعضوی . اگر یکی از غیر قبیله

(خود)

خود چیزی بدزد و پنهان ماند عوض مسروق
از سایر اهل قبیله گرفته می شود . در دزدی
يك شتر عوض بیست و هفت شتر است یا يك
بند . در اسب بیست و هفت اسب و يك شتر .
در گاو بیست و هفت گاو و يك اسب . در کوسفند
بیست و هفت کوسفند و يك گاو .

اگر قبیله از دادن این عوض نکول نمایند
و ا بستگان دزد باذن قبیله از مال دزد چهار يك
عوض مقرر را گرفته میدهند . و در نزد ایشان
اعیان در اینگونه دعواها حاضر میشوند و قطع
و فصل اینگونه دعواها بدست ایشان است .
روسیان را در قرن یازدهم فرنکی حدودی
ازین قبل بود . موافق آن حدود و ارثان
قتیل یا اخذ نارمی نمودند و یادیه میکردند .
اگر مقتول را وارثی نبودی دیه ببيت المال راجع
می شدی . و دیه در نزد ایشان مفرد و مضاعف
و ناقص بود . دیه مفرد در قتل بازرگان و سپاهی
و راتبه خوار و پرستاران امرا و دیه مضاعف در
قتل والا نژادان و دیه ناقص که نصف دیه مفرد
یا ثلث یا ربع یا کمتر از ربع بود در قتل سایرین
گرفته می شد . پس نصف دیه در قتل زن جاری

بود و ثلث و ربع و غیره در قتل یثمه و ران و ارباب
صنائع باختلاف مراتب ایشان . این قاعده همگی
در قتل احرار بود اما اگر کسی بنده را میکشت،
باینستی بهای او را بخواجده رد نماید . اگر در میان
دو کس جنک واقع می شد و یکی دیگری را که از
قبیله او نبود میکشت و میکشید قبیله قاتل تضمین
دیده می نمودند . و در جراحات در نزد روسیان
باختلاف آلات جراحت دیده مختلف می بود .
چنانچه دیده زخم کرز و شمشیر و لکمه از یکدیگر
فرق داشت .

از بدعتهای هندیان اینکه پندارند که اکبر
کبار در قتل پنج نوع است که در آن پنج صورت
هیچ جای گذشت و مسامحه نیست . اول
قتل یکی از برادران . دوم قتل پادشاه سیم کشتن
زن چهارم کشتن صاحب پنجم کشتن کاو یا تر
از همه اینکه کشتن کاو از کشتن آنچهار دیگر
واجب القصاص تر است و کناش بیشتر . فریب
باین اعتقاد اعتقاد سیاهان آفریقیه است که هر که
بشی از بتانشان را بکشد یا خواری بجای آورد
خونش هدر و مباح است . در نزد یونانیان
هر که بحث از اسرار شرایع می نمود سزاوار

عذابى سخت مىبود . خلاصه نادانى و جهالت
 عقوباتى ابتداء و اختراع نموده است که خالق
 بهیچوجه بدانها راضى نیست و مخلوق بهیچوجه
 آن بارها را نتواند کشاید . حتى اینکه بنی کناه
 صکاهی معاقب مى شود و کناهکار
 بحل ورها مىگردد . داوران محکمه اسپانیا
 پیش ازین یهودان را که ترسایى شدند و پس
 از آن روز شنبه برهیزى گرفتند یا گوشت خوک
 نمى خوردند شکنجه مىنمودند و بهمت تفاق
 و دوروى منهم مىساختند که هنوز در دین یهود
 پایدار است . در سایه تہذیب و تنقیح کتب
 عقوبات بقتل نفس بغیر حق حکم نمیشود و اسراف
 در قتل نیست . از قوانین سیاسى که خورشید
 کلاه ملکه مسقو ابتداء نموده این است که
 قصاص بقتل یجز در مواقع لازم بسیار کم است .
 و جلد بسیار است . عقاب معناد نفى بلاد
 (سیر) است که منفى در آن بلاد کاهی بالتزام
 اشغال سخت و شدید مانند استخراج معادن ملزم
 است و کاهی محض از برای دور افتادن و نیست
 از اهل و عیال خود و شاید در آن بلاد بعید
 بسیار را و خوش گذرد .

در بلاد انگلیس قتل آدمی برای دزدی
 اسبی یا کوسفندی یا بسبب تغلب و تزویر در
 معامله جایز است . اگر کناه غیر از اینها باشد
 انگاه جزای کناهکار نمی اوست بلاد (فلنک)
 جدید . گاهی منفی اینجا از بومیان و صاحب اهل
 و عیال فراوان میشود . این است که در میان
 اهالی بلاد (زال) جدید نسل و تبار متغیان
 بلاد انگلیس بسیار است . فرانسویان کناه
 کار اتر را در محلی که (لومان) می نامند یک
 بدیکری می بندند . غالب آنست که حبس در
 اینجا موجب زیادتى خسران محبوسین است
 و بس . در پاره بلاد متحده یکی دنیا عقاب
 بمرک از میان رخاسته و با این فساد در میان
 مردم پیش از پیش نیست . از سیاسی که
 فرنکان تقبیح می نمایند یکی سیاست اهل ترکستان
 و ابرانست که گاهی شخصی مرتکب فعل
 شنیعی میشود و میکوبد . پس از جانب
 حکومت از رابستگان یا از اهل ده او انتقام
 انتقام گرفته میشود و این انتقام را آسانتر از
 پژوهش و تعقیب کناهکار مطابق عدل و
 انصاف میدانند . نظیر این امر در نزد فرانسویان

قدیم و اهل (نورمند) جاری بوده است +
 چنانچه اگر کسی . ظلمه و ناواری بحکومت میرد
 اهل ده یا ناحیه یا محال کناهکار بایستی اورا بحاکم
 تسلیم نمایند و گرنه همه ضامن و محکوم میگرددند .
 اما سوگند از برای تحقیق حق و ابطال باطل در هر
 جا موجود است و باختلاف شرایع و ملل و
 بدع و وهیات مختلف صیغه عین شرعی معلوم
 است و گاهی هم مردم بقرآن عظیم سوگند
 یاد میکنند . سوگند نصار همیشه بانجیل و از
 آن یهود بتورات است . نصارای جائلیق گاهی
 بکتاب قدیسان خویش قسم میخورند . در بلاد
 مسقر طایفه ایست که بانوک کارد نانی چهار گوشه
 که براو کاغذی بدان شکل براو نوشته بمتهم
 عرضه میدارند تا بخورد . اگر بکناه است
 از شامت آن نان ضرر نمیکند و میخورد و گرنه
 از ترس اینکه مبادا از خوردن آن نان مسموم
 شود اقرار بکناه میکند . و هم میشود که
 ترس اورا بدان وامیدارد که بکناه نکرده
 اعتراف میکند . گاهی نیز کله خشک حیوانی
 بر خوانی می نهند و متهم را حاکم میکنند تا با
 تیر آن را بشکند اگر تهمت صحیح است متهم

از شکستن آن می پرهیزد بهراس اینکه هر
 آیند بجزای آن خرس اورا در پیشها خواهد شکست .
 در نزد (انفوس) قعقاز ید مدعی علیه
 مدعی خطاب کنان با این صیغه سوگندی می
 خورد . که اگر من کناه کارم جزایم این باشد
 که اموات اهل من اموات اهل ترا بردوش
 بگیرند و باین صیغه حق ساقط می شود .
 اگر بدهکار در دادن دین بماطله نماید طلبکار
 باین قسم قسم میخورد اگر حق خود مرا
 نکیرم سبکی در کورستان خاندان تو سر
 بریده باشند . این سوگند غالباً چنان هراس
 بدل بدهکاری اندازد که بزودی ادای دین خود
 میکند . از عادات غریبه اهل (ژاپونیا)
 اینکه ارباب وظائف دیوانرا خواه داخلی خواه
 خارجی چون حاکم بقتل ایشان حکم میکنند .
 حق دارند که با کارند شکم خود را پاره کنند
 تا تنک و عار جلاد نکشند و اموال ایشان از
 مصادره دیوان مصون ماند و پورته رسد .
 اما درین باب اذن دیوان شرط است . اگر
 بی اذن دیوان شکم خود را پاره کند حکمی
 ندارد شدنیها خواهد شد . گویند که خاندان

بزرگ از کوچکی با استعمال کارد ورزش میکند
تا در وقت ضرورت بمرعت از عهدیده بتواند
برآید .

(فصل ۱۳ در اشراف ناس و طوائف

و قبائل)

مردم پیش از اینکه اجتماع و اختلاط بایکدیگر
کنند معلوم است که پراکنده و متفرق زندگانی
میکردند و قبایل و احیا منقسم بودند . در بلاد
شمالی یکی دنیا اقوام بسیار است و قبایل متعدده
منقسم و هر قبیله با اسم حیوانی که صید آن در نزد
ایشان بسیار است نامیده میشوند مانند الفاظی که
مفید معانی بنی ثعلب و بنی کلب و بنی جاموس میباشد .
شیخ قبیله بنی جاموس مثلا دارای علامت
جاموس است . در مهرش سر جاموسی نقش
میکند . اگر شیخ قبیله ببرد بر سنگ مزار او
نقش چاقوری که منسوب بدان است می کشند .
در جنوبی یکی دنیا و جزائر بحر جنوب و بلاد
افریقیه و عربستان و افغانستان مردم بسیار
شعبه شمرده اند و هر شعبه بسر خود زندگانی میکند

و باید یکدیگر آمیزش و اتفاق نمیکند مگر در وقوع
 خطرات و شداید . اما در غیر این حالات باید یکدیگر
 الفت نمی ورزند بلکه اغلب اوقات در میان
 ایشان دشمنی و خصومت و تاخت و تاراج است .
 از عادت روستائیان آنکه همیشه که من ارع یکی
 وسیع و سخروا تانش بسیار شد با خاندان و اطرافیان
 خود قبیله جدا گانه میشود . اگر رئیس
 قبیله توانگر باشد همه خویش و اقربای او در
 خدمت او و راتبه خوار او میباشند . و او را از
 تعرض سایرین نگاهداری میکنند . پس نزاع
 در شرف و قتال مابین اشراف و پیرامونیان ایشان
 از اینجا بر میآید و گاهی خرابی بلدان نیز از اینجا بر
 میخیزد . در زمان پیش بنی اسرائیل اولاد ده خانواده
 بودند پس از آن ده قبیله شدند . در آخر ملت
 واحدی شدند منقسم بدوازده طایفه بزرگ .

وقتی که رومیان داخل بمالت فرانسویان قدیم
 شدند ایشان فرفه فرقه بودند و تفرق ایشان سبب
 عداوت در میان خود و آسانی افتادن ایشان بدست
 دشمن شد . اگر چه در واقع متعاهد و متفق بودند
 اما رئیسی که ایشان را جامع باشد نداشتند . پس
 رومیان قتنه در میان ایشان انداختند یعنی یکی

(را بردیکری)

را بر دیگری مسلط ساختند و بدین تدبیر رایشان
دست یافتند .

در زمان پیش در هر طائفه جمعی توانکران
بودند . از دیگران ممتاز و متصف بصف
شرف . در نزد فرنگان اغلب این طایفه سپاهیان
بودند که خدمت ملوک میکردند و بسبب اظهار
شجاعت راتبه خوار و صاحب اقطاع و تیول
می گردیدند . اولاً زعامت و تیول مادام الحیات
بود پس ازان باولاد و ذریت انتقال کردن حادث
شد . از آنجا اصول ار باپی و التزام در شمالی
فرنگستان و در بلاد فرانسه و بلاد جرکس جاری
گردید . و از هر کس که در دفتر راتبه خواران
مقیم بود از دیگران ممتاز بود و معنی شرف
و بزرگواری در بلاد نصارا این است .

در بلاد (استوریا) اکثر مردم متصف
بصفت شرفند بجهت اینکه پاره اصول ایشان
منحذ است از اصول آنان که عربان ایشان را
از جزیره اندلس بیرون کردند . در پاره بلاد اغنیا
برتری یافتند تا اینکه از دیگران نیز که در غنا
مرتبه ایشان نبود امتیاز یافتند .

پس این معنی موجب شرافت ایشان شد

مانند اشراف اهالی ایتالیا در روم . چنانچه
 اشراف روم مالک اغلب اموال دولت و اکثر
 اراضی و املاک بودند و کسانی که مالدون ایشان
 بودند از پهلوی ایشان زندگانی میکردند .
 حتی در بلادی که جمهوریت بود انجا نیز رتیب
 و ظایف و خصایص باغیا بود و خود را در مقام
 شیخ جمهور می نهادند . و بدیگران حکم
 میکردند . مگلا بیان قدیم یعنی قدماء مسقو
 بزکانشان ارباب مکنّت و اغنیا بودند و سایر
 مردم مالک زمین ایشان شمرده می شدند . مادت
 اربابان دوشین بلاد این بود که چون پای تخت
 و بدربار پادشاهی میرفتند باجمل و حشمت حرکت
 می کردند و اغلب ایام سال را در ملک خود
 در میان بندگان بسر میبردند و تا اکنون هم
 در بلاد مسقو اربابان را اذن آن هست که
 بافلاحان معامله بنسکان کنند . اگر کسی
 بخواید حائز مرتبه شرف شود ناچار باید از سلک
 نامه بیرون آید و بافضل خود منصب شریفی و لقب
 منینی را ناثل گردد .

در بلاد اترک رتبه شرف بالکلیه ارثی
 نیست مثلاً پسر پلک را از مرتبه پدر بجز اسم

یکی چیززی دیگر نمیرسد و بعد از پسر نواده
 و نواده زاده باین لقب ملقب نمیتواند شد .
 شرافت ملت هم قریب باین است .
 رتبه و اختصاصات غیر موروثی است . کسی
 که دنائت نسب ندارد او را میرزا لقب
 نمی دهند . اما لفظ میرزا را در سایرین در اول
 اسم و در شاهزادگان در آخر اسم میگذارند .
 لقب خان از جانب پادشاه اعطا می شود و بذریع
 انتقال نمیکند . حادث بلاد چین عکس حادث
 قدیم فرانکستان است که تا حال اثرش باقی
 است . چنانچه اگر کسی اکتساب لقبی کند
 بسبب و فضل و تقرب و محالست داخل را تبه
 خواران گردد این شرف باصول منتقل می شود
 اما بقروع نمی شود .

درباره بلاد فرنگ ذریع مردمان شریف
 خود را از دیگران متمایز می پندارند . در بلاد
 نهمه شریفزاده دختر مادون خود را نمیکرد
 مگر اینکه اوفقیق باشد و دختر غنی . همچنین
 در بلاد نهمه مجامع فضیلا و مدارس نباشد
 و اعتقاد شان اینکه هر که بدانجا داخل شود
 و از ذریع ارباب آن نباشد بلکه بواسطه تقرب

وی با امر ایالتش بسلاک فضلا بدانجا داخل شده
 باشد این چنین کس دخیل است . اما در بلاد
 چین درین باب باین شدت مبالغه نمیکند غایبه امر
 اینکه يك عشیرت بفضل یکی از کسان آن
 افتخار میکنند . در جزیره (غرنده) جماعتی
 است شریف . گویند که ایشان از نسل و تبار
 قبائل فرنگی میباشند که بدان جزیره فرود آمده
 اند و امتیاز شان از سایران باینست که چون یکی
 از ایشان شب براهی می رود دو فاقوس در جلو
 او می کشند اما سایران را این اذن نیست باید بایک
 فاقوس براه رود . در بلاد اسپانیا نیمی مردم
 بلقب (هیدلغو) ملقبند که بمعنی شریف است
 ارکان دوات را امتیازی است مختص و آن
 پوشیدن سر است در حضور پادشاه . پس
 باین امتیاز اکابر ناس اتمرف نامند . حتی
 اینکه هر که باین درجه برسد شادی و سرور
 میکنند که مثلا امروز اولین روزی بود که
 در حضور پادشاه سرم پوشیده ماند و کلاه
 در حضور پادشاه بیرون نیاوردم . از عادات
 اسپانیا یکی هم اعتبار همشانی در زنا شویی
 است . اگر یکی زن شریفه بگیرد هم لقب

او هم لقب زنش میافزاید . برای اینکه هر دو
علاوه بر لقب اصلی ملقب بملقب دیگری و لقب
خاندان و خویشان او هم می شود .

اکنون باید دانست که اتمصاف بشرف
با آداب و ظرافت نمی افزاید بلکه گاهی مردم
بسبب این اتمصاف بخشونت و ناهواری میل می
کنند . در میان سیاهان بلاد افریقه فرقه
ایست در بر غربی محکوم طبائفه دیگر که منصب
حکومت را موروثند . چون یکی از ایشان
در میان مردم پیدا می شود بجای بندگان باکرز
و خنجر و اشال آنها از پی او روان می شوند .
در میان (کیمایان) و چرکسان و تانار اشرافی
هستند که افتخار به نسب خود می کنند چنانچه
رسم ارباب حسب و الا نژادان نموده است .
پس کیمایان را امر است که بقوم خود حکمرانی
میکنند و این اول مرتبه است و مرتبه دوم
آنانند که با امر امر حکم میکنند . بزرگان
کیمایان می پندارند که اگر کسی پست پایه تراز
ایشان از قدح شان شراب نوشد یا برندی که
می نشینند بنشیند کسر شأن ایشان خواهد شد .
در زمان پیش شرافت در نزد مردمان غیر

مذهب مثل قدماء . نموده واسوج و فرانسه بذات
 شخصی وابسته بودند نه بنسب او . امرا لقب
 شرف بکسانی میدادند که اظهار شجاعت می
 نمودند . دلاورا را سلاح می بخشیدند . در نزد
 خود می نشاندند . تیولها میدادند . در دیوان
 بمناصب عالیه نصب می نمودند . گاهی بشرفی
 مشرف می شدند که مختص خود ایشان بود
 و گاهی بذریع ایشان انتقال می نمود . تا اینکه
 کار بجائی رسید که خانه ایشان از سایر خاندانها
 ممتاز نشدند . پاره اوقات بحکومت آن بلاد
 سرافراز گردیدند .

اهل پورتقال و اسپانیامدتها آمیزش خون را
 عاری دانستند . می گفتند اشرف ناس سفید
 خالصند و اخیس ناس سیاهان خالص میباشد .
 نیمه سفید آن بود که از سفید و سیاه متولد می شد
 و آن اول مرتبه آمیزش خون است . چهار یک
 سفید آن بود که از نیم سفید با سفید خالص و هشت
 یک آنکه از چهار یک سفید و غیر سیاهی متولد
 شده باشد . همچنین میرفت تا ماده سیاهی تمام
 و در آنصورت حق شرف و فخر ثابت می شد .
 در بلاد اسپانیا بکیودی خون که عسارت بود

از تأصل در دین مسیح افتخار می نمودند . پس
 مسیحی نبود خون با آنکه از یهود بکری تنصیر
 کرده بود همسر نبود .

در باب تعیین مراتب و طوائف هیچ طائفه
 بدرجۀ هندیان نمی رسد . تعیین مرتبه در نزد
 ایشان نسبت بشر ایعی است که بدو متمسکند .
 اصول درجۀ ایشان چهار است اول بر اهله یعنی
 علما دوم سپاهی سیم سودا گر چهارم پیشه
 و روکشاورز و بازاری . اصحاب هر درجۀ
 را امور خاص و علامت مخصوص است .
 ارباب درجۀ اول ذی روح نمی خورند و بر اهله
 از آن ناامیده میشوند که بگویا از دماغ برهما که
 شازع شرابیع همد است بیرون آمده اند و همه
 بر اهله متمسک نیستند بصنایع نیز نمی پردازند . از
 آن مراتب شده کاندۀ دیگر مراتب ثانویه بیرون
 می آید . صاحب مرتبۀ پست بمرتبه عالی انتقال
 نمی تواند کرد اما می شود که صاحب مرتبۀ عالی
 بواسطه ارتکاب فعلی قبیح بمرتبه پست تنزل
 نماید . پس هر یک باید بکاری پردازد که
 مخصوص مرتبۀ اوست از اینجاست که پیشرفت
 در ایشان نیست و تقنین در صناعات ندارند و غیر از

آنکه بدانند یاد نمی گیرند و بدعت و اعتقادات
باطل در ایشان بسیار است .

فصل ۱۲ در پادشاهان *

در اوائل زمان مردم قبایل و اقوام منشعب
بودند و هر قبیله و قومی را بزرگی بود که پادشاه
و یا پشاهی دیگر که افتاده معنی پادشاهی میکرد
مینامیدند . بسیاری از آن پادشاهان دارای شهری
یا رستاقی یا جزیره بیش نبودند . ممالک شرق
و شمالی فرنگستان و بلاد انگلیز و اسپانیا ازین قبیل
پادشاهان پر بودند حتی تنهادر اسپانیا دو ازده پادشاه
بود . این رسم تا اواسط قرون یکشید رومیان
بسیاری از ممالک را ضمیمه مملکت خود کردند .
اسکندر رومی بسیاری از ممالک را باج گذار
خود نمود . اکنون هم در افریقا سیما در میان
سیاهان ملوک طوائف بسیارند . در ممالک
آسیا هم پادشاهان بزرگند و هم امیران خورد .
اما در یکی دنیا پادشاه کم است بلکه اختیار
زیر دستان بایران و ریش سفیدان قبیله و بنده
است . در جزایر بحر جنوب پادشاهان نیز

مانند رعایا قبیرو وحشیند . اما در فرنگستان
پادشاهان و شهریارانند در بطش و شدت متفاوت
و در امور سلطنت و ایالت مختلف . باره حاکم
مطلق و مستقل و مستبد رأیند که ~~حکیم~~
مایشاء بر زیردستان حکم می رانند . باره
حکمشان موقوف بر ضای رعیت و مشروط
بشرایط قوانین مملکت است یعنی در حکمرانی
بسر خود نیستند و مالا رقاب رعایا نمی تواند
بود . اما پادشاهان مشرق زمین اکثر مستقل
و مستبد و خود سرند بطول و خود حکم می رانند
جان و مال رعایا در دست ایشان است . و چون
اکثر حریص و مال دوستند تقرب برایشان
موقوف است به هدیه های بزرگ و پیشکشهای سترگ .
باره پای از حریم خاص میرون نمی نهند دیدار
شانرا دیدن در نهایت دشواری است تا بتقرب
و حضورشان چه رسد . حتی بداد خواهی
مظلومان و استماع ناله دادخواهان سرفرو
نمی آورند و این امر را نیز بدیگری محول میفرمایند .
رعایای آسیا را عادت این است که اغلب اوقات
مال خود را از ترس مصادره پادشاهان بر زمین
و کوشه و کنار پنهان می کنند عادت پادشاهان

آسیا اینکه در فرمان و منشور خود اظهار کبر و عظمت می نمایند خود را بمهر و ماه و ستاره و کوه و دریا مانند میسازند . پادشاه خود را منبع مهربانی و شفقت و مظهر رحمت پروری و عدالت می پندارد و وجودش را بخلاق نعمتی عظیم و حرکاتش و سکناش را تقوی عظیم می شمارد . رعایا نیز ایشانرا بدین قبیل اوصاف مبالغه آمیز می ستایند و در اتصاف ایشان باوصاف حسنه اغراق و افراط بی نهایت می نمایند . ایشانرا سایه یزادن و خداوند روی زمین میگویند اما در حقیقت غرض ازین اوصاف محض مبالغات شرقی و مجرد تعظیم و تکریم است . پادشاه بی افواج و غلام و صفوف سرباز و یساول و قراول براهی نمی رود . ارك پادشاه از حیثیت و سعت و اشتمال آن به بناهای مختلف مانده شهری است جداگانه .

در بلاد (مکسیکا) وقتی که حکومت بسلطنت استقلالی بود پادشاه را مانند خدای پرستیدند و برای او عبادتی بطرز خاص داشتند او امر و نواهایش را بی هیچ اعتراض و قیل و قال انقیاد و امتثال می نمودند . از عادات غریبه شنیدنی اینکه در بلاد (سیام) در محاورات و مقاولات

همه چیز پادشاه را نسبت بزر و طلامید هند مثلا
 میگویند پادشاه با چشم زرین دید و پادشاهان زرین خندید
 و با کوش زرین شنید حلم زر آمود نمود مهر بانی
 زر آلود فرمود کلام زر افشان باشید سروریش
 زر نشان تراشید . محقق است که نزد ایشان آن
 پادشاهان بزرگترین پادشاهانند . سرای خود را
 با ورق زر می اندایند . هر چه فیل در آن دیار
 است خاص طوبله شهریار است . بی اذن
 پادشاه کس فیل سواری نمی تواند . گویند که
 پادشاهان سیاهان چون از سفره رمیخیزند خود
 با آواز بلند ندا در میدهند هر که در دنیا کرسنه
 است کو بنخور و بنوش که من سیر شدم . پادشاهان
 هند را در هنگام حرکت فیل است . در پیش
 روی و بر آن نقاره بزرگ نشانه اینکه آینده
 پادشاه است . و بر در سرای خود نقاره
 بزرگ می آویزند بعلامت اینکه اینجا سرای
 پادشاهی است . پادشاه سیاهان مملکت (غزینا)
 امر میکند تا مردم ایشانرا مانند بت پرستند .
 پادشاه چین می پندارد که بزرگترین پادشاهان روی
 زمین است . چون یکی از سلاطین فرنگستان
 باور سولی با هدیه میفرستد می پندارد و یا اینکه

خود را به پندار و امیدار که وظیفه خود را ادا
نموده است و وجوب ذمت خود را ایفا کرده .
امادر پاره پادشاهان اسلام آنچه فرنگان از
اوصاف محل احترام و تعظیم نسبت میدهند تکرار
آنها بر ما مناسب نبود و بذاکر آنها پرداختن متنافی
ادب و مخالف وظیفه بندگی ماست .

یکی از سیاهان انگلیز بمالک (بورنو)
سفر کرده بدیدن سلطان ایشان رفته میگوید که .
سلطان در قفسی یا اینکه در محوطه شبک باشبکه
آهین نشسته و خدم و حشم بادیستاری منسوب
و هولساک بغایت بزرگ و سترگ در حضور وی
ایستاده و بر شکم چیزی باد کرده بسته اند تا شکم
ایشان بزرگ نماید . یکی در میان با آواز بلند
شای پادشاه تکراری کند و شجره نسب او را
سرپا میخواند و دیگری در سر هر سخن با فقیر دم
میگیرد تا صد ابا آهنگ و پاساز باشد .

اکنون باید دانست که پادشاهی در بسیاری
از ممالک منجمی است اکثر عرضه هلاک و معرض
فنا خصوصاً در ممالکی که حکم و تصرف
باستقلال در اطلاق است و از حسن تدبیر و سیاست
خالی است . امیر جزائر باری ناکهائی منسوب

(می شود)

می شود و با مری ناکهانی معزول می گردد . چون او را
 از تخت فرود می آورند و تخت سلطنت خالی می ماند
 ارباب حل و عقد و قبض و بسط برای گزینش کسی
 که شایسته حکمرانی باشد اعلانی می نمایند . شاید
 از آحاد لشکری در یکی شرایط موضوعه ایشان
 موجود باشد دردم او را بر تخت می نشاندند .
 این است که گاهی یکی صبح بنان شب محتاج
 است و شبانگاه صاحب تخت و تاج . و غالب این
 است که این منصب را که (متبحر) در علم سیاست
 محتاج است ایفا نمی تواند کرد . همینکه حکم
 ایشانرا ارباب رفق و وفق نپذیرند عذروی
 خواسته لباس سلطنت از برش میکنند . بعد
 از آن یافتنی است یا قتل و طرف قتل غالب است .
 کم است پادشاهی که بمرگ نشود بمیرد .
 این عادت جزایران در زمان قدیم عادت قیصران
 روم بوده است .

در جزائر جنوبی مردم را در ایام روزه
 جاهلیت بخدا ترسی و اطاعت پادشاه امر می نمایند .
 اگر کسی در آن روزها کناهی میکرد مستوجب
 عذاب الهی و محبط پادشاهی میشد . از واجبات
 روزه یکی این بود که کسی در محلی که مشرف بمحل

پادشاه یعنی بالاتر از ان باشد نباید واقع شود .
 مثلا او در بالای درخت باشد و پادشاه در زیر
 یا او سواره باشد و پادشاه پیاده . اگر کسی بر ز
 از پادشاه واقع شود خونس هباوهدر است .
 در همان ساعت او را بقربانگاه میبرند و سرش را
 میبرند . کسی نباید آنقدر دست خود را برافرازد
 که از بلندی قامت پادشاه بگذرد و گرنه واجب
 القتل است . تدبیر مردم برای حفظ نفس خود
 درین ایام آن است که کسی از خانه بیرون نمی آید .
 آری خود این عاداتی نارجا سبب ترك دینیایی
 میشود که دارای این عاداتند و موجب قبول دین
 نصارا که ازین تکلفات آزاده است و از معنی خالی .

اصل در پادشاهی تفویض اختیار است
 بید واحد و در هر جا این قاعده مطرد و در کار
 بوده است مگر در ممالك (امپارنه) یعنی
 (مورا) که گاهی در آن مملکت دو حاکم
 حکم می نمودند . اما قدرت آن دو بقدر قوت
 يك حاکم هم نبود . بجهت اینکه هر دو ناچار
 بمتابعیت قانونی بودند که (لیکورغ) وضع
 کرده بود . مثلا از جمله رسوم این قانوننامه
 این بود که پادشاه باید در هر مهمانی که در دیوان

داده میشود حاضر باشد . بنابراین آن هر دو
 خواهی نخواهی در آن جا بودند . غایت امر
 اینکه در میان مردم تنشسته در گوشه خاصی
 می نشستند . اولادشان بایستی که با اولاد
 سایر رعایا بمکتب برود و با آنان تربیت شود
 مگر ولیعهد و جانشین ایشان . قدرت ملوک
 (اسپارته) هم بعد از نصب ارباب حل و عقد
 مانند قضاة و مشایخ بکاست . آنگاه آنان نیز
 مانند اتحاد رعایا بودند . دعوی بر ایشان می
 کشودند . محکومشان می نمودند . تاوان
 و جریمه از ایشان می گرفتند . در صورت اینچاپ
 مصلحت معزول می گردیدند و تا مارك هم راه
 داشتند . در واقع سلطنت ایشان اسمی بود بی
 مسمی و لفظی یعنی

پادشاهان فرانکستان در غایت مسکنت
 و درویشی می نشستند . حتی بجای گوشك تا
 بستنی در کاشانه محقر می نشستند . برک و
 سازشان همه باریك ارايه کاوی بود و بس .
 اکنون هم کتابی از رسوم یکی از پادشاهان
 دیار (غال) در فرانکستان موجود است .
 در آن کتاب در ضمن تعیین وظائف خدام می

می گوید که پیش خدمت پادشاه شام کاه
حصیری که پادشاه بر آن باید بخوابد بکشد
پیش خدمتی دیگر باید سر پادشاه را بخارد و تا
بخواب برود پاهای او را بمالد . و در ضمن
عقوبات می گوید که اگر کسی زن پادشاه را
بغضب یا بعد دور راند و یا چیزی از دستش
بر باید باید هر آینه تاوان و غرامت دهد .

(فصل ۱۵ در پارهٔ مادات مختلف)

باید دانست که در بلاد مشرق طیب در
زده همه کس صاحب اعتبار و احترام است
و بی آنکه پز و هشی از احوالش برود در
مداوات و معالجات باو مراجعت میکنند . هر
فرنکی که می بینند با اعتقاد اینکه آنان حکیمند
عرض بیماری و طلب معالجه از و می نمایند . این
است که امر طب و طبابت در آن ممالک بسیار
خطرناک است . در پارهٔ بلاد هم بجای
درمان و دوا افسون و دعا بکار می برند .
و طلسم و تمیّه را که خدای داند خواصی
دارند بانه بجای امری طبیعی و موثوق به

(می گذارند)

میگذارند . پارهٔ راهم در مداوای علل بدعتهای
 عجیب و غریب هست . مثلاً در بلذ جزائر
 (نبقو بار) هرگاه کسی بیمار میشود او را بنزد
 شیخ میبرند . شیخ او را بر زمین میخواباند و
 نیمهٔ بالائین بدنش را روغنی که دارد باو
 میانداید . این روغن دوی هر درداست . اگر
 مریض افاقه یافت طب شیخ کار گرفته است
 و اگر مرد میگوید اجاش رسیده بود (لکل اجل
 کتاب) . گویند که دوی دردسر در نزد
 بعضی متوحشین فشردن جای درد است با چو
 بدستی تا درد در آنجا پایمال شود . اگر کسی
 بیمار شود و دسترسی بشیخ نداشته باشد . مری
 یازنی بعض آیات قرآنی میخواند و در سر هر آیه
 سیلی رصورت مریض میزند و مریض آن سیلیها
 را تلقی بقبول نموده هضم میکند و بهر ضربتی
 هم اجابت نموده میگوید (الحمد لله) . وقتی
 که افسونگری را بسر بیماری می طابند .
 سازی دارد با تارهایی از موی اسب .
 در برابر مریض می ایستند . آن ساز را می
 زنند با آواز غلیظ و کریه پاره چیرهای

خواند . و بنا میکند مانند سگ بعوه و نباح
کردن و براین و آن از حاضران جمله آوردن
پس ازین عوهوها نزد يك مريض میآید و
لرزان لرزان او را میزند و بعقب جهان جهان
بطرف دیواری می رود . آنکاه سلاح در دست
مريض را تهدید و تخویف می پردازد . پس
ازین بازیچها و هاپروها اظهار غشی میکند
و در پیش روی مريض بیروش می افتد . شك
نبست که این گونه حالات بجای تخفیف مرض
آزا میافزاید بلکه اگر در نزد تندرستی این
کارها بکنند بیمار می شود .

از عادت پاره و حشیان است که همینکه
زنی میراید بجوی آب رفته بدن خود و بدن
موارد را میشوید و در حال به پی کار و شغل
میرود و شوهرش زاهد و ار بر روی چیزی
حصیر مانند می خوابد و خویشان و هم سایگان
را که شهنیت و تبریک قدوم نور سیده میآیند پذیرائی
نمیکنند کویا سبب این حالت بی اعتباری زنانست
در نزد ایشان . و چنان می پندارند که زائیدن
تنها حق زنست و فضلی درین باب ندارند
بلکه فضل مرد است که موجب تکثر عیال می

شود و سبب مولودی بشود که جنك و کار کردن
را می‌شاید .

اکنون باید دانست که طبیعت بشری نکاح
زرد یکان و خویشان محرمان را تجویز نمی نماید
و خویش و محرمی باختلاف زمان مختلف می‌تواند
شد . بهر حال هیچ فرقه نیست که این امر
را مکروه و منفور نشمارد مگر مجوس که نکاح
خواهران را مباح می‌شمارند دیگر در قفقاز که
مرد همسران پدر را بجز مادر خود می‌تواند
گرفت .

و از معهودات تعدد زوجات است نه تعدد
ازواج . اما در يك اقليم (ثبت) چون
زمین چندان بارور نیست برادران در معیشت
اقتصاد میکنند و يك زن اکتفا می‌نمایند .
فرزند زوجة همگانی منسوب است بشوهری که
بزرگترین برادران است . در کوهستان
(همایه) آسیا نیز این عادت جاریست .
برادران زنی مشترك می‌گیرند اما فرزند ائرا
باختلاف در میان خود تقسیم می‌نمایند . مثلا
اولین مولود از آن شوهر اولست و دومیین
از آن دو یمین و هم چنین .

از زمان قدیم تا کنون جمیع مردم را بجز
فرنگان اعتقاد این است که چشم زخم راست
است و پیش ازین تفصیل آن ذکر شد . در
هندوستان از چشم زخم میترسند و در کشتزار
خود ظرفی کاین سفید بجوی می بندند برای دفع
چشم زخم . از بدعت این بلاد یکی هم اینکه
هرگاه کسی مدح خانه کسی بعمارت یازنش را
بحسن و جمال یا حیوانش را بقریهی بستاید
پدر عیال و صاحب مال آنرا شوم می شمارد .
بسیار میشود که چون کسی زکی را مدح میکند
باینکه تندرست است او از بیم چشم زخم تمارض
می نماید و اظهار درد یا درد دست و غیره می
کند تا چشم بد برو کار نکند . در هندوستان
طفلان خوش صورت را بازو بند و نیمه باز و
می بندند و کردن بند و تعویذ بکردن میاندازند
و حیوانات را نیز دعا بکردن می آویزند تا دفع
کرنند چشم بد از ایشان بشود .

در پاره ممالک سواری شیوعی دارد .
حق اینک پاره اقوام همیشه در پشت اسبند
و گشت که کسی ایشان را پیاده بیند . در بلاد
تاتار اسب و سوار توامان میباشند . کیمایان

اغلب ۴ بر پشت اسب میگذرانند. در ما کبوتیا
و در بلاد ارناوط شبانان سواره حیوان
میچرانند . در بلاد (بوتوزیرا) در یکی دنیا
کدایان در کوچها سواره کدائی میکنند .

معلوم است که کشا ورزان در هر اقلیم در
رستاق و مزارع ترتیب خاص دارند . چنانچه
زمین را برای خود میکارند و حاصلش را
بر میدارند و کیف مایشاء در او تصرف می کنند
و از آلات و ادوات آنچه لازم دارند میخرند
و خراج دیوان را هم میدهند . اما در بلاد
هند اینها همه بجز خراج دیوان نوعی دیگر
است . عادت کشاورزان هند اینکه در زراعت
مشارکت در کشا ورزی یک زمین قریب دوازده
پایه و یک نوع اشتراک دارند . از جمله
پایه و ران نجار است که تعمیر آلات کشاورزی
میکند و سر تراشست که سر کشاورزان میتراشد
و ناخنشان را میرد . کوزه کرهم از مشترکان
است بجهت اینکه بار دان لازم ایشان را می
سازد . و ریمان باف و سقا و کفشگر و جامه
شوی یعنی کار هم ازین قبیلند . اینان همه
بالاصاله مکلف بکار گرد ولی هر یک جدا گانه

مادی دیگر هم دارند . مثلاً مادت سر تراش
 این است که اربابان را چنانچه در مشرق زمین
 مادتست مشتال میکنند . و شاید غربا را نیز
 سرکشی کنند . و از مادات ایشان نیز اینکه
 در عروسیها ساز و نقاره میزنند و ازینروی
 مداخل خاصی دارند . از مادت کوزه کران
 مزرعه اینکه در عروسیها اشعار میخوانند .
 مادت نجار اینکه کرسی تن شوئی برای عروس
 و دامادی سازد و از ایشان بخشش و تعارف
 میگیرد . درین مزارع پاره از اهل این
 حرقهارا اذن نشستن نیست مانند ربحمان باف .
 دشتبان مزرعه نیز اگر چه از شرکاست اما
 مداخل او از دلالت غرباست بر سایر اربابان .
 اعتقادشان اینکه پیشه دشتبانی پیشه ایست
 پست . ایست که اذن اقامت در ده باو نمیدهند
 و بخانهها داخل نمی شود . و همه دیوها درین
 باب مساوی نیستند اما در همه اشتراک پیشه
 و ران هست .

در نصارا رهبانیت مادتست . از رهبانان
 گروهی هست که ایشان را برادران (موراوینه)
 میگویند مادت این گروه و تا بهانشان اینکه همه کار

(میکنند)

میکند و محصول کار خود را بروی هم ریخته
 بجمعیت خود میدهند تا در مصالح عامه صرف
 نمایند . از اینکروه آنانکه راهب نیستند زن
 میگیرند و در خانهای جداگانه می نشینند و آنانکه
 راهبند در درها ساکنند . در بلاد متحدہ امریکا
 طایفه از برادران (موراوینہ) برآمدند (هرمیت)
 نام که بمعنی متألّفین است اینان با شتراك کار میکنند
 و اندوخته ایشان مال خزینۀ شرکت است . پس
 مؤنۀ همه وآلات و امتعہ را از آن اندوخته
 میخرند و سایر جمعیت در فرمان این رهبا فائدہ .

دیگر آنیکہ عادتی در میان پیدا شده است کہ
 مردم میخواهند هر يك از دیگری بوصف شیخ و آغا
 و معلم و خواجد و امثال اینها ممتاز شوند . در
 بلاد نمسا هر کسی باید حکما لقبی داشته باشد
 اگر چه لقب پستی باشد . اینست کہ القاب
 در آن بلاد بسیار است و باختلاف معرفت علم
 و هنرشان مختلف است . لقب معلم و مدیر بجهت
 کثرۀ انواع واحوال و اشکال تعلیم و تدبیر بسیار
 است .

دیگر آنکہ تمیز ارباب مناصب و اکابر و دارا
 بودن ایشان علامت مقام خاص را در ممالک مختلف

است . این چیزها اکثر از طرف دولت برمی
آید . چنانچه چون پادشاه از کسی خوشنود می
شود با و خلعتی می پوشاند . فرنگان باختر اع
نشان دسترس گردیدند و نشان مانند طراز و حایل
علامت تمیز است و از ~~کردن~~ یا از ستمیه می
آویزند . شخص باین نشان از سایرین ممتاز می
شود بی آنکه به بیت المال ضرری برساند . این
عادت در سایر بلاد بغیر از بلاد افرنج نیز شایع
شده است . انواع نشان از پنجاه گذشته است .
فرانسویان و روسیان و پروس درجات در آن
قرار داده اند . هر که بالاتر از دیگری نشانی
میکرد خشنود می شود و سعی میکند تا بدرجه
عالی آن رسد . همچنین این نشانات را اسمهای
دیگر کون است . و سبب در اصل وضع آن هوا
و هوس است و بس . مثلا از علامات و نشاناتی
انتکلیس یکی ساق بند است . و سبب اینکه بند
ساق علامت شرف شد آنکه شهر باثوئی از
ایشان را بند ساق در جمعی افتاد شهر یار
خواست این امر را جاری کند علامت شرف
کرد برای کسی که حامل آن باشد . قبیحتر از این
اینکه اهل اسپانیول را نشانی است که آنرا (پوست

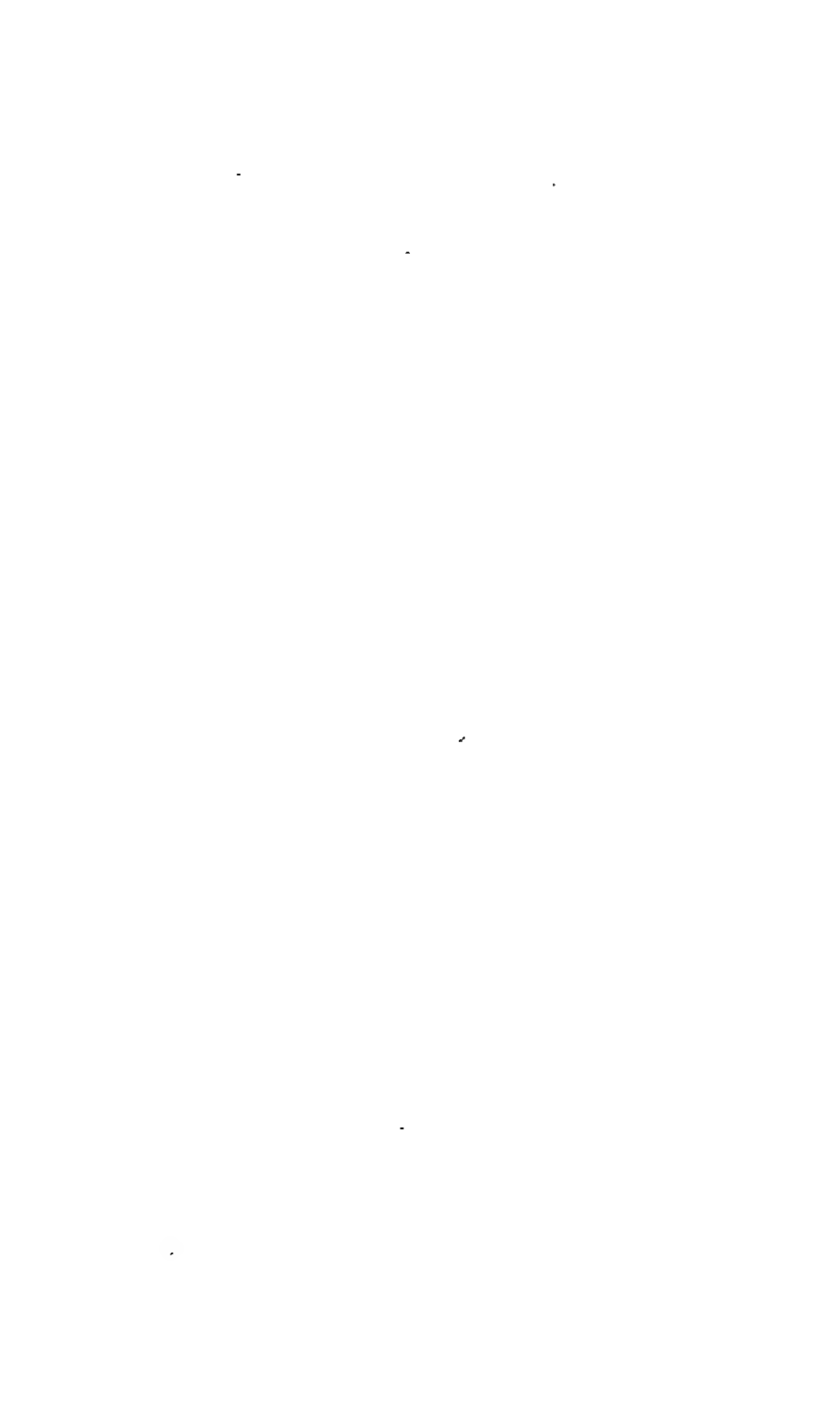
زین) گویند سبب و ضعیف اینک یکی از پادشاهان ایشان را معشوقه بود زردموی خواست که صفت موی او مشهور باشد نشان شرف ساخت . با اینکه سبب وضع این علامات چیز بیعی است باز هر کسی کمال رغبت و طلب او دارد حتی اینکه اینم تا بلاد متحده (یکی دنیا) هم رفته است . ایشان بعد از آنکه فرنکان را از بلاد خود بیرون کردند و حاکم بنفس شدند برای کسانی که در تخلیص وطن کوشیده و اظهار مردانگی نموده بودند نشانی مثل نشان فرنکان ساختند . ولی این عادت رفته رفته درین بلاد کهنه گردید حتی اینکه اکنون نشان بانسان شرف و عظمتی نمیا فزاید و آنکهی منفعتی براو مترتب نیست . علاوه برین پاره ازین علامات رتبه آنها پست شده بجهت اینکه به بسیاری از زنان هم میدهند .

باری ضلالت منحصر بکفر نیست .

اینست که فرنکان کسی که بدین ایشان بجهت عبادت باطنی تعرض میکنند اعتقادشان این است که از اهل ضلالت است . و حقیقت این است که بالاتر از کفر ضلالتی نیست و ضلالت

طریقت شایع شده است حتی در نزد سودان
چنانچه فرنگان میگویند و محتاج بتفصیل نیست
بالجملة در نزد خدا دینی بجز دین اسلام نیست
و طریقتی بجز تمسک بظاهر و باطن سنة حضرت
خیرالانام علیه افضل الصلاة و اتم السلام نه

آنچه در این نامه مییابید خلاف راه حق
نادم از کفتنش استغفر الله العظیم



1971 12 11 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31

CALL No. { 907 ACC. No. 3341

AUTHOR حبيب الرحمن

TITLE عمر ابن الخطاب عوالمه

907 3341

عمر ابن الخطاب عوالمه

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

